

سنگ نامه ذوالفقار

یادمان شهادت استاد عبدالحی نزاری

(بنیاد فرهنگ کاتب)

خلاصه

تاریخ

خلاصه مطالب و توضیحات

شماره

تاریخ

شماره
تاریخ

نثرات ^{لاری} ~~حیدر~~ (صفحه اول)

منشور مقاومت (زندگینامه و سخنرانی استاد شهید) - هزاره‌ها و خودیابی ملی / حمزه واعظی - شهید مزاری و سم‌گیری سیاست خارجی حزب
وحدت اسلامی / علی احمد راسخ - دیروز، امروز، فردا / علی مظفری - سروده‌ها - آخرین حربه دشمن / صادق افضلی - سر عظمت استاد شهید /
سید اسحاق شجاعی - استاد مزاری مبارز راستین / محمدعلی رحیمی - گزارش

صفحات خالی زیر: جای عکس است.

در پشت انسخه و تیری: عکس مذکور از تبار -

در جای خالی عکس که بجا نمانده.

(صفحات: ۴۱ - ۷۶ + ۱ - ۷۱ - ۷۲)

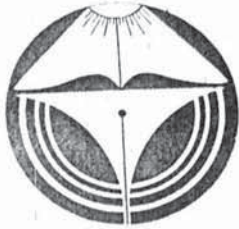
دیداری با امام (س)

«یک دسته همشان علفشان است»

امام امت (س) درباره آخوندهای درباری که از صدر اسلام تا کنون وجود داشته‌اند و خواهند داشت با ذکر نمونه‌ای چنین فرمودند:

در آن وقتی که اول نهضت بود یک شخص سرشناس از این اشخاص گفته بود که ایرانیها دیوانه شده‌اند، یعنی ایستادگی در مقابل محمد رضا را و ایستادگی در مقابل ظلم را با تعبیر دیوانگی به یکی از اشخاص معرفی کردند، آن کاسب تاجری که در منزل او بوده و می‌نشود این را گفته بود که آقا بعضی از اینها مردم کذا و کذا هستند و اینها بعضی‌شان شهید شده‌اند.

آن آقای سرشناس گفته بود: این از خریشان بوده است، آدم که نمی‌دود توی خیابان مقابل مسلسل بایستد. و همان آقای سرشناس پرونده‌اش از ساواک بیرون آمده و آن وقتی که جوانهای ما در خیابانها کشته می‌شدند انگشتر برای سلامت محمدرضا فرستاده بود. یک دسته این طور هستند که حضرت امیر (سلام الله علیه) از اینها تعبیر می‌کند که اینها همشان علفشان است، مثل حیواناتی که همشان این است که شکمشان سیر شود. شهوتشان را بر همه چیز مقدم می‌دارد، نماز هم می‌خواند. روزه هم می‌گیرد و عبادت شرعی هم به جا می‌آورد لکن اینطور است وضع تفکر، که انسان نباید خودش را در معرض یک خطری قرار بدهد. و این کاری که ملت شریف اسلام کردند، این کار جنون آمیز بوده است!!؟



بنیاد فرهنگی کاتب

سوگنامه ذوالفقار

«یادمان شهادت استاد عبدالعلی مزاری»

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
سخن نخست منشور مقاومت	مروری گذرا بر زندگی استاد شهید / (امروز در آینه دیروز)	۱۰
مصاحبه	(از یار آشنا سخن آشنا) نشستی با مورخ شهیر استاد حاج کاظم یزدانی	۱۹
مقاله‌ها بخش نخست	هزاره‌ها و خودیابی ملی (جمزه واعظی) / شهید مزاری و سم‌نگیری سیاست خارجی حزب وحدت اسلامی (علی احمد راسخ) دیروز، امروز، فردا (علی مظفری)	۲۸ ۲۴ ۲۵
شعر	بازدیشب تبری رفت به باغ گل سرخ هزار حنجره فریاد (گزارشی از شب شعر)	۲۸ ۶۲
مقاله‌ها بخش دوم	آخرین حربه دشمن (صادق افضلی) / سر عظمت استاد شهید (سید اسحاق شجاعی)	۶۶ ۶۹
گزارش	خبر پتک سنگین بر آینه بود / گزارشی از مراسم عزاداری قائد شهید در مشهد مقدس	۸۰

عنوان: سوگنامه ذوالفقار (یادمان شهادت قائد شهید استاد عبدالعلی مزاری)

ناشر: «بنیاد فرهنگی کاتب»

تاریخ نشر: بهار ۱۳۷۴

چاپ اول:

قیمت:

خودش را با هست و بود ملتش گره زده بود. اینک تاسری در این دیار می جنبید و دلی در این قبیله می تپید، قلب نا آرام مزاری هم در حیات و تپش است.

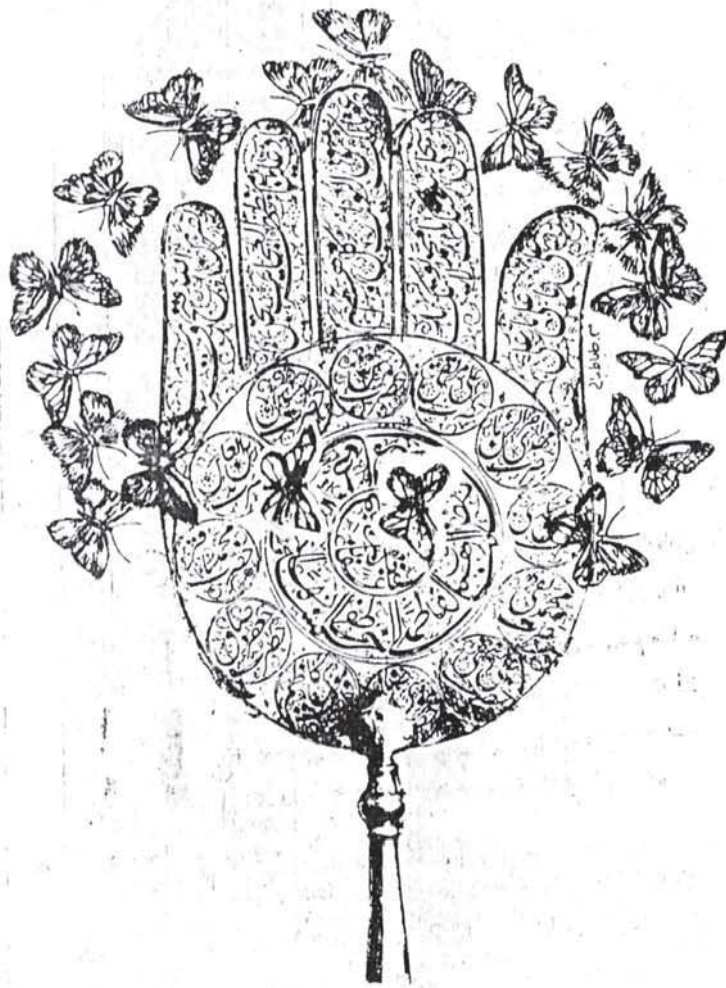
« سخن دشمنست »

اینک، شاید گاه آن رسیده باشد که برکنار از آشوبهای جناحی، لحظاتی سر درگیر بیان تفکر فروبریم و به راه طی شده ملت خود نگاهی از سر دردمندی بیفکنیم و کارنامه رفتگان و ماندگان خود را از بی عبرت آموزی ورقی بزنیم.

اینک شاید گاه آن رسیده باشد که از زردبانهای منیت و تفرعنی که از آن بالا رفته ایم، نگاهی به پائین بیندازیم و پیش از آن که به جبر و قهر از آن بالا فرو بکشیم، فکری به حالمان بنمائیم و چاره ای بیندیشیم و بهراسیم از روزی که دیگر دیر نشده باشد و همین اندک مجال تامل را هم از ما گرفته باشند. بسیار سالهای اندیشیدن و ساختن را از دست داده ایم. بسیار یکدیگر را لجن مال و دشمن را خوشحال کرده ایم. بسیار از آبروی این مردم مایه گذاشته و باخون این خلق به نام و نان رسیده ایم. و حالا وقت آن است که کمی در صدد جبران برآئیم و بدانیم که اگر این واقعه جانسوز بیدارمان نکند، دیگر هیچ نیرویی نمی تواند ما را به خویش آورد و جلو تباهی و سقوط ما را بگیرد.

درد و داغ شهادت استاد مزاری چنان نیست که با سردادن چند شعار عاطفی تسکین یابد یا با چند بیانیۀ سیاسی این ضایعۀ بزرگ جبران گردد و یا با سکوت خام اندیشان و تهمت بداندیشان به فراموشی گراید. همه دوستان و دشمنان آن بزرگ، این نکته حیاتی را آویزه گوششان بنمایند که نه دوستان و پیروان او می توانند با هیاهو و مرده باد و زنده باد و یا احتمالاً تسفیه حسابهای داخلی و شخصی آن راه مردافکن و آن خط مشی مزاری پسند و مزاری طلب را ادامه دهند و نه دشمنان و رقیبان را آن مایه قدرت و درایت است که باشایعه و سکوت و توجیههای کودکانه شان، آن آتشفشان ملتهب را سر بوش نهند و شعله ای را که مزاری در بیشۀ افکار مریدان و قومش افکنده است، مهار نمایند. خیلی خام طمع و خوش خیالی خواهد بود که اینان قصۀ مزاری را پایان یافته تلقی کنند و نخلهای سرخ و سوخته ای را که او در غرب کابل و دشت آزادگان کاشته است، سایۀ راحت و امنی برای عیش و تفرج خودشان ببندارند، زیرا هنوز آغاز ماجراست و این قصه سردراز دارد. مزاری در قدوقامت یک فرد، با سودای سود و زیان شخصی به این میدان پا ننهاده بود که وقتی خودش را باحیله از میدان بدر کردند، راهش نیز از یادها برود. او قبل از این که وارد این معرکه گردد خودش را در باورها و قلیهای مردمش تکیه کرده بود و هست و بود





مزاری هیچگاه تلخی این سخن را که سران هفتگانه در اجلاس پیشاور گفته بودند که «حرف هزاره‌ها و شیعه‌ها را بعد می‌زنیم»، فراموش نکرده بود. این سخن را بسیاری درک نمی‌کنند. این سخن یعنی ما ولی امر آنها هستیم. چه حق بدهیم و چه ندهیم، آنها حق اظهار نظر ندارند. این سخن یعنی که ما با آنها دیگرگونه سخن می‌گوئیم. چنانکه گفتند.

مشکل دوم در وجود کسانی است که این فکر را به نوعی پذیرفته‌اند و خوی غلامی در وجودشان جای گیر شده است و به این زودی‌ها هم نمی‌توانند از کله‌شان بیرون نمایند. اینان برای تغییر وضع آنچنانی نه حرکتی می‌کنند و نه حرکت و سعی را کارساز می‌دانند. و اگر روزی با دارشان از سر نرم‌خویی چند قول لفظی بدهد، زود خوشحال شده می‌گویند ما به حق خود رسیدیم. مزاری می‌خواست این نوع تفکر مریض را علاج نماید و در این چند سال نیز نشان داد که می‌شود تجربه کرد. هم به گروه اول نشان داد که هیچکس نمی‌تواند خواست عده‌کثیری از ملت را نادیده بگیرد، هم به مردم خود این باور را داد که اگر بخواهند می‌توانند سرنوشت‌شان را تغییر بدهند.

این سنت تاریخی را نباید از یاد برد که مردان بزرگ، آنانی که با فکر و ایده وارد مبارزه شده‌اند، با از میان رفتن خودشان راه و رسمشان از میان نمی‌روند، بلکه آرمان و خدیشان با مرگشان، مهر جاودانگی می‌خورد. مزاری با زور دلار یا کاغذهای رنگی چاپ مسکو به میدان مبارزه گام نهاده بود که چندگاهی به نیروی آنها خودش را نگهدارد و بعد بگذارد و بگذرد. او با یک فکر و یک آرمان آمده بود و فکر مثل دلار وسیله نابود شدنی نیست بلکه پدیده در حال گسترش و نفوذ است. اینک از امروز تا همواره تاریخ نام مزاری تداعی‌گر عدالتخواهی و بازوان غل و زنجیر شده‌اش، نماد مقاومت ملی مردم ستمدیده‌اش خواهد بود.

مزاری نه از کشور دیگری آمده بود که بیگانه‌اش بنامند و نه ادعای ناصوبایی داشت که خطاکارش بخوانند. از همین آب و خاک برخاسته بود. همراه با مردمش یک عمر رنج کشیده بود و برای آزادی وطنش سالها جهاد کرده بود. و در پایان یک پیام ساده داشت: او برای مردمش - بعد از قرن‌ها فقر و محرومیت - حق حیات و تعیین سرنوشت می‌خواست، نه دعوای برتری نژادی داشت و نه سودای انحصارطلبی. نه فرد ناشناخته‌ای بود و نه مجاهد تازه به دوران رسیده‌ای. با چنین مردی آن‌گونه رفتار کردن، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ جز اصرار عده‌ای جاه‌طلب و مطلق‌العنان بر خوی و خصصتهای استبدادی و قرون وسطایی‌شان و دست رد زدن بر سینه آمال مردمی که می‌خواستند در مملکت خودشان آزاد زندگی کنند.

دعوی مزاری بر سرچند چوکی و وزارتخانه هم نبود - چنانکه عده‌ای سبک مغز و ساده‌لوح چنان پنداشتند - چوکی هدف و آرزوی کسانی است که از همه جامعه فقط خود را در نظر دارند و متناسب با قد و قواره‌شان هم هدف دارند. نوک پیکان مزاری در قدم اول از بین بردن اندیشه استیلاطلبی بود که هنوز در کله‌های سنگی بعضی از خودبینان جاخوش کرده است. کسانی که هنوز حلاوت بهره‌کشی انسانهای بی‌دفاع از مذاقشان نرفته است.

اگر حرف بر سر چند چوکی بود که مارکسیست‌ها هم آنها را داده بودند، پس دیگر دعوایی نبود. اینجاست که حرف آن مرد تنها را کسی نفهمید و هرکسی از ظن خود یارش گشت.

از دیرزمان دوشکل اساسی در جامعه ما ریشه کرده است که مزاری با آن دو به مبارزه برخاست:

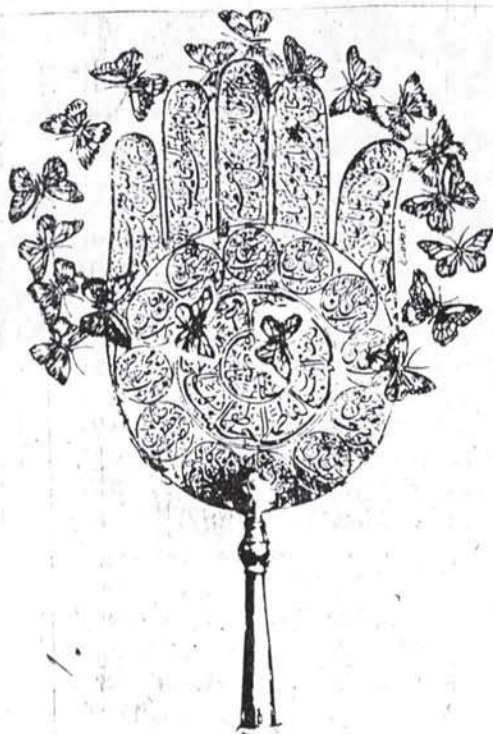
اول: انحصارگرایی و برتری طلبی. بدین معنا که قشری از مردم در کشور خود را همه کاره می‌پنداشتند و دعوی آقایی و باداری بر دیگران داشتند و به خلقهای دیگر هیچ حقی قائل نبودند. سالها حکومت مطلقه و استبدادی گروهی این باور غلط را در اذهانشان به وجود آورده است که آنها حق دارند درباره سرنوشت کشور هرگونه تصمیمی بگیرند.

سراغ او را می‌گرفتند؟ این امر کوچکی نیست. این مایه از احساس و شغور را در مردم نمی‌توان سبک شمرد و آن را فریب تلقی کرد. این مردم عاشق چشم و ابروی آن پیرمرد نبودند، عاشق صداقت و دلیری‌اش بودند. بیائید شما هم آن صداقت را از خود نشان بدهید و آن آرمانها را برآورده سازید، مردم دنبال شما هم خواهند آمد. باید توجه داشت که شهادت استاد مزاری اگر هیچ نکته‌ای را روشن نکرده باشد، این سخن را به بلندی فریاد کرده است که در این زمانه و در این جامعه و با این اشخاص نمی‌توان بالا به وزاری کُری از پیش برد.

یک مطالعه دقیق در زندگی مصلحین و قهرمانان تاریخی این نکته را به ما می‌آموزد که آن موفقیت‌های بزرگ دو عامل داشته‌اند:

- ۱) درک و دریافت سلامت از زمان و مکان و جامعه.
- ۲) خصوصیات روحی و لیاقت‌های خاصی که قهرمان دارا بوده و از آن خصوصیات در راه رسیدن به هدف خود بهره می‌جسته‌اند.

در حقیقت فرزند زمانه خود بوده‌اند. این صفت موهبتی است که هر کس آن را داشته باشد گوهر مقصور را برده‌است. اما کسانی که به این نیروی عظیم مسلح نیستند نباید امید موفقیت داشته باشند. و مزاری بی‌شک فرزند زمانه خود بود. او به درستی



دریافته بود زمانه‌ای که او در آن به سر می‌برد، از جهت نقش آفرینی در تغییر سرنوشت جامعه تا چه پایه حائز اهمیت است

اینک در پایان این مقاله دوسخن کوتاه داریم با دودسته و گروه:

سخن نخست ما با کسانی است که جزء خود ما است ولی در این اواخر خط مشی دیگری در پیش گرفته بودند و به زعم خودشان برای نجات مردم طریق بهتری را می‌جستند و نمی‌توانستند - حالا به هر دلیلی - با آن رادمرد در آن مسیر پر خوف و خطر همراه و همسفر شوند. ما در این جا نه قصد توبیخ آنان را داریم و نه بر منبر وعظ برآمده‌ایم فقط از دردی سخن می‌گوئیم که بر دل و جان یکایک افراد ملت مان نشسته است ملتی که آنها نیز از همان هستند. حال «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

حرف اصلی این است که آن روح ناآرام و بی‌شکیب، اینک چندی است که کوله بار مسئولیت سنگین خود را در نیمه راه بس خطرناک بر زمین نهاده است. اینک غرب کابل آرام است و ایام به کام و حکومت اسلامی ا به قدرت تمام (۲) اینک که نه از جنگ طلبی‌های مزاری و باند او خبری هست و نه بهانه دیگر. آیا آن ایده‌های شما به حقیقت پیوسته است؟ و آن تاکتیک‌های ایده‌آل شما در دل‌های مردم کارساز افتاده‌است؟ مردم خواهان عزت از دست رفته و حرمت لگدمال شده خود هستند، آیا می‌توانید آن را برایشان بازگردانید؟ اگر نمی‌توانید پس حداقل بفهمید که اشتباه کرده‌اید و تا دیر نشده فکری بکنید. به خدا قسم مزاری هم می‌توانست مانند خیلی‌ها در طول این سالها جیبش را پر کند و اینک در یکی از کشورهای دوست یا در کنار یکی از بادران، روزگار امن و خوشی داشته باشد. او خیلی بهتر از دیگران می‌توانست با معامله‌گران سیاسی بیع و شری نماید و در موقع خطر سرش را بگیرد و از معرکه بیرون رود. این سه سال مقاومت در میان آتش و خون نه بازی بود و نه لجبازی. مگر به آغوش مرگ رفتن و شبانه‌روز با آتش و گلوله دست و پنجه نرم کردن چیزی است که کسی از سروهوس آن را طالب باشد؟ بلی تنها افرادی این وضعیت را می‌پذیرند که هدفی فراتر و عالی‌تر از لذات حقیر زندگی داشته باشند.

این است که ما نه آن مقاومت جانانه را می‌توانیم سبک بشماریم و نه اقبال مردم از ایشان و خط مشی ایشان را می‌توانیم نادیده بینگاریم. اگر مزاری برای رسیدن به قدرت خواستار جنگ بود، آن پیرزن شیعه با اهل خانه‌اش چه می‌خواستند که در کنار او ماندند؟ مگر نه این است که خیلی‌ها در این روزگار حسرت یک لقمه نان و یک سرپناه امن را در دل دارند؟ چرا مردم غرب کابل نان و آسایش را با خطر مبادله می‌کردند و «بابه»، «بابه» گویان

کوتاه سخن اینکه در این روزها هرکسی در هرجا سخن از تفاهم می‌گویند و آن را آخرین راه‌رایی میدانند، ما هم می‌گوئیم و به آن معتقدیم ولی با در نظر داشت این نکته که تفاهم باید بر مبنای رفع نقایص و اصلاح اشتباهات و تصحیح خط‌مشی‌های غلط استوار باشد نه بر معیار جناح و اصرار بر مواضع قبلی و تحکیم خط مشی انفعالی گذشته، که این نه راه نجات است و نه بعد از چنین واقعه‌ای، کاری شایسته.

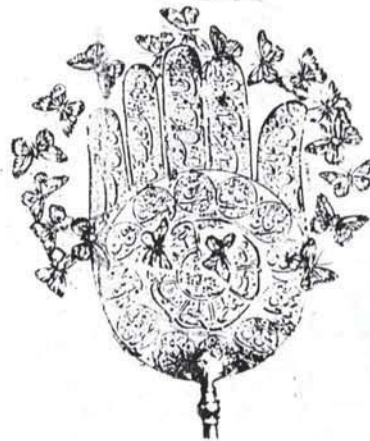
سخن دوم ما با عاملین این جنایت تاریخی است که ما آنها را نه یک قوم و نژاد خاص و نه یک مذهب خاص می‌دانیم بلکه ته‌مانده‌ی نوعی پندار انحرافی و استبدادی می‌دانیم که متأسفانه از زمانهای دور و درازی در باتلاقیهای ذهن فاسد بعضی از افراد رسوب کرده و اینک با وسوسه و تهییج بیگانگان دوباره سربر آورده تا باز این کشور را گرفتار درگیریهامشکلات بی‌دلیل و جاهلانه‌نماید. ما کاری به نحوه‌شهادت استاد مزاری نداریم، با اینکه در ادعاهای بدیهی‌البطلانشان شک عمیق داریم. سخن اصلی ما در اصل اسارت استاد است. ما این عمل ناجوانمردانه را توطئه‌ای از قبل تدارک‌شده و هابیت و استعمار می‌دانیم که به دست گروهی جاهل و مزدوری به نام «طالبان» برای حذف و طرد چهره‌های شاخص جهادی و نیروهای ضد استعماری انجام گرفته است و گرنه چه توجیهی می‌تواند داشته باشد که گروهی که قرآن به دست گرفته و کفن پوشیده و در طول مسیر با دزدها و راهزنان معروف مدارا کرده و شعار «حکومت خدا بر زمین خدا» سر داده است، بیاید و اولین قربانی را از مردم مظلوم ما بگیرد؟ آنهم کسی را که خود در راه عدالت رنجها دیده و مبارزه کرده است. کسی که از آغاز ورود این گروه راه مذاکره با آنها را باز کرد و بعد از توافق، قسمتی از سنگرهای اساسی خود را به‌عنوان ابراز حسن نیت به شعارهای آنان در اختیارشان قرارداد، درحالی که بزرگترین دشمن صلح و امنیت با تمام نیرو بسیج شده بود تا ملت ما را قتل‌عام و غارت نماید. در چنین شرایطی باکسی این‌گونه معامله کردن چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

جادار دبه آنان گفته شود اگر چنین نبود شما هرگز نمی‌توانستید حتی یک وجب از آن منطقه مردخیز را به دست بیاورید؛ چنانکه در طول سه سال، بت بزرگ امپریالیسم نتوانست. همانی که شما را با همه‌ی دک و پوزتان در یک روز کیلومترها از کابل دور کرد.

سخن آخر اینکه ملت ما مزاری را به‌عنوان نماد ملی و مذهبی خود برگزیده‌اند و اینک توهین به او را توهین به کیان و شرف خود تلقی نموده و از کنار این فاجعه به آسانی نمی‌گذرد.

و این روزگار و این جامعه از فرزندان خود چه می‌خواهد و چه انتظاراتی دارد و اگر در این مقطع حساس، لحظه‌ای غفلت نماید و این مجال اندک تاریخی را درنیابد، ممکن است دیگر قرن‌ها چنین فرصتی بیش نیابد و باز هم همان آش باشد و همان کاسه. به این خاطر بود که آن‌گونه دردمندانه و عاشقانه، هدف و آرمانش را دنبال می‌کرد و در این مسیر لحظه‌ای توقف و تردید روا نمی‌دانست. این‌گونه بود که عده‌ای حتی از نزدیک شدن با او هراس داشتند و عده‌ای دیگر او را در نیمه‌راه رها کردند و گلیم‌خویش را از آب کشیدند و عده‌ای دیگر او را مانع اصلی بر سر راه سلطه‌طلبیها و مطلق‌العنانیهای خویش دیدند و کمر به نابودیش بستند.

از کسانی که با اندک تغییر در موقف جناحی و مقامی‌شان چنان برافروخته می‌شوند که در یک نصف روز، تمام زیربنای فکری‌شان عوض می‌گردد و تمام اهدافشان فراموش می‌شود و تمام شعارهایی که خود منادی آنها بودند از یادشان می‌رود، دیگر نه دوست می‌شناسند و نه دشمن و نه مصلحت جامعه و برای بدست آوردن موقعیت به هر پستی تن در می‌دهند، چه انتظاری می‌رود، جز اینکه راه خود را جدا کنند و پس‌کلاشان برود؛ چنانکه رفتند و دیدیم.



از سوی دیگر چنانکه خاصیت انفعالی این‌گونه افراد اقتضا می‌کند، پس از هر حادثه‌ای منفعلانه تحت تأثیر قرار می‌گیرند و در صدد جبران بر می‌آیند، اما چون انفعال و خودخواهی در وجودشان راسخ است نه تنها کاری از پیش نمی‌برند، بلکه از گردابی به گرداب دیگر فرو می‌غلطند. این روزها کنار هریک از این انسانهای منفعل اگر بنشینیم، چنان از مزاری سخن می‌گویند که گویی وارثان برحق مزاری همان‌ها نیستند. اما به خاطر اینکه کسی بای خودشان را به میان نکشانند که پس چرا چنین کردند، باز پناه می‌برند به همان اساطیر الاولین خودشان «که اما افسوس» که باید گفت: افسوس بر وجود بی‌ثمر خود شما است که عاطل و باطل مانده‌اید نه بر آنکه رفت و به مقصود رسید و به خلقی هدف داد و راه نشان داد.

زندگی و تحصیل در قم، آشنائی نزدیک با علمای بزرگ، نخستین تجربیات سیاسی این روح ناآرام و پرشور را تشکیل میدهد. مزاری اکنون با تلاشی سخت درس می‌خواند، با احساس عمیق، مردمی، می‌اندیشد و با روح پرتلاطم به مبارزات سیاسی چشم می‌دوزد. در همین دوران است که طعم تلخ زندان را در ایران بخاطر مبارزه سیاسی می‌چشد و در زندان مورد شکنجه قرار می‌گیرد، اما سر تسلیم ناپذیرش - به اعتراف همزمانش - به اعتراف خم نمی‌گردد به همین جهت پس از اتمام دوره زندان از ایران اخراج میگردد.

تمام این دوره یک دوره کوتاه چهارساله از سال ۱۳۵۵-۱۳۵۱ بود اما برای روح ناآرام و جستجوگری چون او، کافی بود که تجربیات شگرفی بیندوزد و از آنها برای گامهای بعدی مبارزاتش استفاده نماید.

مبارزه سازمان یافته:

فعالتهای سیاسی استاد شهید به طور جدی از آغاز دهه پنجاه شروع شد. دهه‌ای که آستان حوادث بسیاری به حساب می‌آید. او در این مقطع از بنیانگذاران اولیه سازمان نصر محسوب می‌گردد.



پس از کودتای روسی ۷ ثور و آغاز مبارزات مسلحانه مردم افغانستان بر ضد عوامل بیگانه، استاد شهید اوایل سال ۱۳۵۸ از ایران به داخل کشور شتافت. و در چهارکنت به عنوان یک روحانی در کنار دیگر رزمندگان فعالانه در جنگ علیه متجاوزین شرکت ورزید. در سال ۱۳۵۹ در تنگه شادیان مستقر گردید و در آنجا با یکسری فعالتهای نظامی و سیاسی و فرهنگی و عمرانی توانست کارهای بزرگی انجام دهد به طوری که این فعالتهای چهاره منطقه را متحول و دگرگون ساخت.

دراواخر سال ۱۳۶۰ به خاطر پاره‌ای مشکلات به طور ناشناس از کشور خارج و وارد ایران شد و در آنجا دور تازه‌ای از فعالتهای سیاسی استاد در میان مهاجرین و گروههای سیاسی و محافل فرهنگی آغاز گردید.

مروری گذرا بر زندگی استاد شهید

دوران کودکی

شهید عبدالعلی مزاری در سال ۱۳۲۶ شمسی در قرية نانوايي چهار کنت از توابع ولایت بلخ و در خانواده‌ای مذهبی با پیشه زراعت زاده شد. از آنجا که خانواده استاد از نظر اقتصادی در سطح تقریباً پائینی از جامعه قرار داشت و محیط تولد ایشان نیز یک محیط روستایی و محروم بود، از همان کودکی با مشکلات جامعه آشنا شده، شرایط سخت زندگی مردم را عملاً تجربه نمود.

استاد تحصیلات اولیه خود را در مدرسه قریه‌اش آغاز نمود و از همان آغاز تحصیل با پشتکار و مناعت طبع و قناعت، در راه نیل به هدف گام برداشت.

تجربه عسکری:

در سال ۱۳۴۸ در خدمت عسکری رفت. مدت یکسال در خوست عسکری نمود سپس در گردیز انتقال یافت و سرانجام در سال ۱۳۵۰ بعد از ترخیص از عسکری راهی منطقه گردید. بعدها خود استاد شهید از تجربه سربازی‌اش به عنوان تجربه عملی و مشاهده ملموس از وضعیت سیاسی کشور یاد می‌کند. تجربه‌ای که در آن از یکسو رنج و حرمان ملت و از سوی دیگر استبداد حاکم را با تمام وجود احساس کرد. و این منشأ تحول بزرگ در زندگی‌اش شد. زیرا استاد شهید پس از آشنایی با اوضاع کشور در دوره سربازی، تصمیم گرفت که سربازی وفادار برای مردم و ایمان و مکتب خود باشد. بدین منظور با علاقه و جدیت بیشتر به تحصیل علم و دانش پرداخت و راهی مدرسه شیخ سلطان در مزار شریف گردید.

اگرچه از مدرسه شیخ سلطان بهره‌ها گرفت و توشه‌ها اندوخت ولی روح ناآرام و تشنه او به این مقدار سیراب نگردید. در سال ۱۳۵۱ با اخذ پاسپورت راهی عراق شد. و پس از زیارت عتبات کربلا و نجف به ایران سفر کرد و در حوزه علمیه قم به ادامه و تکمیل تحصیلاتش پرداخت.

تشکیل حزب وحدت:

در سال ۱۳۶۵ به منظور بازدید جبهات و بازنگری اوضاع سیاسی، نظامی کشور به افغانستان سفر نمود. پس از بررسی دقیق اوضاع داخل، موقعیت سیاسی گروههای شیعی را نا به سامان و متزلزل یافت و در برابر برتری طلبی و انحصارگرایی گروههای سیاسی مقیم پیشاور، نه تنها حقوق سیاسی اجتماعی شیعیان را زیر پا گذاشته یافت بلکه موجودیت کل شیعه را در افغانستان به مخاطره دید. نهایتاً به این نتیجه رسید که گروههای شیعی جز اتحاد کامل سیاسی و تشکیلاتی راه دیگری برای ادامه حیات خود و حفظ موجودیت مردم خود ندارند.

تلاشهای گسترده استاد شهید و همفکرانش در این زمینه، به ثمر نشست و آرزوی دیرینه مردم ستمکشیده شیعه در قالب اتحاد کامل گروههای شیعی محقق شد. استاد شهید علاوه بر ایفاء نقش فعال که در غرس نهال وحدت داشت در استحکام پایه‌های وحدت و رشد و تکامل آن نیز سهم به‌سزائی داشت.

اقامت در کابل و شهادت:

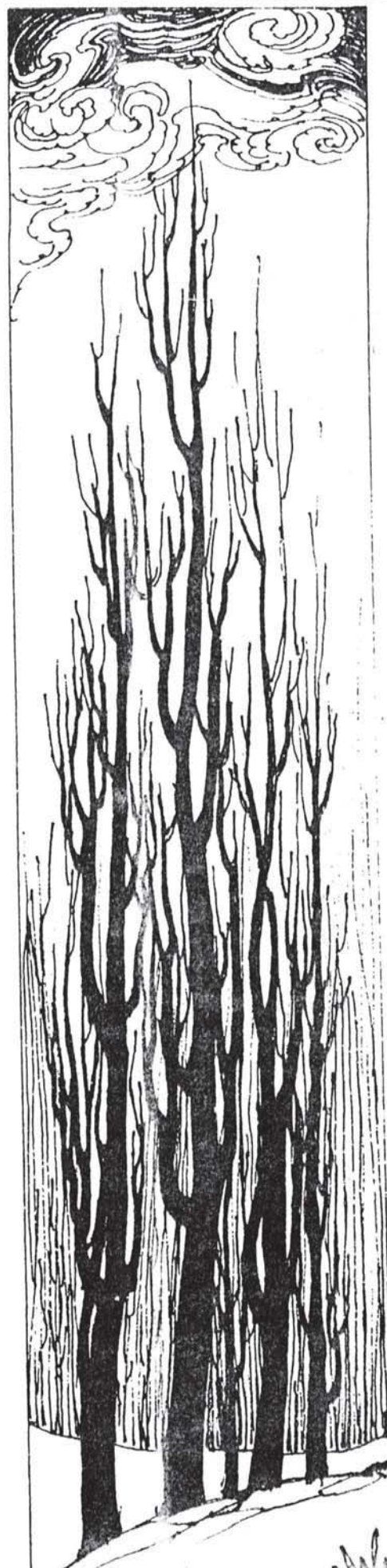
پس از سقوط رژیم کمونیستی، استاد شهید به‌سوی کابل که به کانون اصلی تحولات سیاسی و نظامی تبدیل شده بود، شتافت. و در آنجا صحنه‌های نو و تازه‌ای از حضور سیاسی و نظامی شیعیان را به‌نمایش گذارد. در طول سه سال حضور قاطع و محکم استاد شهید و یارانش در غرب کابل، رویاهای خام اندیشان که سالها اندیشه حذف سیاسی شیعیان را در سر پرورانده بودند به یکباره باطل شد.

حزب وحدت اسلامی که بر اثر درایت و تصمیم‌گیریهای روشن‌بینانه و قاطعانه استاد شهید به وزن سنگین سیاسی، نظامی بدل شده بود، اندیشه قدرت‌طلبی و انحصارگرایی فاشیستی مسعود و ربانی و سیاف را زورمندانه زیرسوال برد و سد راه گسترش آنها شد. از اینجا بود که شیفتگان قدرت انحصاری کابل به فکر چاره‌جویی و برداشتن جبهه محکم حزب وحدت اسلامی و سردار رشید جنگهای تحمیلی و نابرابر غرب کابل افتادند.

سرانجام پس از خلق صدها تراژدی خونین برای مردم مظلوم غرب کابل در یک توطئه وسیع و حساب شده، طرح شیطانی مسعود - سیاف با دستهای شوم «طالبان» مزدور به اجراء درآمد و استاد عبدالعلی مزاری دبیر کل حزب وحدت اسلامی که تا آخرین لحظه و تا آخرین گلوله در برابر این توطئه مقاومت نموده و مردم خود را تنه‌انگذاشته بود، شربت گوارای شهادت را نوشید.

از شما تقاضا می‌کنم بین خادم و خائن فرق بگذارید. کسانی بودند که به نام دفاع از شما، خیانت کردند، با دشمن شما ساختند، توافق کردند ولی از شما دفاع هم نکردند. حالا هم جوسازی‌هایشان را قبول نکنید.

(سخنرانی به مناسبت میلاد حضرت علی در مسجد امام خمینی)



امروز در آینه دیروز

آنچه می خوانید متن سخنرانی قائد شهید استاد عبدالعلی مزاری است که به مناسبت جشن میلاد مولای متقیان حضرت علی (ع) در مسجد امام خمینی واقع در دشت آزاده گان ایراد گردیده بود که اینک با توجه به روشنگری تاریخی و دردمندی آن از نظر تان می گذرد تا امروز خود را در آینه دیروز به تماشا بنشینید.

بسم الله الرحمن الرحيم

«جاء الحق و هزق الباطل ان الباطل كان زهوقا»

با اجازه اساتید، بزرگان، ریش سفیدان و شما مردم قهرمان و غیور که قهرمانی و رشادت تان را در این ایام تاریخی و سرنوشت ساز ثابت کردید و مقاومت تان را برای جهانیان آشکار ساختید، می خواهم صحبت هایی را خدمت شما در این مجلس پرشکوه بعرض برسانم.

مساله اولی که می خواهم بعرض برسانم به مناسبت این روز بزرگ تاریخی است که عبد پر عظمت جهان تشیع به حساب می رود و شما این افتخار را دارید که پیرو شخص الهی و جهانی ای همچون علی علیه السلام هستید.

مطلب دوم درباره جنگ است. مسلماً شما درباره این جنگ تحمیلی اخیر مطالب مفصلی را از مسئولین شنیده اید و ای یک سری مسائلی که من لازم می بینم تا با شما عزیزان در میان بگذارم و توضیح بدهم، مخصوصاً جنگی که در چند اول پیش آمد و علت آنکه چراچنداول را می زنند؟ مساله سوم، مساله وضعیت فعلی کشور و موضع حزب وحدت اسلامی و سرنوشت آینده است که اگر وقت و فرصت اکتفا بکند این موضوعات را خدمت شما عزیزان توضیح خواهم داد.

اولاً خدمت شما عزیزان مجاهد و سلاح بدوش یک تذکر می دهم و ضمناً یک تشکر از شما می کنم. مساله قابل تذکر این است که این همه احساسات و شور و شوقی را که شما نشان می دهید، ما لیاقتش را نداریم؛ ما کوچکتر از آنیم که ملت ما، مجاهدین ما برای ما احساسات نشان می دهند. ما آنچه را که قابل تشکر و قدردانی می دانیم این است که این احساسات علامت بیداری و زنده بودن شما است، این یک زندگانی نوین است که امروز جامعه ما بخودش می بیند و بعد از پنج دهه جنگ این حیات جدید است که به ملت ما دست داده است و من از آن تشکر می کنم. امروز روز با سعادت و بزرگی است؛ در همچو روزی بود که مولای متقیان به دنیا آمد، مردی که شما مردم قهرمان افتخار پیرویش را دارید و لذا لازم می دانم که این روز را به پیشگاه شما مسئولین محترم و مردم شجاع و مقاوم تبریک عرض نمایم. اما این مرد کیست؟ مصداق اکمل و اصلح این آیه شریفه ای که خدمت شما تلاوت کردم، یعنی حضرت علی (ع)؛ چرا که پیغمبر (ص) می گوید که: «علی با حق است و حق با علی است».

و اما در رابطه با جنگ:

من شاید این مساله را در صحبت‌های دیگر هم خدمت عزیزان و سروران روشن کرده باشم و حالا هم خدمت‌تان می‌گویم که ما به هیچ وجهی طرفدار این شش جنگی که بر سرما تحمیل شده نبودیم و خدا را هم شاهد می‌گیریم که هر جنگی که بر سرما تحمیل شد روز اول اعلامیه آتش‌بس را من یکطرفه امضاء کردم و اگر هیئت عادی بوده یا هیئت صلح بوده، من همواره پذیرفته‌ام و قبول کرده‌ام ولی شما همیشه شاهد بودید که این آتش‌بس و این اعلامیه را امضاء کردند ولی این هیئت‌ها هیچ کاری را از پیش نبردند.

در این جنگ اخیر هم، همه شاهد بودید و مسئولین هم این مساله را توضیح دادند که جنگ با فرقه هشتاد بود، یعنی شورای نظار یا به اصطلاح وزارت دفاع با فرقه هشتاد درگیر شده بود و بعد از این درگیری که برادر عزیزمان جناب حاج آقای خلیلی در آن جلسه دیگر مفصلاً توضیح دادند، چرا بیش از پنجصد نفر از مردم ما را اسیر گرفتند؟ در این رابطه من لازم می‌بینم که یک مقداری این جنگ را برای شما بازکنم:

از آن روزی که این کشور اسم افغانستان را بخود گرفته دوصدوپنجاه سال می‌شود و دولتی که تشکیل شده و حکومتی که در اینجا در طول این دوصدوپنجاه سال بوده برای ما بسیار ناگوار بوده و ما بسیار فشار دیدیم و ذهنیت ما هم براین بود که در راس حکومت قوم پشتون قرار داشته و بقیه را بعنوان فارسی زبان فشار داده‌اند. و زمانی که عبدالرحمن تصمیم گرفت که حکومت مرکزی را بوجود بیاورد، همه حکومت‌های محلی با این مساله مخالفت کردند: از شمالش مخالفت کردند، از جنوبش مخالفت کردند، از غربش مخالفت کردند و از شرقش مخالفت کردند؛ ولی چرا تنها شصت و دو درصد مردم ما را از بین بردند؟ چرا؟!

این سوالی است که برای همه ما و شما است و این ذهنیت برای ما و شما بوجود آمده که پشتون بر سرما ظلم کرده و درین مورد جای شک هم نیست که دوصدوپنجاه سال سرما و شما حکومت کردند... از این جهت اقداماتی را که حزب وحدت تا حالا کرده بود و بسیار طولانیست ولی با آنهم لازم است که شما مردم در جریانش قرار بگیرید. من نمی‌توانم همه جزئیاتش را بیان کنم ولی فهرستش را می‌گویم:

احزاب سیاسی‌ای که تشکیل شد همه ما تا سال شصت و هفت برای نوع حکومت در افغانستان فکر می‌کردیم، ولی وقتی که در سال شصت و هفت با وساطت جمهوری اسلامی ایران در زمان حیات امام رحمه‌الله علیه، که تصمیم گرفته و اعلان شد که روس‌ها بیرون می‌روند، همه در این فکر شدند که یک حکومتی تشکیل بدهند. برادر بزرگوار ما آقای خلیلی که اینجا تشریف دارد، در آن روز سخن‌گوی ائتلاف بود. اینها قطعنامه امضاء کردند که مردم تشیع یک چهارم سهم داشته باشند و این راه‌همه‌تان از

اینجا بگوئیم: «جاء الحق و هزق الباطل ان الباطل

كان زهوقا». آری در همچو شیبی وقتی که علی به دنیا آمده است حق به دنیا آمده‌است و باطل از میان رفته‌است. حالا من چگونگی از علی صحبت کنم؟ مسلماً که علما، بزرگان و شما عزیزان علی را بیشتر از من می‌شناسید. برای دوستی علی و محبت علی بود که شما این همه زجر و ستم را به پوست، جان و استخوان و مال و ناموس‌تان تحمل کردید؛ لهذا در مورد علی صحبت کردن و آنهم از طرف من ناچیز که نمی‌توانم برای علی چیزی بگویم، شاید حرف درستی نباشد. درباره علی‌ای که نه تنها دوستانش بلکه آن‌مرد مسیحی این حرف را می‌نویسد: جرج جرداق مسیحی وقتی که انقلاب علی را با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه می‌کند، می‌گوید که چه ظلمی کردم در تاریخ چه گناهی را مرتکب شدم، نابخشودنی، که در یا را آوردم، اقیانوس را آوردم با این جوی کوچک مقایسه کردم. این حرف از پیروان علی نیست بلکه از کسی است که نه پیغمبر علی را قبول کرده‌است و نه خود علی را، ولی درباره‌اش این‌طور می‌نویسد! لهذا درباره علی صحبت کردن جا دارد منتها آن‌کس باید غیر از ما باشد و ما باید در باره شیعیان علی که صرف بخاطر «شیعه علی بودن»، این همه ظلم و ستم و فشار جنگ را تحمل کرده‌اند، صحبت کنم... و ما مفتخریم از اینکه پیرو کسی هستیم که می‌گوید: مرگ در زیر لحاف ذلت است و این افتخار برای ما بس است، ما پیرو پسر عزیزش، امام حسین هستیم که می‌گوید: «حیات عقیده است و حیات انسان را برای این می‌داند که باید آدم عقیده داشته‌باشد و در راه آن عقیده جهاد کند. آن عقیده چیست؟ ولایت علی‌ای است که شما دارید و در راه این عقیده جهاد کردید. من فکر می‌کنم که همین افتخار بزرگ برای ما و شما کافیست که پیرو علی و حسین هستیم؛ بگذار هر قدر که دشمن می‌تواند برای این عقیده و بخاطر این پیروی بر سرما فشار بیاورد و ما را نابود کند، باز این افتخار ما خواهد بود!

اگر ما پیروی علی را داشته‌باشیم، و پیروی امام حسین را داشته‌باشیم، معتقدیم که مسلماً پیروزی و جاودانه خواهیم ماند!

این افتخار بزرگی است که مردم تشیع و مردم هزاره افغانستان داشتند. در آن وقتی که پیروی از علی جرم بود و در زمان خلفا هر کس مجبور بود که باید علی را لعن و طعن بکند، اما در کتابهای تاریخ که موجود است، می‌نویسد که شیعیان افغانستان و مردم هزاره این لعن و طعن را قبول نکردند و دیدیم که یک پول بسیار سنگین را در آن وقت قبول کردند که بدستگاه خلفا تحویل بدهند ولی لعن علی را قبول نکنند. من در این جا افتخار می‌کنم به بازوان پرتوان شما مجاهدین و شما مردم که از عقیده و ایمان‌تان دفاع می‌کنید و مسلماً اگر جنگ را ارزیابی کنیم شما هیچ گناهی نداشته‌اید غیر از اینکه شیعه علی و پیرو علی بوده‌اید....

برادرهای ما در بامیان احساسات نشان می دادند که از این کرده حرف خوب و طرح بهتر چیست؟ و می گفتند که بلافاصله موافقت بکنیم و آنها مزار را ساقط کنند و بیائیم کابل.

ولی ما واقعا تشویش داشتیم؛ تشویش از این بود که مردم ما در کابل است، مردم ما در کابل سلاح ندارند، اگر ما مزار را ساقط بکنیم و سنگان و بغلان را هم اگر ساقط بکنیم در کابل مردم ما قتل عام می شوند. روی این مساله هشت روز بحث کردیم، مساله دومی که ما اقدام کردیم این بود که روی همان سنت تاریخی باز در پنجشیر هیئت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند، به عنوان اینکه تو نمایندگی از یک ملیت محروم می کنی و ملت ما هم محروم است بیائیم دست بدست هم بدهیم دولت ساقط می شود و از حقوق همدیگر دفاع کنیم، قطعنامه ای را امضاء کردیم به پانزده ماده و فیصله ما بر این بود که چهار هزار نفر از چاریکار حرکت بکند و چهار هزار یا شش هزار نفر از میدان شهر، از این چهار هزار نفر چاریکار هم یک هزار نفرش از حزب وحدت باشد و سه هزار نفر از آقای مسعود.

ما باین تعهد خود عمل کردیم و این سنت تاریخی را رعایت نمودیم و با ایشان دست دادیم. ولی ایشان وقتی که چاریکا آمدند، قوماندانها جمع شدند و آقای مسعود به عنوان رئیس شورای جهادی تعیین شد؛ آقای محقق از حزب وحدت بعنوان معاون و جنرال عبدالرشید دوستم بحیث رئیس نظامی این شورا که بیایند و حکومت را بگیرند.

آقای مسعود در اینجا فقط این شورا را اسماء اعلام کرد و ریاست خودش را دیگر هیچ عمل نکرد و گذشته از آن وقتی که تصمیم گرفته شد که وارد کابل شود، راه را بند کرد و ما را خبر نکرد؛ نیروهای آقای دوستم بین میدان شهر و کابل فاصله داشت.

مسعود با فشار راه را بر روی میدان شهر بست و نیروهای ما یک هفته در در میدان شهر گرسنه ماند. تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است در دست مردم هزاره نیفتد که فردا برای ما در در سر ایجاد نکند. توافق نامه را هم نقض کرد؛ از پیشاور دعوت کرد که بیایند و حکومت را تحویل بگیرند! خوب از این مساله می گذریم. مسئولین حزب وحدت در بامیان نشستند و فکر کردند که چه کار کنیم؟ مردم ما در کابل است اگر سلاح در دست اینها نرسد، چطور می شود؟ اینها که در طول تاریخ هم فشار مذهبی را دیده اند و هم فشار نژادی را، چهار نفری هم که در دولت بودند بیچاره ها مثل ما می تپیدند، پیغام می دادند که از برای خدا بیایند که این امکاناتی را که ما برای نجات مردم خود گرفته ایم از دست ما نرود. خوب، حزب وحدت مسئولین بلند پایه اش را بکابل فرستاد و خواست خدا هم این بود که شما سلاح داشته باشید و از خودتان دفاع کنید! آری، خلاف اراده مسعود و خلاف تصمیم مسعود، شما مسلح شدید. و من این همبستگی را و این وحدت ملی را برای شما تبریک می گویم!

رادیوها شنیدید و به رادیوها گوش دادید؛ و من معتقدم که بحمدالله مردم ما از هر وقت و زمان دیگر مسائل سیاسی را خوبتر و بیشتر دنبال می کنند حتی باید این مساله را بگویم و بپذیرم و این از طرف خودم است که هیچ جسارت به مسئولین دیگر ندارم و عاجزانه می گویم که از نگاه سیاسی و از نگاه درک اوضاع شما مردم قهرمان به مراتب از ما مسئولین کرده جلوتر هستید.

من درباره خودم این حق را می دهم که این اعتراف را در پیش شما مردم بکنم و هیچ نظری جسارتی هم به مسئولین ندارم...

بهر حال شما در جریان قضیه هستید که برادرانی که در پیشاور نشسته بودند گفتند که شیعه ها در افغانستان دودرصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه دودرصد یا سه درصد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد و این حرف عقلایی است و غیر عقلایی نیست! در این جا بود که ما فکر کردیم پس ما که تا حالا در سروصورت می زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد و وقتی که ما در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی خودیست، باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که مادر افغانستان هستیم و روی این مساله بود که حزب وحدت تشکیل شد.

وقتی که حزب وحدت تشکیل شد، اولین کاری را که در دست گرفت این بود که هیئت های متعدد بفرستد تا با قوماندانهای داخل تفهیم بکنند. چون رهبرها در پیشاور امتحان شده و امضاء گرفته شد و اعتراف کرده که شما در افغانستان نیستید! حالا برویم سراغ قوماندانها که آیا آنها هم ما را می گویند که «شما در افغانستان نیستید» و یا اینکه می گویند که بلی شما مردم هستید و در انقلاب سهم داشتید، موجودیت داشتید....

روی آن مبنایی که برای شما در مقدمه صحبت هایم گفتم که در بین همه این روحیه بود که مادر طول دوصد و پنجاه سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیدیم لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیئت در سال شصت و هفت در پیش مسعود رفت که توهم ملت محروم هستی و ما هم ملت محروم، بیا که دست بدست هم بدهیم. فهرست این را برایتان بگویم؛ مسعود در ظاهر استقبال کرد و قرار گذاشته شد که هیئت دوم را ایشان بفرستند که تا سال هفتاد و یک نفرستاد. وقتی که در سال هفتاد و یک همه بر این مبنا رسیده بودند که ان شاء الله به شکل نظامی اش در افغانستان پیروز نمی شود و سازمان ملل طرح داده بود و دولت های همسایه پذیرفته بودند و رهبران مجاهدین هم پذیرفته بودند تا نماینده ای را که در دولت بی طرف معرفی می کنند، معرفی کنند و همه هم معرفی کرده بودند؛ در اینجا جرقه ای از شمال شرق شد و جنرال های شمال با این حزب سیاسی شما تماس گرفتند؛ سیزده تا جنرال نامه نوشتند که اگر حزب وحدت از ماحمایت بکند ما دولت را سرنگون می کنیم، علیه این دولت قیام می کنیم...

بعد چهار تا جنگ که در اینجا پیش آمد «مانظوریکه آنروز دیگر برادرمان جناب آقای خلیلی توضیح داد، ما سند داریم و شما سلاح بدوشان هم می‌دانید که اگر شصت درصد دست آقای مسعود را در این جنگ‌ها که سرما تحمیل شد اثبات نکنیم چهل درصدش راستند واضح داریم. مساله ده بوری را هیچکدام شما فراموش نمی‌کنید که آقای مسعود قوماندان داد و قندهاریها سر شما حمله کرد. در این چهار جنگ مسعود نقش فوق‌العاده داشت. وقتی که در میدان شهر نیروهای ما محاصره بود، آصف دلاور آن روز لوی در ستر بود، با او مطرح شد که شما مگر با حزب اسلامی جنگ ندارید؟ امروز که نیروهای ما محاصره است شما یک یا دو هلیکوپتر بدهید که ما فرماندهان خود را بیاوریم. آصف دلاور گفت: چرا، بیایید ما از خدا می‌خواهیم، ما تمهید کرده‌ایم که از ملت شما حمایت بکنیم. ولی وقتی که پیش آقای مسعود رفتند، گفت نه، این به نفع نیست! این دوستی بود که ماهم فکر می‌کردیم و شما هم فکر می‌کردید! گفت اگر شهدای شان مانده مامور می‌فرستیم تا بیاورند، جنگ گسترده می‌شود، حزب اسلامی از ما می‌رنجد...!

این حرف آقای مسعود بود. این چهار جنگ را شما در زمانی که آقای ربانی به قدرت رسید، سپری کردید. به آقای مجددی که ملت ما، مردم ما این همه احساسات نشان می‌دهد فقط بخاطر یک حرف حق است که از او شنید که گفت: در جنگ سیاف متجاوز بود، این مردم مظلوم است، باز هم سر اینها تجاوز می‌کنند این را مجددی در بیانیه رسمی‌اش ایراد کرد و به این خاطر است که بین مردم ما محبوبیت دارد و در پیش مسئولین ما احترام دارد؛ این مساله بود که در این دوران پیش آمد.

در دورانی که آقای ربانی رئیس جمهوری بود، مسئولین حزب وحدت با تلاش و با اخلاص رفته، با ایشان ملاک‌ها کردند و توافق‌نامه امضاء نمودند و ربانی به این مساله تعهد کرد که کسانی که با شما مخالف است با ما هم مخالف است، حضور وسیع شما را در دولت دیده نمی‌تواند لهذا حق شما در این که با من توافق کردید نیست بیشتر از این است ولی شما این را در بین مردم اعلان نکنید، به رادیوها اعلان نکنید، ما بدولت پیوستیم و به پاکستان و ایران رفتند، ایشان هیچ برگه‌ای نداشتند غیر از اینکه افتخار بکنند که حزب وحدت به دولت پیوسته و بهایش را هم از پاکستان گرفت و هم از ایران، اما وقتی که برگشت این تعهدات را عمل نکرد، نصفش را هم عمل نکرد! ولی ما چون مردمی هستیم که تعهد کردیم که این را افشاء نمی‌کنیم و این نوشته را بیرون نمی‌دهیم لذا با همه تخلفش ندادیم...

و اما آمدیم که جنگ چرا بوجود آمد و چندانول را چرا زدند؟

آیا چندانول پایگاه نظامی حزب وحدت بود؟

آیا چندانول در شش روز جنگ با حزب وحدت رابطه داشت؟

برایش مهمات می‌رسید؟ غذا می‌رسید؟ سلاح می‌رسید؟ ... چه بود؟ شما همه می‌دانید که حرف یک پایگاه سی، چهل نفری برای دفاع از مردم چندانول بود که رابطه‌اش در روز اول قطع شد. پس چندانول را چرا زدند؟

چندانول، چندانولی است که در سال ۱۳۵۸ بعد از آنکه سایه کمونیستها در همه این مملکت انداخته شد، تمام رهبرانی که امروز رهبر جهادی‌اند، فرار کردند، آنچنان وحشت در این مملکت حکمفرما شده بود که باورش نمی‌آمد که کسی بتواند در مقابل این حکومت با حمایت اتحاد جماهیر شوروی که پشتش ایستاده بود، قیام بکند، ولی چندانول شجاع این پایگاه علی(ع) در بیست و دوم سرطان ۱۳۵۸ قیام کرد.

آنروز برای این رهبران، غیر از این بوری چیزی وجود نداشت که بالایش بنشینند و از این خون چندانول بود که صاحب همه چیز شدند. چندانولی که آنروز همه رادیوها گفتند و تاریخ هم نوشته کرد که دوازده هزار کشته و دستگیر داشت. چندانول آنروز محاصره شد و تمام پایگاه‌های خلق و پرچم در آنجا توسط مردم ماخلع سلاح گردید و بیش از دوصدمیل سلاح به غنیمت درآمد. آنروز هم وارد چندانول شدند و کمونیست‌ها مسجد صادقیه رازند که پایگاه مذهبی و سیاسی شیعیان اینجاست. آنروز تمام جا را محاصره کرده بودند و یک هفته مردم ما را

خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرفدار جنگ نبوده و نیستیم و بعد از این هم نخواهیم بود ولی این افتخار را دارم که تعهد گذاشته‌ام از مردم خود دفاع کنم این تعهد را به شما سپرده‌ام که تا آنروزی که زنده‌ام از شما دفاع کنم. حتی اگر یک مرمی داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم حالا اگر کسی یا کسانی بیایند تبلیغ کنند مرا جنگ طلب بگویند هیچ باکی ندارم. من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من دادید. من این تعهد را به شما سپردم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند دفاع می‌کنیم و

بعنوان بینی پوچو قان دستگیر می‌کردند، این همان چندانول است. امروز فقط لفظش تغییر کرده است. امروز می‌گویند که قلفک چپات، امروز مدرن

شده‌اند!

نمی‌کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ماتجاوز کند دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم، چنانچه که در این شش تا جنگ جواب دادیم.

همان‌طوریکه در اول خدمت شما عرض کردم که شما از نگاه سیاسی پیش هستید و درک می‌کنید و می‌فهمید، حالا هم از شما تقاضا می‌کنم که بین خادم و خائن فرق بگذارید. کسانی بودند که بنام دفاع شما خیانت کردند. با دشمن شما ساختند، توافق کردند، ولی از شما دفاع هم نکردند؛ حالا هم جوسازی‌هایش را قبول نکنید بین خادم و خائن تان فرق قائل شوید که چه کسی برای شما خدمت می‌کند و چه کسی خیانت؟

من این افتخار را دارم و این افتخار هم افتخار بسیار بزرگی است. تعدادی از مسئولین جهاد رفتند و با برادران تسنن ما نشستند و گفتند که حق هزاره را از شما نمی‌خواهم، بیایید با من کنار، ولی با حزب وحدت که مسئولش فلانی است و او حق هزاره را می‌خواهد، هیچ‌وقت شما جور نمی‌آید!

بلی، من این افتخار را دارم و با این افتخار خود با شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ‌وقت وارد معامله نشوم، و خیانت نکنم. حالا هم این حرف را بشما می‌گویم و تعهد می‌سپارم و شما را هم که با این بیداری می‌بینم امیدوارم که در آینده هیچکس نتواند سر شما معامله کند و حق شما را ضایع نماید، جلو همچو نفر را هم انشاءاله با بازوان پرتوان شما می‌گیرد!

در جنگ اخیری که پیش آمد، چیزی را که مطمئناً شما در جریانش نیستید لازم است بگویم و آن اینکه وقتی جنگ پیش آمد پنج‌روز شمارا کوبیدند و شما خوب می‌دانید که ما این جنگ را گسترش ندادیم و مرتب به همه قوماندهای عزیزم هیئت فرستادم که جلو جنگ گرفته شود. مسئولین هم در اینجا حضور دارند، حرفی که بسیار جالب است که من معتقدم در اینجا تاریخ دوصد و پنجاه سال دارد عوض می‌شود. این مساله است که برادرهایی که با ما و شما همسو بودند و ما هم با همین همسویی چهارده سال یا اقلش از سال ۶۷ و ۶۸ که خدمت تان گفتم، با آنها راه رفتیم وقتی که نیروهای فرقه ۵۳ با نیروهای وزارت دفاع درگیر شد، هیتی از طرف آقای ربانی و مسعود پیش آقای حکمتیار رفتند و در آنجا گفتند که جنگ واقعی فعلاً پیش آمده اینجا منافقین با ملحدین یکجا شده و با اسلام می‌جنگند؛ منافقین یعنی شما (هزاره‌ها) و ملحد یعنی نیروی شمال؛ بهر حال از حکمتیار می‌خواهد که بیا در این جنگ وارد شو! این نامه را نوراله عماد به آقای حکمتیار نوشته و این نامه که حالا در پیش ما است به همین عبارت که برای شما می‌گویم، می‌باشد.

خوب در مقابل چه شد؟ اینجا است که می‌گویم چرا تاریخ عوض شده؟ آقای حکمتیار جواب می‌دهد که من وارد جنگ نمی‌شوم. می‌گوید شما باید بی‌طرف باشید، می‌گوید: که همچون تعهدی هم ندارم، ولی بر

بلی انگیزه اینکه اینها چنداول را می‌کوبند این است که اینجا پایگاه‌علی است و شیعیان علی از اینجا حرکت کرده‌است. در تاریخ کابل نیز مشخص و معروف است که پایگاه شیعه چنداول است، از این جهت است که باید چنداول را بزنند آن روز که همه مثل موش فرار کرده بودند و یکی هم در این مملکت نشسته نمی‌توانست چنداول دوازده‌هزار کشته داد. حالا که حکومت حکومت اسلامی است به پاس اینکه این مردم را احترام می‌کرد و یک مقرری انقلابی، برایش تعیین می‌کرد، متأسفانه در این جنگ با توب و تانک همان‌طور کوبیدند و چنداول را همان‌طور - مثل کهنیست‌ها - زدند. مسجد جعفریه را خراب کردند، مردم را زیر آوار کردند، برای اینکه «اینجا درم سال هزاره‌هاست»!!

آری، فرق نمی‌کند، تاریخ تکرار می‌شود. شما یک چیز دارید که آن عقیده شما به علی (ع) است و از خاطر این عقیده اگر مارکسیست به این مملکت بیایند شما را می‌کوبد و اگر به اصطلاح مسلمانها هم بیایند شما را می‌کوبند و شما این افتخار را دارید که پیر علی هستید و از حیثیت تان دفاع می‌کنید.

من از طرف حزب وحدت و مسئولین حزب وحدت دست پرتوان شما مجاهدین چنداول را می‌بوسم. شما در تاریخ - در تاریخ تشیع فراموش نمی‌شوید. شما پنج روز بدون اینکه کدام کمک بشما شود از حیثیت و آبرو و ناموس شیعه دفاع کردید و کسی را نگذاشتید که وارد آن شود. درست است که چنداول خراب شد ولی مهم نیست، شما افتخار آفریدید. من معتقدم که شما مردم به کمک باقی اهالی پشتایید و چنداول را آباد کنید، چون این جا مقر افتخارات تشیع است. از آن روزی که در کابل شیعه شیعه بود، مقرش در چنداول بوده؛ کسی در سر نبروراند و در خیال نیاورد که از چنداول جای دیگر برود! این قریانگاه شد است و این میعادگاه شماست! آن را آباد کنید. آن روزی که شیعه قیام کرد و در کابل حماسه آفرید و کس دیگری نبود که مثل آنها کاری بکند، همه شکر می‌کشیدند، آنروز افتخار می‌کردند اما امروز درم سال گفته می‌کوبند امروز باز شما را باید هزاره گفته بگیرد، فرق نمی‌کند! ما این افتخار را داریم و بسیار مفتخریم و بسیار خوشحالیم!

همان‌طوریکه در اول خدمت تان عرض کردم خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرفدار جنگ نبودیم و نیستیم و بعد از این هم نخواهیم بود؛ ولی این افتخار را داریم و می‌کنیم که تعهد گذاشته‌ایم از مردم خود دفاع کنیم، این تعهد را به شما سپردم که تا آن روزی که زنده‌ایم از شما دفاع کنیم من تعهد کرده‌ام که از مردم خود دفاع کنم و حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم، - الا اگر کسی، یا کسانی بیایند و تبلیغ کنند، مرا جنگ طلب بگویند، هیچ باکی ندارم! من این افتخار را دارم و شما این افتخار را بمن دادید! ما این تعهد را بشما سپردیم که جنگ را آغاز



خلاف آقای حکمتیار خودش پشت بی سیم آمد، با من صحبت کرد که تکلیف ما چیست؟ اجازه می‌دهید که ما به حمایت از شما در این جنگ وارد شویم؟ من گفتم: نه، ما نمی‌خواهیم جنگ گسترده شود؛ ماهیت‌های صالح فرستادیم و آتش‌بس اعلان شد، شما وارد نشوید! شما از اینجا تا آخر بخوانید که آیا یاور دوصد و پنجاه ساله ما و شما که چهارده سال همسویی نشان دادیم. درست است با این عملی که اینها کردند؟

البته این راهم برای شما بگویم که نیروی پنجاه و سه ما هیچ تعهدی نداشت که به کمک ما بیاید. دوساعت پیش سه نفر واسطه از طرف آقای ربانی آمده بود که جنگ را صلح بکنند. با اینکه سه روز پیش اعلامیه آتش‌بس را به امضاء جناب آقای خلیلی قبول کرده بودیم که آنها را از رادیو پخش نکرده بودند، هیچ تعهدی نداشت. هیچ پیمانی هم نداشت تباری هم نبود که نیروهای ۵۳ به کمک ما بیاید. در این جای شک نیست که آنها یک ملت محروم هستند و ما هم یک ملت محروم هستیم و رابطه ما خوب است ولی این شورای نظار بود که جاو راه آنها را کمین زد و دوازده نفرشان را کشت و آنها پس از آنکه آنها قبول کرده بودند که بیایند و هیئت صلح شوید و بین دو نیرو فاصله شوید. همان بود که این مردم قهرمان و شجاع در ظرف دوساعت شصت و شش قرارگاه شورای نظار را گرفتند و هفت صد نفرش را اسیر کردند. در همان وقت ما ما تماس گرفتند که شما آتش‌بس را قبول کردید، ما چه کار کنیم؟ ما ما برای چندانول می‌سوخت و با آنکه آتش‌بس را قبول کرده بودیم و از رادیو اعلان شده بود گفتم اگر بتوانید چندانول ما را از محاصره خلاص کنید؛ نیروهای ما از اینطرف می‌آیند. گفتند خوب است. و اگر چه آقای دوستم ما را از پیشروی منع کرده است ولی شما که می‌گوئید، حرفی نداریم! نیروهای شما از آنطرف حرکت بکنند و ما هم می‌آئیم.

امروز هم که دشمن از رویارویی با این مقاومت و شهامت عاجز مانده است، می‌خواهد که از راه حيله گری و تفرقه افکنی شما را بشکند. مواظب باشید و تعهد بسپارید که یکی هستید. هرکس بیاید در بین شما مساله گروه، قوم، نژاد و تفرقه را تبلیغ کند، جالویش را بگیرد.

متأسفانه ما که نیروها را قومانده کردیم که باید چندانول از محاصره خلاص شود و با مردم تشیع و منطقه حزب وحدت وصل شود، آن شب بعضی از دوستان کارشکنی کردند و این را نگذاشتند که عملی شود. تحایل‌شان هم این بود که کمونیست‌ها حاکم می‌شوند! یعنی نیروهای شمال که برای شما و کمک شما آمده‌اند کمونیست‌ها نیستند!

اگر خدا این لطف را نمی‌کرد و نیروهای شمال درگیر نمی‌شد بهیچوجه نیروهای وزارت دفاع به اصطلاح آتش‌بس را قبول نمی‌کرد. از این برادران، از این دوستان بایست پرسیم که آیا سیاف اگر حاکم می‌شد، زندگی مرفهی را برایتان بوجود می‌آورد؟! نیروهای شمال که دین خود را بمردم و انقلاب ادا کرده و در حالیکه تمام رسانه‌های بین‌المللی و سیاستمداران و حتی خود مجاهدین به این نتیجه رسیده بودند که راه نظامی دیگر نقش ندارد و باید راه سیاسی جستجو کرد و حکومت بی‌طرف را قبول کرد آنها آمدند و حکومت را سرنگون کردند، حالا آنها نیروهای مارکسیست شده‌اند و آقای سیاف که شش تاج‌نگ را سر ماتحمیل کرده اسلامی شده است؟! آری، ما چون پیروان علی هستیم از راه علی می‌رویم. علی را کی ضربه زد؟ علی را کی کشت؟ خوارج بود! و در آن روز که پیغمبر علی را در جنگ عمرو بن عبدود می‌بیند می‌گوید: «کل اسلام بسوی کل کفر رفت» و علی در آنجا افتخار نمی‌کند ولی در جنگ با خوارج افتخار می‌کند و می‌گوید: «من بودم که چشم فساد را از جامعه بیرون کردم».

کمیسیون مرکزی حل و عقد اعلامیه دادند و از تخلفات زیادی که از طرف حکومت در این شورا صورت گرفته پرده برداشتند و این سند موجود است، غیر از نماینده سیاف و جمعیت اسلامی هفت تن دیگر نوشتند بعد ماکه آن همه پافشاری می کردیم، چرا تحریم کردیم؟ برای این مساله حالا خدمت تان مطالبی را عرض می کنم.

بار اول پیش از اینکه دوره چهل و پنج روزه آقای ربانی تمديد شود، ما در جای پیرگیلانی جلسه ای داشتیم و پنج حزب در آنجا حضور داشتند: حرکت اسلامی، حرکت انقلاب، جبهه نجات ملی، محاذ ملی و حزب وحدت. البته همان طوریکه خدمت شما عرض کردم که بخاطر یک حق گفتن آقای مجددی، ایشان برای حزب وحدت و مردم حزب وحدت احترام خاصی دارند.

شما عادت مرا بلد هستید، در این پنج ششماه هم دیدید که من زیاد در این جلسات نمی روم و علاقه هم ندارم. آقای مجددی به من تلفون زد که بین ما و پیرجلسه هست، شما هم بیایید. من با توجه به احترامی که به ایشان داشتم، رفتم. رفتم که آنجا یک تشکیلات مفصلی را درخائنه پیر راه انداخته اند. از حرکت اسلامی چهار پنج نفر، از حرکت انقلاب دو نفر، از محاذ هشت نفر، از نجات هم همین طور هشت نفر، از حزب وحدت من تنها رفته بودم. خوب اینجا بحث شد که زمان آقای ربانی تمام شد، و مجلس حل و عقد هم دایر نشده باید در شورای قیادی که دایر می شد نظریات همه رهبران مراعات می گردید. همه صحبت می کردند. ولی من صحبت نکردم، چون اول اینها گفته بودند که صحبت میان افراد محدود است حالا در این مجلس با این همه کمیت آن چگونه می شود صحبت کرد؟ آقایان از من خواش کردند که لااقل یک حرف بزنم و نظریاتم را بگویم. بعد که اصرار زیاد شد گفتم که به نظر من شورایی باید عادلانه تشکیل شود. سوء استفاده از قدرت و بیت المال مردم صورت نگیرد. باید کسی که در مدت دو ماه یا چهل و پنج روز حکومت را در دست می گیرد که شورایی را دایر کند، این شخص برای ریاست جمهوری در شورای حل و عقد کاندیدا نباشد تا از پول مردم بر علیه مردم استفاده نشود و از قدرت دولت نیز استفاده نشود و شورایی عادلانه دایر گردد. این طرح را وقتی ما در آنجا ریختیم همه قبول کردند. اول پیرگیلانی اعتراض کرد که من برای آینده کاندید هستم و از این دوره تو مرا محروم می کنی! گفتم: چیزی که به نفع مردم هست این است. بهر حال آنها قبول کردند، فردایش همه جلسه شورای قیادی دایر می شد. جلسه شورای تصمیم گیری و شورای عالی نظارت را تشکیل دادیم و آقای فاضل را توجیه کردیم که فیصله این طور شد، ایشان هم گفتند، بسیار خوب.

این اول مساله بود! ولی در اینجا آقای سیاف با فعالیت هایی که داشت و تعهد که از ربانی علیه ما گرفته بود در جلسه شورای قیادی باز بدستی این شرط را از بین برد و آقای ربانی را ۲۵ روزه کاندید کرد. با اینهم در آنجا

این فکر، فکر خوارچ است و این خطرناک است. مردم ما باید متوجه باشند، هرکس که با مقدس نمایی و شب نمازی این طور فکر بکند و از مردم ما دفاع نکند، خائن است. امروز مساله ای را که باید برای شما بگویم و افشاء بکنم این است که مواظب باشید که امروز از وحدت شما می ترسند... امروز شما هیچ چیز ندارید غیر از وحدت و همبستگی. این وحدت و همبستگی را رهبران احزاب بوجود نیاوردند. ما اینجا پیش شما اعتراف می کنیم که بعنوان حزب وحدت این وحدتی را که شما در آن شش جنگ اثبات کردید ما بوجود نیاوردیم؛ مسئولین دیگر که اصلاً راضی نبودند، خودتان می دانید در جنگ اول که شما دفاع کردید، گفتند که این جنگ جنگ بیمفهوم و بی معناست! این را شما بوجود آوردید. شما مردم! چون دشمن مشترک، بعنوان هزاره و شیعه، شما را می زد و شما هم دفاع کردید. مسائل خطرناکی که در اینجا است و در تاریخ مردم ما هم تکرار شده و باز هم تکرار می شود، مساله نفاق است. دشمن از رویارویی با شما عاجز شده است، دشمن تمام توان خود را برای کوییدن شما بخرج داد ولی امروز دو تار پست را فعال کرده و پول هنگفتی را در اینجا صرف می کند و برای اینکه بین حزب وحدت و حرکت اسلامی نفاق ایجاد کند، قوماندانهای وحدت را بخرند برای این منظور پول مصرف می کند، این توطئه، توطئه خطرناک است.

مردم قهرمان هزاره در زمان عبدالرحمن هفت سال جنگید و برای عبدالرحمن نامه نوشتند که اینقدر نامرد هستی که وقتی مرز جغرافیایی افغانستان را مشخص می کنی، یک طرفش را هزارستان نمی گویی و می نویسی که اینجا یک طرف هند است و یک طرف روسیه است و یک طرف ایران! آنها این غیرت و این قدرت و این شهامت و این غرور را در مقابل عبدالرحمن داشتند و او هم عاجز آمده بود. لهذا از حيله کار گرفته یکسری از سران هزاره را خریده، و از یک سری علمای متعصب تسنن - از شصت نفر آخوندشان - فتوی گرفت!

امروز هم دشمن که از رویارویی با این مقاومت و شهامت عاجز آمده است و می خواهد که از این راه شما را بکشد، مواظب باشید تعهد بسیاری که یکی هستید هرکس بیاید در بین شما مساله گروه، قوم، نژاد، تفرقه را تبایغ بکند، جلوی شما را بگیرد.

اما مساله حکومت و وضعیت فعلی:

این شورای حل و عقدی را که حزب و -یت، سرنماینده هایش که باید براساس نفوس بیاید، فشار می آورد و شاید بیش از بیست روز سر این مساله پافشاری شد و قبولانند که نماینده براساس نفوس باشد، چرا آمد، تحریم کرد؟ این سوال پیش همه شما مطرح است که می گوئید چرا؟

این شورا غیر مشروع است که دربارهاش باید خدمت شما عزیزان توضیح بدهم و بگویم اول وقتی که نماینده های هفت تنظیم جهادی در

به اتفاق همه اعضا نوشته شده بود که بعد از ۲۵ روز اگر شورای حل و عقد دایر نشد، ربانی به یک روز دیگر هم تمدید نشود. این را همه امضاء کردند. بعد از اینکه این مساله پیش آمد، کمیسیون دایر شد، نماینده‌ها تعیین شد، لایحه هم در شورای قیادی مصوبه شد.

در اینجا آقای ربانی پولی را که در این راستا مصرف کرد، دوازده میلیارد و چهل میلیون است!!! و این پول از وزارت مالیه بیرون شده بدون آن پولی که از وزارت دفاع و امنیت و وزارت داخله در این راستا کشیده شد، و برای تبلیغ مورد استفاده قرار گرفته است... متأسفانه یا خوشبختانه این پولی را که مصرف کرده تا فلان آخوند را بدهد، فلان قوماندان را بدهد، فلان ولایت را بدهد، که آیت الله صادقی با خود ربانی صحبت کرده بود که دوتوی پول در دست شما هست یک نوع پول مشروع که سهمیه برای ولایات هست و برای ولسوالی‌ها هست، این پول را به همه دادید ولی به مناطق حزب وحدت و مناطق شیعه‌نشین ندادید و یک نوع پول غیر مشروع در اختیار شما هست که باز هم به همه احزاب داده‌اید ولی به حزب وحدت ندادید!!!

این صحبت‌هایی بود که پیش از جلسه حل و عقد شده بود و در اینجا من که خوش‌بختانه می‌گویم به این جهت است که بحمدالله ملت ما همانطوریکه در طول تاریخش سربلند و پاک است که به هیچ معامله‌ای و به هیچ خیانتی چه داخلی و چه خارجی دخالت نداشته است در اینجا باز هم از این امتحان سربلند بیرون آمدند و سندی برای مردم ما وجود ندارد که در این خیانت تاریخی که ربانی مرتکب شده، کسی از او پول گرفته باشد یا بعنوان اینکه کسی خودش را فروخته باشد، این افتخار خوشبختانه برای ملت ما هست.

دوسه‌قام گرفته‌اند که البته اینجا هم دونه‌که وجود دارد:

یک نکته این است که دولت و آن کسی که به نفعش می‌خواهند استفاده کند، چقدر به مردم مایبی اعتنا برخورد کرد، و یک نکته دیگر در این طرفش نهفته است که این ناکس و این شخصی که خود را فروخته چقدر ارزان فروخته است. برای کسی که در اوگر بیشتر از سی نفر مجاهد ندارد، جناب آقای ربانی چهارصد میلیون افغانی داده، ولی این نفری که از طرف ملت ما پول گرفته، هشت میلیون افغانی بوده و این از طرف آقای ربانی بسیار توهین است به مردم ما و از این طرف هم بسیار بی‌نگی! بعد از اینکه خودت را می‌فروشی، چرا تیمت نمی‌فروشی که ارزان می‌فروشی؟! (خنده حضار).

و از این جهت ما این شورای حل و عقد را نامشروع می‌دانیم و باور داریم که داود و حفیظ الله امین، ببرک و نجیب اینها هم در افغانستان لویه جرگه دایر کرده‌اند و مردم را آورده‌اند و هیچ کدام با این قدر افتضاح نبود، و کسانی هم که دل خوش کرده رفته بودند، آن گرفته بودند که آقای ربانی از آنها حمایت کند و در آینده مذهب شیعه را به رسمیت بشناسد. ما چون

با برادران حرکت تفاهم داشتیم و تفاهم ما این بود که ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما و دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند و سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد (تکبیر حضار) ولی وقتی که این برادرها رفته‌اند در آنجا و آقای ربانی هم لفظاً تعهد سپرده که ما این کار را با شما می‌کنیم و ما هم خوشحال بودیم که یکی از گروه‌های شیعه رفته در کنار آقای ربانی و مشروعیت مذهب شیعه را در آنجا می‌گیرد. و این خواست ما است و هیچ ناراحتی‌ای هم نداریم با اینکه همین گروه دراول تعهد کرده بود که نرو! ولی ما هم که با ائتلاف دیگری هستیم روی همین رابطه رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع کار می‌کنیم ولی آنها را همانقدر هم نگذاشتند که حرف‌شان را بگویند به محض اینکه یکی از علما مطرح کردند که نماینده‌های شیعه و سنی که در اینجا آمده‌اند در آینده حقوق‌شان را می‌خواهند سروصدا شد و بلندگو راهم قطع کردند و از رادیو هم پخش نکردند. این هم از تعهد اینها با آن برادران ما! این وضعیتی است که آقای ربانی پانزده یا بیست روز غیرقانونی خلاف مصوبات و امضایش ریاست را در اختیار داشت، در پلچرخ‌های رهبران جمع شدند که قدرت را تحویل بدهد اما تحویل نداد، در همان شورائیکه دایر شده بود که دوران چهارماهش تمام شده بود در آنجا هم هرچه آقای مجددی گفت: بگو که من ریاست را به شورای قیادی تحویل می‌دهم. آقای ربانی این کلمه از دهانش بیرون نشد که من ریاست را تحویل می‌دهم! در شورای حل و عقد هم که دایر شد جناب آقای هادی که آنجا رفت پافشاری کرد که حالا که شورای دایر شده شما بیائید در اینجا بگویند که من ریاست را به شورای حل و عقد تسلیم کردم و شورای حل و عقد یک کسی دیگر را انتخاب کند. یا مرا انتخاب کند. اینرا ربانی نگفت و حتی در جایی خودش هم گفته بود که آقای مجددی شهادت نداشت، شجاعت نداشت که قدرت در دستش بود و تحویل داد، اما من این شجاعت و شهادت را دارم که به هیچ وجهی ریاست را رها نمی‌کنم. لهذا از این جهت اگر شورایی دایر می‌شد یا نمی‌شد، قدرت در دست آقای ربانی بود و تحویل نمی‌داد و این شورای هم شورای قلابی است و هیچ ارزش قانونی ندارد و کل رسانه‌های خبری هم اینرا منعکس کردند که یک شورای نمایشی است حتی سه صد نفر از قندهار و جاهای دیگر را که اعتراض می‌کردند از هتل بیرون شدن نگذاشت لهذا از این جهت ما این شورای را قلابی می‌دانیم و این ریاست را ریاست مشروع نمی‌دانیم. منتوی این مساله بعنوان اعلان جنگ نیست این نظر ما است، این حق مردم ما است که باید در اینجا در سرنوشتشان برای حکومت آینده سهم داشته باشند. این حق را طلب داریم ولی به هیچ وجه این اعلام جنگ نیست و جنگ نمی‌کنیم و جنگ طلب هم نیستیم و مشروع هم نمی‌دانیم در این مساله حرف منطقی با ایشان داریم که بیایند این قدرت را به شورای قیادی که نماینده همه تنظیم‌ها است و نماینده مردم شمال هم

بیانید شما پادرمیانی کنید و میانجی شوید و ما حرف شما را قبول داریم و شما اختیار دارید. این مساله بعد از جنگ شما با شورای نظام بود که حتی حزب وحدت، هنوز خون مردمش از سرکها خشک نشده بود، این عزیزان (آقای فاضل و کاظمی) شب با من تماس گرفتند که ربانی یک چنین حرفی می‌زند تلفون‌ها خراب بود و سنت عجیب هم این است که وقتی جنگ می‌شود بلافاصله تلفون‌های ما خراب می‌شود! بهر حال بعد گفتم که فردا بروید از آقای ربانی کتبی امضاء بگیرید، چون آقای ربانی به امضایش هم‌بند نیست حالا قولش که هیچ! بعد این برادرها در حالی که سه روز از جنگ تیر شده بود خطر جان‌شان هم موجود بود رفتند و آقای ربانی به خط مبارکش؟ نوشتند که حزب وحدت اختیار دارد که با حزب اسلامی - نیروهای شمال و جمعیت مشکل افغانستان را حل بکند. این خط را دادند و ما هم گرفتیم. و با اینکه همه علیه حزب اسلامی تبلیغات کردند که اینها با ملیشه‌ها مخالفند و با نیروی شمال نمی‌نشینند و حرف نمی‌زنند ولی حزب اسلامی اعلان کرد که بخاطر اینکه حزب وحدت پادرمیانی کرده ما قبول داریم. جنرال دوستم هم از مزار پیام داد که حزب وحدت که پادرمیان باشد ما هم قبول داریم، آقای ربانی این قول را هم خورد و قبول نکرد (خنده حضار) این وضعیت مملکت است اما در آینده اگر شما دست مخالفین را در بین تان راه ندهید و وحدت‌تان را حفظ کنید و به حرف این و آن گوش نکنید و پیرو علی و امام حسین باشید که می‌گوید: «حیات عقید و جهاد است» هیچکس شما را شکست داده نمی‌تواند و همان‌طوریکه برادر ما آقای خیلی گفته بود ما هم این مساله را تکرار می‌کنیم که امروز زندگی نوین برای شما است. زندگی سیاسی جدیدی است. امروز بحمدالله با بازوان پرتوان مجاهدین شما با حضور شما در صحنه و دنبال کردن حوادث توسط شما انشاءالله که در سیاست آینده کسی شما را حذف کرده نمی‌تواند و شما هستید و جایگاه خاصتان را در آینده دارید و من هیچ این مساله را نفی نمی‌کنم که این دشمنان قسم خورده شما امکان دارد باز با شما بجنگند ولی شما با پیمودن راه علی و حسین از این امتحان بیرون می‌آئید و راه سیاسی و جایگاه سیاسی تانرا در آینده می‌گیرید. مطمئن باشید و هیچ ناراحتی نداشته باشید (تکبیر حضار) از اینکه وقت عزیز شما را گرفتیم و صحبت طولانی شد و شما خسته شدید و روز زمستان است باز یکبار دیگر از تمام مسئولین محترم که اینجا آمدند و زحمت کشیدند و اهالی‌ای که این همه جوش و خروش و احساسات برای ولادت علی که رهبرشان و پیرشان و پیشوایشان است نشان دادند تشکر میکنم. از بخش فرهنگی حزب وحدت هم تشکر می‌کنم و از خواهرانی که اینجا آمدند و در این جلسه شرکت کردند و شعر و مقاله خوب خواندند از مجاهدینی که زحمت کشیدند و امنیت گرفتند، تشکر می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

باشد به ده نفر تحویل بدهند و آنها از ایشان یک نفر را انتخاب بکنند که تا یک شورای حل و عقد عادلانه دایر شود یا زمینه انتخابات فراهم شود که مردم خودشان زعيم آینده‌شان را تعیین کنند. این حرف ماست و این را جلسه هم کردیم نشستیم بحث هم کردیم، قلعنامه هم صادر کردیم و در رادیوها هم گفتیم. ولی آقای ربانی چون از اول تصمیم داشت که به هیچ قیمتی این قدرت را به دیگران تحویل ندهد. لهذا امروز حکومتش را تشکیل داده و خود را رئیس جمهور اعلام کرده و امکان دارد کشورهای خارج هم برسمیت بشناسد، هیچ حرفی نیست ما عاشق قیافه هیچ کسی نیستیم، حقوق ملت خود را می‌خواهیم هرکس که این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم.

این دوران هفت ماه هم اثبات کرد که خیالی را که ما می‌کردیم که اینها به ما نزدیک هستند درست نبوده و اینها نزدیک نیستند و اینها هم ما را بعنوان یک ملت نیرومند در صحنه تحمل نمی‌کنند. لهذا حرفی را که من در اینجا خدمت شما عزیزان تذکر بدهم این است که ما از راه مذاکره سیاسی با گروه‌ها می‌نشینیم حقوق ملت خود را خواهیم و عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم و انحصارطلبی را نفی می‌کنیم هرکس که باشد. ولی از اینکه اینجا افغانستان است طرف مخالفت، سیاسی را هیچگونه تحمل ندارد. او برای جنگ تصمیم می‌گیرد چنانچه جنگ پیشین را او تصمیم گرفت که حالا شورای حل و عقد دایر نشود چون پول خورده شده خیانت شده مناطق مختلفی این مساله را رد کرده بابت یک حکومت عبوری موقت دیگر بیاید پنج گروه در اینجا هماهنگ شده بودند و اینها جنگ را بر ملت ما تحمیل کردند و از وزارت دفاع هم اعلامیه دادند که ما کودتا را خنثی کردیم!

لذا از این جهت شما رزمندگان عزیز و ملت قهرمان و شجاع و همیشه در صحنه باید در آماده‌باش کامل باشید که ما طرفدار جنگ نیستیم و جنگ طلب هم نیستیم اما امکان دارد حضور شما را تحمل نکنند و اینها جنگ دوباره را سر شما تحمیل کنند و این جنگ دوباره را که تحمیل می‌کنند مسلماً تنها نیستید چون در پنج جنگ دیگر که بودید شما را به عنوان یک حزب تنها فکر می‌کردند و جنگ را تحمیل می‌کردند حالا پنج شش تا گروه امضاء کردیم که این شورا شورای عادلانه نیست، قدرت را باید به شورای قیادی تحویل بدهد و این اعلامیه را به رادیوها هم دادیم ولی اینها بخاطر اینکه به حکومت کردن اصرار دارند امکان دارد باین گروه‌ها بجنگند و از اینکه این احتمال وجود دارد، شما که تا حالا مردانه در صحنه ایستادید و از حیثیت، آبرو و ناموس تان دفاع کردید، برای آینده هم باید آماده باشید (تکبیر حضار) و هیچگونه اعتنایی نیست. در آن وقتی که حزب اسلامی با نیروهای شمال وارد کابل شد خود آقای ربانی به آقای فاضل تلفون زد و آقای مسعود به آقای کاظمی که ما و شما هم سو هستیم

از یار آشنا سخن آشنا



گفتگو با مورخ شهیر.

استاد حاج کاظم یزدانی

مدتی زندانی و شکنجه شد. در بین طلاب افغانی مقیم قم هم در آن سالها جلساتی دائر می‌شد که در آن مسائل سیاسی مورد بحث قرار می‌گرفت و استاد شهید مزاری و شهید والامقام، ضامن علی واحدی از فعالان این مجالس و مباحث بودند. آشنایی من با استاد شهید مزاری در یکی از این جلسات که در منزل طلبه‌ای به نام آقای جوادی دائر گردید، آغاز شد.

س: استاد شهید چگونه شخصیتی بود و چه خصوصیات برجسته‌ای داشت؟

ج: آنچه می‌توانم در این زمینه خدمت شما عرض کنم این است که ایشان فردی بود متقی و پارسا، متواضع و مهربان و معتقد به تمام مبانی اسلامی و عامل به دستورات اسلامی. اعتقاد بسیار عمیق و خالصانه نسبت به اسلام و مکتب مبارزاتی تشیع داشت. نسبت به مردمشان و کلاً طبقه محروم و مستضعف مهربان بود. دارای شجاعت و جرأت خاصی بود. در فراه وقتی مورد حمله نیروهای دولتی و روسی قرار می‌گیرد، به نیروهایش دستور می‌دهد که پناه بگیرند و چون دشت بود و بغیر از درخت پناهگاهی نبود، خودش به درختی تکیه می‌زند و باتسبیح مشغول ذکر گفتن می‌شود در طول دو ساعت کوبیدن باهاون و ثقیله هیچگونه تغییری در چهره ایشان که حاکی از ترس باشد دیده نمی‌شود.

چهره‌گیرا و نگاه نافذی داشت. از خصوصیات استاد شهید این بود که خیلی وقتها افراد منحرف و مغرض را فقط با یک نگاه خورد می‌کرد. استاد شهید از تن‌پروری و عیاشی و وقت‌گذرانی بدور بود. حرص به جمع‌آوری مال و پول نداشت، جاه‌طلب و ریاست‌طلب نبود. فردی هدفدار و مسئول

س: استاد بفرمائید که از چه سالی با استاد شهید

مزاری آشنا شدید و نحوه آشنایی شما چگونه بود؟

ج: بسم الله الرحمن الرحیم. من از سال ۱۳۵۰ با استاد شهید مزاری آشنا شدم. در آن زمان ایشان مشغول تحصیل در حوزه علمیه قم بودند. علاوه بر این استاد شهید به صورت بسیار فعال مشغول مسایل مبارزاتی بود. با بسیاری از روحانیون مبارز و روشنفکر ایرانی که با امام خمینی در ارتباط بودند، آشنایی داشت. در آن زمان به علت اختناق رژیم پهلوی، روحانیون ایرانی نمی‌توانستند با امام راحل تماس بگیرند تعدادی از طلاب افغانی و پاکستانی که در قم بودند می‌توانستند برای زیارت به عراق بروند. اینها در عین حال از طرف نمایندگان امام خمینی در ایران مأموریت داشتند که پیام‌ها اعلامیه‌ها و گزارشهای سری را در نجف خدمت امام ببرند و از نجف اشرف هم اعلامیه‌ها و پیام‌ها و سفارشات ایشان را و نیز جواب استفتائات را به ایران بیاورند. از کسانی که چندین بار این وظیفه خطرناک را متقبل شدند، استاد مزاری بود. ایشان در این رابطه یک بار همراه برادر شهیدشان دستگیر و

واحدی از سوی روحانیت مبارز به سوریه رفت و در آنجا با شهید جمران و استاد جلال الدین فارسی ارتباط برقرار کرد و گمان می‌کنم از این گروه اولین کسی که تعلیمات نظامی دید شهید واحدی بود. استاد مزاری هم با این مسائل در ارتباط بود و بطور جدی کار می‌کرد و به همین جهت در ایران زندانی شد. در این مرحله تشکیلات بسیار سری بود و اعلامیه‌هایی که پخش می‌کردند بسیار بسیار سری بود. بخشی از این اعلامیه‌ها در جزوه‌ای بنام «شبنامه‌های سازمان نصر» بعدها در ایران چاپ شد.

۲) مرحله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران: در این

زمان مردم افغانستان تازه جنگ مسلحانه را بر ضد نظام مارکسیستی شروع کرده بودند و استاد شهید مزاری و شهید واحدی به منظور کمک به جهاد مردم افغانستان اصحاب شیعیان، طلاب جوان و روشنفکری را که قبلاً شناسایی کرده بودند، تعلیمات نظامی می‌دادند و به افغانستان اعزام می‌کردند. خود استاد شهید نیز چند مرتبه در افغانستان آمد و در جنگ‌ها شرکت کرد. اولین گروهی که از ایران به عنوان گروه نظامی و چریکی اعزام شدند و در تعلیم نظامی و اعزامشان شهید مزاری و واحدی نقش موثری داشتند گروهی بود که من هم در آن بودم. ما در اوایل سال ۱۳۵۸ مخفیانه وارد کابل شدیم و از آنجا به مناطقی چون ترکمن، قول خویوش، دره صوف، شولگر، چارکنت و پلخمری اعزام شدیم.

در این مرحله، در سال ۱۳۵۸ گروه‌های مختلفی تشکیل شد؛ مهمترین این گروه‌ها «سازمان نصر» و «حرکت آقای محسنی» بود که در ایران اعلان موجودیت کرد و در داخل هم «شورای اتفاق» بود. گروه‌های کوچک دیگری هم در میان شیعیان بوجود آمد اما مهمترین شان همین سه گروه بودند که افراد مسلح نظامی داشتند و جنگ را بر ضد نیروهای روسی و رژیم مارکسیستی در مناطق مختلف کشور رهبری می‌کردند.

۳) مرحله تشکیل «حزب وحدت اسلامی» و «رهبری مقاومت» و دفاع شیعه در غرب کابل: مهمترین نقشی که

برای استاد مزاری می‌توان قائل شد ایجاد حزب وحدت است. وقتی استاد متوجه شد که احزاب متعدد و گوناگون، جزء اینکه به ضرر شیعه باشد نتیجه دیگری ندارد، تلاش کرد که تمام این احزاب را تحت یک نام متحد سازد. در سایه تلاش عده‌ای از افراد دلسوز که استاد مزاری نقش برجسته‌ای در آن جمع داشت، حزب وحدت اسلامی تشکیل شد. حزب وحدت به رهبری استاد مزاری خدمات بزرگی را انجام داد اگر ما دقت کنیم و انصاف داشته باشیم، پیروزی ملت افغانستان بر رژیم مارکسیستی از وقتی شروع شد که عده‌ای از نیروهای دولتی در مزار به حزب وحدت پیام دادند که ما به شما می‌پیوندیم و به ما تامین جانی داده شود. استاد شهید به آنها جواب داد که «اسلام دین عفو و بخشش است و ما شما را تامین جانی می‌دهیم». بلافاصله نیروهای دوستم به ملت می‌پیوندید و شهر مزار تسخیر

بود در مصرف بیت‌المال سخت‌گیر بود. از خصوصیات ایشان یکی این بود که در زمان تحصیل در قم از دفاتر مراجع قم شهریه نمی‌گرفت. و علتش را هم اینگونه بیان می‌کرد: «که شهریه مال امام زمان است کسی که این شهریه را می‌گیرد مسئولیت بیشتر دارد و باید بیشتر خدمت کند و شاید من نتوانم از زیر بار مسئولیت برآیم.» تا جایی که من میدانم در آن زمان شش ماه بعد، یکسال بعد مرحوم پدرشان برای ایشان پول می‌فرستاد و استاد شهید همان پول را به طور حساب شده مصرف می‌کرد.

استاد شهید مزاری فردی عدالتخواه بود ایمان به تساوی حقوق ملیتها داشت. حرفش این بود که افغانستان کشور کثیرالملیته است قبلاً حکومت در انحصار یک قوم و قبیله بوده است بعد از این باید تمام مردم افغانستان در حکومت آینده افغانستان سهیم باشند. و علت مخالفت استاد شهید با تفکر احمد شاه مسعود و شورای نظار، انحصار طلبی آنها بود، و استاد مزاری در مصاحبه‌ای که با یونس قانونی می‌کند، تصریح می‌کند که ما مخالف انحصار طلبی هستیم. این کشور متعلق به همه ملیتهای افغانستان است و همه باید سهیم باشند. خلاصه استاد مزاری واقعا شخصیتی برجسته و وارسته‌ای بود با ویژگیهای منحصر بفرد.

هـ: باتوجه به آشنایی طولانی و فعالیت‌هایی که

شما با استاد شهید داشتید چه مراحل را برای مبارزات ایشان می‌توانید مشخص کنید؟

ج: ما دوران مبارزات ایشان را به ۳ مرحله می‌توانیم تقسیم بکنیم و این سه مرحله بیانگر مبارزات سیاسی تشیع در افغانستان نیز هست:

۱) مرحله قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران: تا جایی

که من می‌دانم برای اولین بار در سالهای ۴۲ و ۴۵ در کابل در بین عده‌ای از طلاب آگاه و روشنفکر، این مسئله مطرح میشد که باید تشیع دارای تشکیلات و حزب باشد. اینها در کابل در آن سالها جلسات و بحثهای سیاسی داشتند و تحت نام «روحانیت مبارز» و یا «گروه حسینی» فعالیت می‌کردند. افرادی که در این گروه فعالیت می‌کردند عبارت بودند از: استاد مزاری و شهید واحدی (قبل از مسافرت به قم)، شهید بزرگوار شیخ عوض علی بصیر - که واقعا شخصیت نمونه و نابغه‌ای بود -، شهید ایمانی، استاد شفق بهسودی، استاد سید عباس حکیمی غزنوی و حضرت آیه الله صادقی پروانی و عده‌ای دیگر از طلاب.

بعداً استاد مزاری و شهید واحدی از سوی همان گروه کوچک - که در واقع هسته مرکزی فعالیت‌های سیاسی تشیع افغانستان را تشکیل داده بودند - موافق شدند که در ایران بیایند و ضمن تحصیل، با علمای مبارز و نمایندگان حضرت امام خمینی ارتباط برقرار سازند. این دو در قم آمدند و ضمن تحصیل، مسائل مبارزاتی را نیز دنبال کردند، طلاب مستعدافغانی را شناسایی می‌کردند و به تشکیلات اولیه خودشان دعوت می‌نمودند. از جمله کسانی که در قم به این تشکیلات پیوست خود من بودم. بعداً شهید

خدمت استاد نوید بهسودی نامه‌ای دیدم که آقای محسنی عنوان سیدمحمدعلی جاوید نوشته بود و او را به عنوان نماینده خود در رابطه



باحزب وحدت تعیین کرده بود. در این نامه ظاهراً آقای محسنی سه تا شرط قرار داده بود وقتی دقت کردم دیدم که در واقع دوازده شرط دیگر در بین این سه شرط گنجانده شده است. اگر این سه شرط برآورده می‌شد، معنایش این بود که نه حزب وحدت بلکه تمام تشیع افغانستان و احزاب جهادی آن وقت، درست خودش را به جناب آقای محسنی تسلیم کنند. ایشان رهبر باشد و حزب را به‌ره‌راهی که دلش بخواهد، هدایت کند و بقیه را به جرمهای گوناگون محاکمه کند. از نامه، معلوم بود که آقای محسنی به هیچ عنوان حاضر نبود که به وحدت و اقیانوسی از جمعیت بپیوندد و تحت‌الشعاع قرار بگیرد. و معلوم شد که تلاش استاد شهید مزاری برای جذب آقای محسنی بی‌فایده است. با این حال استاد مزاری بسیار کوشید که آقای محسنی به وحدت بپیوندد و بسیاری از شروط آقای محسنی را هم قبول کرد. استاد شهید برای اینکه واقعاً وحدت به وجود بیاید، برای افرادی که اعلام همبستگی به وحدت می‌کرد، کمکهای هنگفتی هم می‌کرد. از جمله ۷۰۰۰۰ مارک یک قلم کمکی بود که استاد به سیدهادی بهسودی کرد؛ تا صادقانه در راستای وحدت تلاش کند. متأسفانه بعدها دیدیم که سیدهادی فقط از وجود وحدت سوءاستفاده کرد.

۳: یکی از خصوصیات بارز استاد شهید محبوبیتی بود که ایشان در بین اقشار مختلف جامعه داشتند. شما بعنوان یک شخصیت مورخ و محقق، عوامل محبوبیت استاد مزاری را در چه می‌بینید؟

ج: یکی از علل محبوبیت قائد شهید، صداقت و اخلاصشان در خدمت به مردم بود. کسی که خالصانه برای مردم کار می‌کند و محض برای خدا کار می‌کند با کسی که برای شهرت کار می‌کند خیلی زود، برای مردم قابل تشخیص است. مردم ما در طی سالهای متعددی بوضوح دانستند که

می‌شود. استاد شهید بخاطر نیت پاکی که داشت مسعود را هم در این مسئله سهیم کرد و پیروزی مجاهدین بر رژیم ازمزار شروع شد.

یکی از خدماتی که استاد مزاری در این مرحله انجام داد ایجاد دوستی و برادری بین دو ملیت ازبک و هزاره است و این دوستی خیلی خیلی مهم است. مردم ما باید قدر این دوستی را بدانند و نگذارند که دشمنان بین ما و برادران ترک زبان ما جدایی و نفاق ایجاد کنند.

این سه مرحله‌ای است که بر مبارزات تشیع در افغانستان گذشته است و استاد در هر مرحله نقش موثری ایفاء نموده است.

۴: تشکیل حزب وحدت رخداد عظیمی در تاریخ سیاسی شیعه‌ها و هزاره‌ها بود و استاد مزاری هم فردی شاخص و تاسیس کننده و تدارک کننده این حزب. استاد! بفرمائید که چه عواملی استاد مزاری را به تشکیل حزب وحدت واداشت و چرا گروهی با آن مخالفت کردند؟

ج: آنچه می‌توانم عرض کنم این است که در مراحل اولیه وحدت عده‌ای از شخصیت‌های دلسوز، اساس و بنیاد وحدت را گذاشتند؛ منجمله استاد شهید مزاری که بسیار تلاش کرد. آنچه برای ما خیلی خیلی مهم است «اخلاص» و «صداقت» استاد مزاری بود برای یک وحدت کامل و به تمام معنی. استاد می‌خواست که مردم شیعه کلات، متحد، قوی و به دور از جنگ و نزاع و اختلافات باشند. او از جنگهای داخلی و بیهودهای که در سالهای قبلی بوجود آمده بود سخت رنج می‌برد؛ مردم هم از جنگهای داخلی خسته شده بودند. لذا استاد وعده کثیری به این فکر رسیده بودند که راه درمان این است که مردم هزاره و تشیع افغانستان، فقط تحت یک پرچم و یک نام و یک حزب و تشکیلات در آیند تا اختلافات رفع شود، وقتی ملتی واقعاً متحد شود معنی‌اش این است که آن ملت دیگر شکست نخواهد خورد.

به هر حال استاد فکر می‌کرد که با تشکیل حزب وحدت این اختلافات از بین می‌رود و چنانچه دیدیم از بین هم رفت. اما مشکلی که اینجا وجود داشت این بود که احزاب شیعی که وحدت را بوجود آوردند، عده کثیری از مسئولین آنها قبلاً به پول‌پرستی و جاه‌طلبی عادت کرده بودند. وقتی به وحدت آمدند باز هم می‌خواستند پست و مقام و شهرت‌طلبی و حتی پول‌پرستی‌شان تامین شود این بود که مشکلات زیادی را برای وحدت بوجود آوردند. بعدها هم می‌بینیم که گروهی از وحدت کنار رفتند. عاقلش این بود که اینها قبلاً در حزبها و گروههایی که بوجود آورده بودند، فعال‌مآی‌شاء بودند، پول بدستشان می‌آمد و شهرت برای خودشان داشتند و حالا که به وحدت پیوسته بودند، می‌دیدند که در بعضی از جهات دستشان بسته می‌شود و این بود که خواستند دوباره برگردند به همان دوران فساد قبلی و احیاء دوران به اصطلاح جاهلیت دیگر.

علت نپیوستن آقای محسنی به وحدت نیز همین بود. او برای پیوستن حرکت به وحدت اسلامی شروطی قرار داد، که این شروط، اگر برآورده می‌شد؛ خودبخود نابودی وحدت را در پی داشت. آنروزها تهران بود،

بعد از امیر ذوالنون حکومت به پسرش شجاع بیک ارغون رسید، شجاع بیک مردی فاضل و اهل علم و دانش بود که به فارسی شعر می‌گفت و کتابهای قلمی نیز از او به یادگار مانده است. بعد از شجاع بیک، پسرش «حسن بیک» به قدرت رسید. در همین زمان «ظهیرالدین یار» به کابل مسلط شد و بعد غزنی و قندهار را از ارغونیه هزارجات گرفت. باقی امرای ارغونیه مجبور شدند که با شش هزار نفر هزاره‌جات را به مقصد «سند» ترک کنند و در آنجا حکومت تشکیل دادند.

حکومت ارغونیه اولین حکومت است که در هزاره‌جات بوجود آمد و دایره حکمروایی‌شان علاوه بر تمام هزارجات شرق کابل را هم شامل می‌شد، بنیانگذارش یک هزاره بود و به احتمال قوی اینها شیعه هم بودند. این زمان یعنی قرن نهم و دهم هجری، زمان قدرت هزاره بود. بعد از این هزارجات بیشتر به شکل ملوک الطوائفی در می‌آید و تاریخشان گنگ و مبهم است.

در زمان سلاطین مغولیه هند که کابل را در تصرف خود درآورده بودند و گاهی به قندهار و غزنی و بامیان هم مسلط می‌شدند، به اسامی بعضی از رجال هزاره برمی‌خوریم که می‌شود اینها را به عنوان رهبران محلی هزارجات به حساب آورد. برای نمونه یکی «قزل خان هزاره» است که از امرای بزرگ همایون بود که در مناطق غزنی، جاغوری، مالستان و بعد دایه و فولاد نفوذ و حاکمیت داشت. بعد به «میرزا شادمان هزاره» برمی‌خوریم که رهبری هزاره‌های جنوبی و غزنی را در دست داشت. مردی قدرتمند بود که جنگهای متعدد با فرقه روشنیان کرد. در یکی از جنگها که پیروان روشنیان به کابل و غزنی حمله کرده بودند، میرزا شادمان هزاره، طی هفت شبانه‌روز جنگ شدید، مهاجمین را از مناطق غزنی بیرون کرد و یکی از فرماندهان بزرگ روشنیان را زخمی کرد که همان منجر به هلاکت او شد.

بار دیگر در زمان شاه‌عباس صفوی، اسم یک نفر از خوانین بزرگ هزاره را، به نام «دولت بیک سلطان» در تاریخ مشاهده می‌کنیم که رهبری غرب هزارجات را بعهدہ داشته است. اما به نظر می‌رسد که دولت بیک هم نتوانست دایره نفوذ و رهبری خودش را به سراسر هزارجات گسترش بدهد. بعد می‌رسیم به دوران امیر دوست‌محمدخان. در این زمان، شخصی به اسم «میرزادان بخش» ظهور می‌کند که یکی از رقبای امیر دوست محمدخان بحساب می‌آید. میرزادان بخش علاوه بر بهسود، نفوذ خود را تا بامیان و یکه و لنگ و قسمتهایی از دایزنگی گسترش داده بود. ایشان در توطئه ناجوان‌مردانه‌ای که از سوی حاجی خان کاکری قندهاری چیده شده بود، شهید شد.

پس می‌بینیم که در هزاره‌جات افرادی ظهور کرده‌اند ولی هرگز نتوانسته‌اند بر تمام مناطق هزاره‌جات نفوذ وسیطره پیدا کنند.

استاد مزاری در مبارزه و تلاشی که دارد با صداقت و اخلاص است. ضرب‌المثلی هست که: «دل به دل آینه است» همان اندازه که مردم و طبقات مختلف نسبت به استاد مزاری ارادت و اخلاص داشتند، استاد نیز نسبت به مردم هم بسیار دلسوز و مهربان بود و تمام اقشار را از صمیم قلب دوست می‌داشت.

علت دیگر این بود که استاد مزاری یک عدالتخواه بود. تنها مردم شیعه نبودند که او را تجسم‌بخش آرمانهای خودشان تلقی می‌کردند بلکه استاد در میان اکثریت قریب به اتفاق مایتهای محروم یک چهره محبوب و دوست‌داشتنی بود، چون یک عدالتخواه نمونه بود. از باب مثال عرض می‌کنم وقتی خبرنگاری از استاد سؤال می‌کند: «اگر شورای عالی هماهنگی از نظر نظامی پیروز شود، دولت و تشکیلاتی که در آینده بوجود خواهد آمد چه شکلی خواهد داشت؟» استاد در جواب می‌گوید: «اگر چنانچه از نظر نظامی شورای عالی هماهنگی پیروز شود، در ساختار سیاسی آینده افغانستان، نباید جمعیت اسلامی نادیده گرفته شود چون بخشی از مردم ما را نمایندگی می‌کند». این حرف نشانگر عمق دید استاد مزاری است. واقعا می‌خواست که در افغانستان انحصار سیاسی شکسته شود و عدالت اجتماعی لازم به‌وجود آید.

هـ: استاد! مردم، شهید مزاری را به عنوان «رهبر» یاد می‌کنند عنوانی که در تاریخ ما کمتر کاربرد داشته است و یا اصلا بر کسی اطلاق نشده است، نظر جنابعالی چیست؟

ج: در تاریخ هزارجات، ما فراز و نشیب زیادی مشاهده می‌کنیم. افرادی در بین هزاره‌ها در تاریخ ظهور کرده‌اند که می‌شود از آنها به عنوان رهبر سیاسی یاد کرد البته میزان نفوذ اینها در بین مردم هزاره و نیز منطقه‌ای که تحت سلطه آنها قرار داشته متفاوت است.

مثلا در اواخر قرن نهم هجری فردی بنام «امیر ذوالنون ارغون» از قبیله ارغونیه ارژگان حکومتی در مرکز افغانستان آن روز بوجود آورد، که در تاریخ افغانستان به حکومت «ارغونیه» مشهور است. مرکز این حکومت «زمین داور» بود آن زمان «زمین داور» هم جزء هزارجات بحساب می‌آمد. «زمین داور» پایتخت تابستانی و بهاری امیر ذوالنون ارغون بود و شهر قندهار پایتخت زمستانی او بود. حدود دوازده زمین داور، هزار نیروی مسلح امیر ذوالنون ارغون، تماما از مردم هزاره بود. این شخص، حدود بیست و چند سال با قدرت حکومت کرد و دایره حکومتش شامل تمام هزارجات امروز، زمین داور، سیستان افغانستان، تمام قندهار و سراسر غزنی تا حدود شال و سوی، می‌شد. او در سال ۹۱۳ هجری - اگر دقیق بخاطریم باشد - در جنگ با محمدخان شیبانی که به هرات حمله کرده بود در کنار مرغاب کشته شد.

در زمان امیر عبدالرحمن هم سرداران جنگی که ظهور می‌کنند مانند عظیم بیگ سرپای، میرایخان و قاضی عسکر، دارای نفوذ محدود بودند. بعد از شکست هزاره‌ها از عبدالرحمن که قسمت وسیعی از سرزمین خویش را از دست می‌دهند و شصت درصد جمعیت‌شان نابود و یا فراری می‌شوند، به‌جز خوانین کوچک محلی که آنها هم تحت نفوذ دولت بودند، دیگر رهبری در هزاره‌جات دیده نمی‌شود.

می‌رسیم به علامه بلخی. ایشان همان‌طور می‌دانید یکی از بزرگترین متفکران اسلامی است وقتی اشعارشان را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از مسائل را عمیقاً درک کرده‌است. کودتا را طرح‌ریزی می‌کند و برای مشکلات ملت، چاره‌جویی می‌کند، در بین شیعیان افغانستان شخصی بسیار محبوب و پر نفوذ است. اما نه ایشان داعیه رهبری تشیع را دارد و نه مردم بعنوان رهبر شیعه به ایشان نگاه می‌کنند. می‌رسیم به سالهای اخیر که سالهای انقلاب است احزابی بوجود می‌آید، شخصیتهای جهادی ظهور می‌کنند و بعد به‌استاد مزاری می‌رسیم و نقش او در رهبری شیعیان، خصوصاً بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی که در رأس آن استاد مزاری است، گرچه دبیرکل حزب است می‌بینیم کم‌کم به ایشان رهبر اطلاق می‌شود و عملاً هم رهبری تشیع در دست ایشان بود. هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی، تشکیلات و وحدتی که در این زمان شیعیان، به رهبری استاد شهید مزاری، بوجود آورده بودند، نسبت به گذشته‌های هزاره‌جات که نگاه می‌کنیم واقعاً بی‌نظیر بود و شاید همین مسئله بود که بسیاری از افشار مختلف هزاره‌های شیعه با امید خاصی به حزب وحدت نگاه می‌کردند و شور و عشق و اشتیاق بسیار شدید نسبت به مسائل شیعی و ملی در بین افراد بوجود آمده بود. استاد مزاری واقعاً صادقانه تلاش کرد که تشیع جایگاه اصلی خویش را در افغانستان باز یابد و به یک وحدت کامل برسد. استاد شهید از این نظر واقعاً بی‌نظیر است در بین رهبران و در تاریخ هزاره‌ها یک استثناء است.

حس: عده‌ای استاد شهید مزاری را فردی جنگ طلب معرفی می‌کنند، به نظر شما استاد! واقعاً اینطور است؟ و اصولاً بفرومائید که استراتژی حزب وحدت و رهبری آن در جنگهای کابل چه بوده‌است؟

ج: این تهمت و بهتان صرف است که ما استاد مزاری را جنگ طلب بدانیم. ما استاد مزاری را و موضع ایشان را باید از مصاحبه‌ها و سخنرانیهایشان بشناسیم و بعد نگاه کنیم. گهگاهی که در کابل روی داده است از سوی چه کسی آغاز شده‌است؟ اولین بار چهار نفر از قوماندانان حزب وحدت توسط اتحاد سیاف به شهادت می‌رسند، آغاز جنگهای کابل از همین جاست. نیروهای سیاف علاوه بر تحمیل جنگ نه تنها افرادی نظامی حزب وحدت را هدف قرار میدادند، بلکه افراد عادی را می‌کشتند و با خودشان اسیر می‌بردند و در مناطق کوهستانی و جاهایی که تسلط داشتند، مغازه‌های شیعیان و هزاره‌ها را غارت می‌کردند، وقتی مردم متوجه

شدند که با یک حزب وحشی که به هیچ یک از قواعد اسلامی و مقررات بین‌المللی پایبند نیست، روبرو هستند، شروع به دفاع کردند و در این دفاعها بود که پیروزیهای بدست آوردند. بعد آتش بس می‌شود و باز از سوی اتحاد سیاف نقض می‌شود و کارشکنیهای شورای نظار به انواع گوناگون آغاز می‌شود. و حزب وحدت مجبور می‌شود که از خود و مردم خود دفاع کند. حزب وحدت هرگز خواهان جنگ نبود و این را شهید مزاری بارها در مصاحبه‌ها و سخنرانیهایشان اعلان کرده بود که ما خواستار جنگ نیستیم. و عملاً هم هیچ وقت حزب وحدت آغازگر جنگ نبود. آتش بس هم اگر می‌شد حتی المقدور آن را مراعات می‌کرد. اصولاً اتحاد سیاف و شورای نظار تعهد داشتند که آن جنگها را در کابل بوجود آورند. اتحاد سیاف در داخل شهر افراد زیادی نداشت وقتی جنگ ادامه می‌یافت مردم عادی که وابستگی به سیاف نداشت کوبیده می‌شد و اوهم که دلش برای مردم نمی‌سوخت و از طرف دیگر سیاف می‌خواست از این طریق ثابت کند و برای اربابان خود بفهماند که ما داریم بر ضد شیعه می‌جنگیم تا کمکهای محافل وهابیت و دولت سعودی ادامه یابد. شرارتها و کارشکنیهای شورای نظار هم یکی دومی نیست. نقشه‌ها طرح می‌کند، پول پخش می‌کند و افراد پول پرست و ناآگاه را از حزب وحدت و مردم شیعه خریداری می‌کند. از جمله این نقشه‌ها یکی حمله بسیار وحشیانه به افشار است. شما همه‌تان می‌دانید که مردم افشار به جرم شیعه بودن قتل عام شدند و مورد غارت و تجاوز قرار گرفتند. شورای نظار همیشه جنگ را حساب شده شروع می‌کرد؛ معمولاً در قسمتهای جنگ را در می‌داد که در آن قسمتها ثروت مردم شیعه انباشته شده بود و مغازه‌های هزاره‌ها قرار داشت آنجا را نابود می‌کرد، غارت می‌کرد و به آتش می‌کشید. تبلیغاتشان هم هماهنگ با تهاجم نظامی بود تبلیغات کودکان و دروغین مثلاً کودکی را از شهر می‌گیرد و بزور وادارش می‌کند که از تلویزیون بگوید: «بله من از طرف حزب وحدت ماموریت داشتم که میوه‌ها را مسموم کنم و مواد سمی داخل گوشت تزریق کنم تا مردم کابل مسموم و مریض شوند» که بعدها وزیر صحت خودشان هم تکذیب می‌کند که خیر، چنین مسئله‌ای اصلاً نبوده، شیوع بیماری در کابل در اثر مواد شیمیایی است که از انفجار گلوله‌های هاوان و موشکهای منفجر شده جذب میوه‌ها شده‌است و موجب مسمومیت مردم گشته‌است.

اگر ماکمی انصاف و وجدان داشته باشیم و جنگهای کابل را مورد دقت قرار بدهیم به آسانی متوجه می‌شویم که چه کسی جنگ طلب بوده‌است، جنگ به نفع چه بوده‌است و چه کسی آغازگر جنگ بوده‌است؟! به نظر من حزب وحدت فقط و فقط موضع دفاعی داشته و تمام شرارتها و کارشکنیها از سوی شورای نظار و اتحاد سیاف بوده‌است.

حس: ببخشید استاد! در ۲۳ سنبله ۷۳ ظاهراً ابتدا،

حزب وحدت عمل کرده است!

ج ببینید در غرب کابل یک عده افرادی شرور به نام حرکت، هرنوع شرارت و فساد می‌خواستند، انجام می‌دادند. شرارت همین عده باعث شد که مدت هفت ماه راه مواد ارتزاقی مردم غرب کابل از چهار آسیاب بسته شود و مردم میلیاردها افغانی از این ناحیه ضرر کنند. در آن زمان حزب وحدت و مردم غرب کابل شدیداً در تنگنا قرار داشتند. این حق استادمزاری بود که افراد شرور را خلع سلاح بکند و غرب کابل را که همه شیعه‌نشین است یکپارچه بسازد.

از طرف دیگر استاد درسخرانی‌شان افشاء می‌کند که: «به ما گزارش دادند که عده‌ای از افراد شرور حرکت اسلامی به کمک شورای نظار و اتحاد سیاف، قصد دارند حزب وحدت را از غرب کابل برچینند. ما هم صلاح را در این دیدیم که اسلحه‌های هزاره‌گی را بگیریم و گرفتیم، در روز اول هیچ حادثه‌ای رخ نداد. مردم غرب کابل هم از قضیه‌ای که بوجود آمده شادند. از فردای آن، ساعت ۲ بعد از ظهر شدیدترین جنگها از سوی شورای نظار و اتحاد سیاف به کمک حرکت اسلامی و عده‌ای از خائنین شروع می‌شود» می‌بینیم که حادثه ۲۳ سنبله در واقع یک مسئله داخلی بوده است بعد از آن جنگ از سوی شورای نظار و اتحاد سیاف بر غرب کابل تحمیل می‌شود و مدت ۲۰ روز غرب کابل مورد حمله قرار می‌گیرد و بسیاری از مردم کوچه و بازار به شهادت می‌رسند. بعد از آن دائماً جنگ در غرب کابل ادامه داشت. گاهی فروکش می‌کرد و گاهی دوباره شروع می‌شد. در تمام این مدت حزب وحدت حالتی دفاعی داشت ولی در دفاعش واقعا' مردانه و قهرمانانه دفاع می‌کرد. مخصوصاً بعد از شکست حزب اسلامی از چهار آسیاب، که حزب وحدت هیچ‌گونه حالت تهاجمی نداشت و در همان سنگرهای دفاعی خودش قرار داشت. می‌بینیم که آقای شیخ آصف اعلامیه می‌دهد و از نیروهای حزب وحدت می‌خواهد که سلاحهای خود را تحویل دهد بعد از آن شورای نظار و اتحاد سیاف به غرب کابل حمله می‌کنند و در این حمله نه تنها موفق نمی‌شوند بلکه با هفتاد نفر کشته و زخمی عقب‌نشینی می‌کنند.

در این زمان حتی حزب وحدت بخاطر مصالح مردم آمادگی صلح باریانی را داشت، یک روز به عید فطر مانده، ساعت هفت و نیم، بعد از افطار از مشهد با استاد مزاری تماس گرفتیم، تصادفی رخ شدیم. به استاد گفتم که شرایط وخیم است و عده‌ای در مشهد تلاش می‌کنند که بین حزب وحدت و دولت ربانی صلحی بوجود آورد، آیا شما آمادگی دارید؟ برخلاف انتظار ما استاد جواب دادند که: «ما آمادگی داریم، مازندگی مردم و عزت مردم را می‌خواهیم، هیچ وقت غرض شخصی نباید در مسائل سیاسی دخالت بکند. آقای ربانی هم هیئت پیش مافرستاده بود از جمله آزادیک را به ایشان گفتم که ما آمادگی برای صلح با ربانی را داریم، منتهمی متأسفانه آنها هرگز به این پیشنهادشان صادق نیستند. اطلاعات ما

از داخل نیروهای شورای نظار به ما خبر دادند که در جلسه‌ای ربانی به احمد شاه مسعود گفته که بهتر است با مزاری کنار بیائیم. اما در آنجا جاوید و انوری و چند نفر از خائنین ملی، جلسه را ترک می‌کنند که اگر شما می‌خواهید با مزاری صلح کنید ما با شما نیستیم. مسعود هم هرگز خواهان صلح نیست. اطلاعات ما خبر می‌دهند که مسعود در فکر تهیه نیروی تازه‌ای است که بعد از عید به غرب کابل حمله کنند.» این عین مضمون کلامی است که من خودم از استاد مزاری شنیدم.

و دقیقاً دیدیم که حرف استاد مزاری درست در آمد. چند



روز بعد از عید فطر شورای نظار و اتحاد سیاف و عده‌ای از خائنین، از زمین و هوا به غرب کابل حمله کردند و حزب وحدت به دفاع برخاست. پس جنگ طلب معرفی کردن استاد جز تهمت چیز دیگری نیست. این حقایق باید برای مردم ما و شما و ملت افغانستان روشن و آشکار شود.

هـ: استاد! در طی چهارده سال جهاد ملت افغانستان
شیعیان اختلافات گروهی و جناحی و فراز و نشیبهای سیاسی مختلفی را پشت سر گذاشته‌اند. بعد از تشکیل حزب وحدت محوریتی ایجاد شد که لازم بود کلیه نیروها و جناحها از این محوریت دفاع بکنند و آنرا تقویت نمایند. متأسفانه بار دیگر اختلافات بروز کرد، به نظر

یقین دارم که نسل آینده افغانستان این واقعیت را درک خواهند کرد و تلاش استاد مزاری را در این راستا ارج خواهند گذاشت.

گروه جاهل و متحجر طالبان واقعا ثابت کردند که هیچگونه شعور سیاسی ندارند. اینها نه تنها نباید استاد مزاری را شهید می‌کردند، بلکه بعنوان فردی که سالها برضد روس جنگیده، برضد رژیم مارکسیستی کابل جنگیده، بین پشتون و ازبک دوستی برقرار کرده و بعنوان کسی که خودش کلید پیروزی مجاهدین افغانستان است، باید برایش احترام قائل می‌شدند. خصوصاً که استاد نسبت به طالبان کاری انجام نداده بود. استاد فکر می‌کرد که طالبان واقعا پابند به اسلام و مسائل شرعی هستند لذا به آنها اعتماد کرد. اما طالبان که تا آن روز ماهیتشان قاش نشده بود برخلاف تعهدات اسلامی و عنعنات ملی افغانستان، عهدشکنی کردند و استاد مزاری را در بین غرب کابل و چهار آسیاب دستگیر نمودند و بعد از شکنجه کردن، مظلومانه به شهادت رساندند. و بعد برای اینکه خدمت خودشان را به اربابانشان نشان دهند و پول بیشتری دریافت دارند؛ خیانتی را که به حزب وحدت و مردم افغانستان کرده بودند، به سعودی مخابره می‌کنند. آنجا است که می‌بینیم عکسهای دست و پا بسته استاد شهید برای اولین بار در نشریات سعودی چاپ می‌شود. در واقع شهادت استاد مزاری ماهیت پلید گروه طالبان را برای مردم افغانستان هویدا و برملا ساخت.

هس: باتوجه به خلاء عظیمی که در پی شهادت استاد مزاری به جامعه شیعیان افغانستان وارد شده است؛ شما موقعیت این جامعه را و سرنوشت این جامعه را در آینده افغانستان چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

ج: این مربوط می‌شود به آگاهی مردم ما و درایت مسئولین حزب وحدت. ما در حال حاضر می‌بینیم که دو گروه اهریمنی، شورای نظار و طالبان به جان هم افتاده‌اند. در این فرصت بهترین راه برای مردم ما این است که بی‌طرف بمانیم. و مسئولین حزب وحدت باید باتمام قوا بکوشند که هزاره‌جات را از این درگیری محفوظ نگاهدارند. اگر یک ملت واقعا حرکت سیاسی‌شان دقیق و حساب شده باشد، می‌شود به آینده‌شان امیدوار بود. ما باید تلاش کنیم که هرچه زودتر بین ملیتهای مختلف افغانستان، برادری، صلح و دوستی با ثبات بوجود آید. و تمام ملیتها در حاکمیت افغانستان و دسرنوشت‌شان سهیم باشند.

درست است که شهادت استاد مزاری خلاء بسیار بزرگ و ضایعه جبران ناپذیری برای ما بود اما این دلیل نمی‌شود که ما مأیوس شویم و دست از فعالیت‌های سیاسی برداریم. همین که خود را محق می‌دانیم و طرفدار حق و عدالت و تساوی حقوق ملیتها هستیم و برای پیاده شدن آن، حرکت صحیح و درستی را انتخاب کرده‌ایم، مایه امیدواری بسیار است. خیلی متشکریم استاد از اینکه لطف کردید و به سوالات ما پاسخ دادید. در اخیر اگر پیامی برای مردم و جوانان دارید بفرمائید.

شما این اختلافات، جنبه ایدئولوژیکی دارد یا جنبه سلیقه‌ای و یا منافع شخصی در آن مطرح است؟

ج: همانطوری که می‌دانید حزب وحدت با تمام امتیازاتش و باتمام خدمتاتی که کرد و قدرت و ابهتی که باست آورد یک اشکال عمده داشت. اشکال این بود که وقتی احزاب منحل شدند و همه به حزب وحدت اسلامی پیوستند؛ افرادی که در این جناحها بودند و عده‌ای از آنها قبلاً به انواع فساد آلوده شده بودند، توقع داشتند که هر کدام اینها رئیس یکی از کمیسیونها، رئیس یکی از دفاتر حزب وحدت و رئیس قسمتی از تشکیلات حزب وحدت قرار بگیرند. همین باعث شد که احزاب بزرگتر، فهمیده‌ترین و آگاه‌ترین افراد خود را از انجام وظیفه در حزب وحدت بازدارند. و در نتیجه بسیاری از افراد دلسوز به انقلاب و آگاه به مسائل سیاسی و افراد تحصیل کرده حذف شوند. در عوض افرادی پول پرست، جاه طلب و نا آگاه در حزب وحدت راه یافتند و گاهی هم مقامهای بسیار پرملک طراقی را تصاحب کردند، عضو شورای مرکزی شدند، اینها می‌توانستند با رأی خودشان مشکلات زیادی سر راه حزب وحدت بوجود بیاورند، چنانچه دیدیم که بوجود هم آوردند. در صورتی که در حزب‌ها و تشکیلات سیاسی دیگر بطور طبیعی آگاه‌ترین، ورزیده‌ترین، مدیرترین افراد برای ایفاء وظیفه انتخاب می‌شوند. چیزی که مردم ما بعد از این باید در نظر بگیرند، این است که در تشکیلات آینده وحدت فقط آگاهی صداقت و کاردانی افراد ملاحظه شود. این که این فرد از کجاست؟ روحانی است یا دانشجو؟ قبلاً در چه حزب و جناحی بوده است، این یک تفکر جاهلی است و باید از بین برود. حزب وحدت در صورتی می‌تواند به آینده خویش امیدوار باشد که کارها را به انسانهای شایسته و کاردان واگذار کند.

هس: شهید مزاری برای ایجاد تفاهم بین اقوام مختلف افغانستان بسیار کوشید و توانست ملیتهای هزاره، ازبک و پشتون را باهم نزدیک بگرداند. شما بعنوان یک مورخ، شهادت استاد مزاری را بدست طالبان که از پشتونهاست چگونه ارزیابی می‌کنید و چه مسائلی را در این زمینه قابل ملاحظه میدانید؟

ج: بی‌تردید استاد مزاری یکی از بزرگترین شخصیت‌های ملی و یکی از بینندگان و وحدت ملی در افغانستان است. ایشان توانست بین ملیتهای هزاره، ازبک و پشتون نوعی دوستی و برادری برقرار کند. در رژیم گذشته تبلیغات زیادی بر علیه دوتا ملیت پشتون و ازبک شده بود به قسمی که بسیار بعد به نظر می‌رسید که بین ملوائف ترک زبان و پشتون‌ها تفاهم ایجاد شود. اما استاد مزاری توانست چنین دوستی و وحدتی بین این دو قوم برقرار کند. استاد در صدد بود که برادران تاجیک نیز به این اتحاد و دوستی بپیوندند. امروز اگر مردم افغانستان این حقیقت را درک نکنند من

من هم واقعا از شما دوستان تشکر می‌کنم. خود را کوچکتر از آن می‌دانم که برای مردم پیامی عرض کنم. تنها خواستی که از مردم خویش دارم این است که انسانهای خدمتگذار و دلسوز را بشناسند و بدانند که رهبر هزاره و شیعه کسی است که خود ملت آن را می‌خواهد؛ در صورتی که عده‌ای تلاش دارند که بعضی افراد ناشایست و جاه‌طلب را به جامعه تشیع بعنوان رهبر بقبولانند. اینکه مسئولین حزب وحدت، استاد خلیلی را بعنوان دبیر کل تعیین کرده یک تعیین بی‌جاست و تمام مردم ما وظیفه دارد که از ایشان حمایت کنند. در این صورت است که خود ما رهبر خویش را

انتخاب کرده‌ایم.

توصیه من به جوانان این است که در محافل به‌جای حرفهای بیهوده، مسائل سیاسی و اجتماعی را بطور دقیق مورد بحث و بررسی قرار بدهند؛ تا از نگاه شعور سیاسی رشد کنند و بفهمند که چه راهی را باید انتخاب کنند. در صورتی می‌توانیم راه آینده خویش را انتخاب کنیم که از مسائل سیاسی دنیا و مسائل سیاسی کشور و جامعه‌مان آگاهی دقیق و کامل داشته باشیم. متشکریم استاد! خسته نباشید.

✓ مقاله‌ها: بخش نخست

«هزاره‌ها و خودیابی ملی»

حمزه واعظ

مقدمه :

□ هزاره‌ها؛ دوصدسال بازماندگی سیاسی:

سکوت سنگین دو قرن تاریخ سیاسی «هزاره‌ها، حکایتگر بغض عمیقی است که گلوی چند نسل را دریده است. نسل‌هایی که از آسمان چُر کینه و از زمین چُر حقد و حقارت ندیده‌اند. نابرابری، فقر طاقت‌فرسا، نامرادی‌ها، بیابانگردی‌ها و ستمکشی‌های مضاعف، خوراک شبانه‌روزی این دوصدسال زندگی هزاره‌ها بوده است.

ریشه‌یابی و علت سنجی تاریخی این فراز نامیمون، ما را به عوامل و زمینه‌های زیر رهنمون می‌گردد:

(۱) استبداد و استثمار سیاسی:

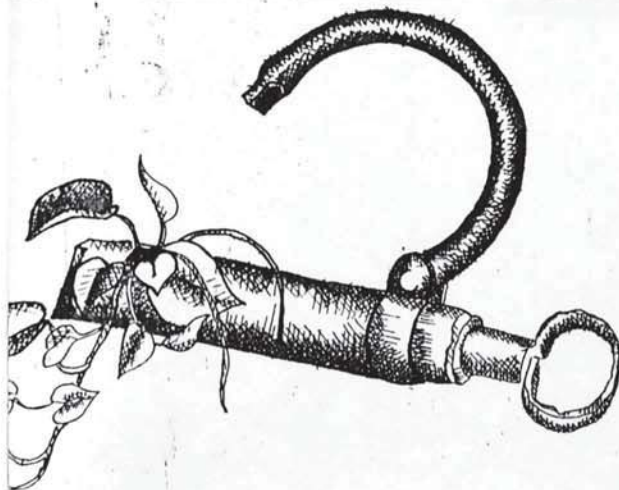
فاشیسم جنون اندیش نژادی بارزترین شکل نظام سیاسی حاکم دوصدساله اخیر افغانستان بوده است. در ساختار انحصاری این سیستم، هیچ قومی جز یک نژاد مشخص حضور و دخالت موثر نداشته‌اند. هزاره‌ها بعنوان یک ملیت عقب‌زده شده، بیشترین خیانت و ضربه را از حاکمیت استبدادی «فاشیسم مطلقه» دیده‌اند؛ در استعمار هزاره‌ها چندین بُعد را برجسته می‌بینیم:

الف - ملاحظات مذهبی: فاشیسم سیاسی با دوچهره، حاکمیت خود را ادامه می‌داد: یکی دسایس و عناوین مذهبی و دیگری جاهلیت نژادی. هزاره‌ها که به دلیل فطرت باورمندی و پاکی خویش، معتقدترین و شاخص‌ترین پایبندی مذهبی را داشته و دارند در طول حیات مذهبی خود شدیدترین فشارهای سیاسی - اجتماعی را به‌خاطر همین پایبندی و پایمردی خویش تحمل کرده‌اند. «شیعه‌گری» بزرگترین جرمی است که هزاره‌ها مرتکب آن بوده‌اند. این خود مستندترین سندی بوده که نظام‌های حاکم را در جهت سهولت اجرای سیاست‌ها و تامین منافع استبدادی‌شان کمک می‌کرده!

ب - تحقیرهای نژادی: چروک چهره‌های استخوانی هزاره حکایت یک تاریخ تحقیری است که این پناه‌گم‌کردگان دیده‌اند. در تاریخ دردآلوده دو صد سال پسین افغانستان واژه «هزاره» روایت تلخی است از یک مظلومیت عظیم.

از همان روزی که نام «افغان» بر محدوده جغرافیایی کشوری گذاشته شد که نامش شد «افغانستان» چهره زرد و بینی به‌صورت چسبیده و چشمان تیغ بریده بادامی بلایی شد بر جان این قوم و مدرکی شد علیه هستی و موجودیت آن!

ج - محرومیت‌های اقتصادی: گرسنگی مزمن و فقر خانمانسوز،



دیگری را هم در زندگی و سرنوشت سیاسی هزاره‌ها در پی آورده است:

الف - نابرخورداری از مزایای فرهنگی - اجتماعی شهر و شهرنشینی.

ب - گسترش روح انزوآوری و ثبات و تعمق روحیه «گریز از مرکز».

ج - به بلوغ نرسیدن اندیشه همگرایی ملی - نژادی.

د - تسلط ظالمانه و مقتدرانه حکومت‌های مرکزی بر ساکنان این سرزمین.

۳) بی‌بهره‌گی از موقعیت ژئوپلیتیکی:

موقعیت ژئوپلیتیکی هر کشوری، مهمترین عامل قدرت و نفوذ سیاسی - بین‌المللی آن کشور بشمار می‌رود. نزدیکی به آبهای آزاد، همجواری با قدرتهای بزرگ و برخورداری از امتیازات ژئواستراتژیک پایه‌های اساسی ژئوپلیتیک محسوب می‌شود.

هزارستان چنانکه گفته شد سرزمینی است محصور در میان کوه‌ها و از لحاظ موقعیت جغرافیایی در مرکزی‌ترین نقطه افغانستان واقع شده است. این موقعیت به گونه‌ای است که به جز امتیاز ژئواستراتژیک، هیچ یک از ویژگیهای اساسی ژئوپلیتیک را ندارد. این عامل باعث شده که جامعه هزاره در طول صدها سال محرومیت‌های زیادی را تحمل کرده و از امتیازات بزرگی محروم بماند که بطور مشخص می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - گمنامی و غربت دردناک در داخل و خارج

ب - محرومیت از بهره‌وریهای سیاسی و بین‌المللی

ج - عقب‌ماندگی از رشد و توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

د - دورافتادگی از مبادلات و دادوستدهای تجاری و اقتصادی

ه - محرومیت از یک همدرد سیاسی خارج از مرزهای داخلی

□ خودیابی هزاره‌ها: یک جهش تاریخی

درک درست از موقعیت اجتماعی و شناخت سیاسی از اساسی‌ترین باورها و بازتاب‌های تنزل و تحول جامعه، به افراد یک ملت امکان می‌دهد که به رهیافتهای آگاهانه سیاسی - اجتماعی دست یافته و خردمندانه همسازگریهای نژادی، مذهبی و ملی را بعنوان عمیق‌ترین محور هویت ملی و اساسی‌ترین مشخصه پویایی حیات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی خویش برجسته سازند.

جامعه محروم هزاره پس از یک سکون ممتد تاریخی، وبا گذر از یک مبارزه‌رهایی بخش شانزده ساله و بخصوص پیروزی مجاهدین در کابل و جنگهای آگاهی بخش دوساله اخیر، اکنون به شناخت و درکی رسیده‌اند که همین شناخت و آگاهی مایه عزت سیاسی و عظمت ملی شان شده است. جامعه‌ای که جز حضور فیزیکی، نه تنها هیچگونه دخالت و تأثیری در ساختار سیاسی افغانستان نداشته بلکه حتی وجود و حضورشان هم در جامعه افغانستان جرم و قاجاق محسوب می‌شد؛ به گونه‌ای که خود هزاره‌ها

مشخص‌ترین نماد زندگی هزاره‌هاست و این ارثی است که از نسل‌های گذشته به یادگار مانده است. استبداد با گرسنه: نگهداشتن این ملت سعی کرده تا از حضور موثر و مقتدر آنها در صحنه‌های سیاسی و عرصه‌های فعالیت اجتماعی جلوگیری کند. سیستم اقتصادی هزاره‌جات، سیستمی است ابتدایی با روش معیشتی چندصدسال قبل. تنگ زیستی آفتی است که سالیان متمادی فرصت هرگونه تجلی را از آنها گرفته است.

د - انزوای فرهنگی: تشخیص یک جامعه و ملت میزان رشد و سطح فرهنگ آن جامعه و ملت است که - بات و ملمات آن هم رابطه مستقیمی با همین عنصر دارد. استبداد حاکم بر افغانستان هم با درک این حقیقت، خائنانانه‌ترین کاری که در حق هزاره‌ها انجام داد به انزواکشانیدن فرهنگی آنها بود. غربت و حصر فرهنگی موجب شد که هزاره‌ها همواره مظلوم‌ترین و گمنام‌ترین ملیت افغانستان باقی بماند. تحقق این نتیجه شوم از مجراهای مختلفی صورت می‌گرفت:

- محرومیت از منابع و مراکز آموزشی - فرهنگی

- فشارها و تحقیرهای روانی

- تحریم و بایکوت مراودات و مبادلات فرهنگی با سایر طوایف

- ستیزه‌گری باستوها و باورهای اعتقادی - فرهنگی آنان

- بازگیری فرصتهای اساسی و تمایل فشارهای اجتماعی بر آنها



۲) خشونت طبیعت:

نام «هزارستان» تداعی گر سرزمین سخت سربها و جدالهای جانفرسا با خشمهای همیشگی طبیعت است. طبیعتی که بسیاری از فرصتهای زندگی اقتصادی و اجتماعی را از ساکنان این سرزمین گرفته است. شرایط جغرافیایی و زیست محیطی آن به گونه‌ای است که ساکنان آن از بسیاری از مواهب و شانسهای طبیعی محروم شده‌اند: آب و هوای سرد، کوه‌های برفگیر و معتد، دره‌های عمیق و لم‌بزرع همگی دست در دست هم داده و فشار و تنگ‌زیستی عمیقی را بر ساکنان خود تحمیل کرده است. این شرایط که بخش مهم آن معلول سیاستهای چپاولگرانه و استثمار جویانه استبداد حاکم بوده که هزاره‌ها را از خانه و کاشانه‌شان بیرون و راه تحرک و جابه‌جایی راعلاً و علناً از آنها سلب نموده باعث شده که این مردم همواره گرفتار دور بادال شرایط زیست محیطی و تنگدستیها و ناسازگارهای خشن زندگی روستایی و قبیله‌ای باقی مانده و هیچگاه زمینه و فرصت ورود جدی به حوزه اندیشه و فعالیت سیاسی - اجتماعی را پیدا نکنند. مضاف بر این، وجود چنین عوامل و شرایطی تأثیرات فوق‌العاده ناخوشایند

که به این مردم عظمت ملی آفرید و هویت سیاسی بخشید. بخش عظیمی از این تحول بنیادین مدیون ویژگی‌های رهبری و شخصیت پیشوای شهید استاد مزاری است. استاد مزاری اندیشمند سیاست‌شناسی بود که با درد عمیق مذهبی و درک داهیانه ملی توانست برای اولین بار، جامعه شیعه و ملت شجاع هزاره را بعنوان یک واقعیت انکارناپذیر سیاسی و اجتماعی در افغانستان مطرح کند. رهبری سه‌ساله او هزاره‌ها و شیعیان را صدسال جلو انداخت.

قدرت فوق‌العاده فکری، ویژگی‌های منحصر به فرد اخلاقی و ابتکارات سیاسی، نظامی استاد شهید سه‌عنصر خارق‌العاده‌ای بود که او را از سایر رهبران سیاسی و انقلابی متمایز می‌ساخت. همین ویژگی‌ها بود که در مدت کم‌تر از سه سال، مظلومیت و حقارت دوصدساله هزاره‌ها و شیعیان را جبران کرد؛ راهبردهای سیاسی و اندیشه‌ها و باورهای ملی و انقلابی‌ای را که او به جامعه ما ارزانی داشت برای نسل‌های آینده تامین‌گر سعادت مذهبی و غرور و عزت ملی است. گواه این حقیقت این میراث‌های جاودانه است:

- ۱) پایه‌ریزی معیارهای قدرت ملی
- ۲) طرح و تامین زمینه‌های وحدت ملی
- ۳) ایجاد روح باورمندی مذهبی
- ۴) ایجاد و گسترش هدفمندانه غرور ملی
- ۵) ایجاد احساس عاقلانه خویش‌شناسی نزدی
- ۶) طرح و تامین خودباوری سیاسی - فرهنگی
- ۷) راهبردهای صادقانه و منطقی در جهت تامین برابری ملی



۱۲) بازیابی هویت ملی :

مهمترین عامل پویایی یک جامعه، شناخت افراد آن نسبت به آزموده‌ها و آزمایش‌های زندگی اجتماعی و نیز مشخصه‌ها و محرکه‌های رشد فرهنگی است. شناخت این شاخص‌ها، به هم آمیختگی ملی و افزایش شعور اجتماعی را سبب می‌شود. با تحقق این دو عنصر، فاکتورهای مشترک هویت ملی برجسته شده و در نهایت بالندگی، قدرت و منافع اساسی جامعه تامین و تضمین می‌گردد.

تشکیل حزب وحدت و تثبیت رهبریت استاد شهید، جامعه هزاره را وارد مهمترین و پرشکوه‌ترین زندگی سیاسی - فرهنگی کرد. این دو عامل و بخصوص رهبری مدبرانه استاد شهید، از یکسو هزاره‌ها را به شناخت آگاهانه آزمون‌ها و آزموده‌های سیاسی - نظامی واداشت و ازدگرسو، زمینه‌های وسیع و مطمئن همبستگی ملی قومی و مذهبی را فراهم کرد. این پارامترها، عمیق‌ترین تأثیرات را در باروری شعور سیاسی - فرهنگی آنها

هم هویت سیاسی - اجتماعی و «حضور» خویش را نادیده می‌انگاشتند! تحولات سیاسی، نظامی سه‌ساله اخیر این ره آورد عظیم را داشته که هزاره‌ها باورمندانه به جایگاه سیاسی و نقش قدرتمند اجتماعی خویش اندیشیده و خردمندانه بر هویت فرهنگی خویش تکیه کنند. به عبارت دیگر، «ملیت» پراکنده و منزوی دیروز هزاره اکنون به یمن مبارزات شانزده‌ساله و مخصوص سه‌ساله کابل، تبدیل شده به یک «ملت» همگون، همسو، هدفمند و قدرتمند که آگاهانه «خویش‌شن» واقعی خویش را باز یافته‌اند. شاید عینی این واقعیت را در نمادهای زیر می‌توان متجلی دانست:

- ۱) رهبری سیاسی - ملی
- ۲) شاخص‌های هویت ملی
- ۳) توسعه سیاسی



□ هزاره‌ها: نمادهای هویت ملی || رهبری سیاسی - ملی :

رهبری‌پذیری در هر جامعه‌ای، نمایشگر باوغ سیاسی و خودیابی ملی آن جامعه است. تثبیت پایگاه و جایگاه ملی یک نهاد رهبری، نمودار قاطعی است از رشد اندیشه اجتماعی و پیدایش خودباوری ملی - فرهنگی. این حقیقت بویژه در میان جوامع، ملتها و ایتهایی که هدفمندانه تحولات اساسی را بمنظور اصلاح نابایسته‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، پشت سرگذاشته و یادر حال ستیزه‌گری با نابرابری‌ها و نامردی‌های موجود زمانه خویشند، تجلی عینی‌تر و بُعد واقعی‌تری به خود می‌گیرد.

تاریخ سیاسی شانزده‌ساله اخیر هزاره‌ها فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرده و در نهایت به این نتیجه‌آرزشده ختم شد: ظهور یک «رهبر ملی» با پایه‌های استوار مردمی. رهبری سیاسی و رهبری‌پذیری آگاهانه فعلی، نادرترین پدیده اجتماعی در تاریخ سیاسی - فرهنگی هزاره‌ها محسوب می‌شود. در تکوین و تثبیت این پدیده عوامل مختلفی موثر بوده است که عمده‌ترین آن را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

- ۱) تراکم عقده‌های حقارت تاریخی و انفجار این عقده‌های روانی.
- ۲) سنجش عاقلانه واقعیت‌های اجتماعی و ضرورت‌های سیاسی.
- ۳) تجارب مستندی که از مبارزات و تحولات سیاسی - اجتماعی شانزده ساله انقلاب بدست آمد.
- ۴) باوغ، درک و درایت سیاسی جامعه هزاره.
- ۵) رشد آگاهانه احساس همگایی ملی.
- ۶) ویژگی‌های منحصر به فرد شخصیت رهبری.

همین عوامل باعث «نهادینه» شدن رهبری سیاسی - ملی در میان جامعه هزاره شد. تجلی این رهبری در وجود شخصیت خردمند استاد شهید مزاری بزرگ، فصل جدیدی را در تاریخ سیاسی هزاره‌ها بازگشود. فصلی

هدفمندانه تکیه و تاکید می‌کنند!

۳- شکستن حقارت‌های ملی - نژادی:

تحقیق‌های چند صدساله نژادی، هزاره‌ها را به خجول‌ترین و منزوی‌ترین و بی‌دست و پاترین ملت تبدیل کرده بود، به گونه‌ای که هرچه مشت و خشم بود بر سر این مردم فرود می‌آمد. روحیه یک هزاره تجسمی



بود از مفاهیمی چون: قناعت، سخت روزی، بارکشی، بی‌زبانی، ارباب پروری، ترس از دولت، سکوت در برابر گردن فرازی‌های «افغانها» چشم‌پوشی در برابر ظلم‌ها، حق‌کشی‌ها و زورگوئی‌هایی که نسبت به او می‌شد ... ریشه همه این حقارت‌ها، سرکوبی و تبعیض سخت و شدید نژادی‌ای بود که از سوی فاشیسم سیاسی - نژادی حاکم نسبت به این مردم اعمال می‌شد.

در زندگی نوین هزاره‌ها، این هیولای دیرپای، به آتش کشیده شده و «هزاره» اکنون نه تنها یک توهین نیست که یک نشان قدرتمند اجتماعی و یک پرچم پرافتخار ملی - سیاسی است. هزاره بودن نه تنها جرم نیست بلکه تجسمی است از یک فرهنگ، تاریخ و ارزش‌ها و سنت‌های پایدار ملی یک ملت شرافتمند. اکنون هزاره و هزاره بودن روایت این واقعیت است که:

(الف) هزاره بودن نشانه تشخیص ملی و معرف هویت اجتماعی یک ملت است که در جامعه‌ای بنام افغانستان زندگی می‌کند و هیچگونه تفاوت و کاستی‌ای از سایرین نداشته و آزادانه حق زندگی در این کشور را دارد.

(ب) هزاره بودن انگیزه و اندازه شعاع وحدت ملی است که ملتی را آگاهانه و عامدانه گرد می‌آورد تا پشتوانه و پایه مستحکمی باشد برای ایجاد عظمت و قدرت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

گذارده و شخصیت اجتماعی و هویت ملی - متعلق به این ملت بخشید. اکنون ملت هزاره مشخص‌ترین تشکل سیاسی، بهترین الگوهای بالندگی اجتماعی و بارزترین نمادهای رشد هویت فرهنگی را دارند. دلیل این مدعا شخصیهایی است که نام می‌بریم:

۱- رهبر پذیری:

پیوند عاشقانه رهبری و مردم، شکوه‌مندترین لحظه‌های تاریخ هزاره‌هاست. حمایت‌های میلیونی از رهبری استاد شهید و جانفشانی‌ها و دستور پذیریهایی صدها هزار جوان و هزاران نفر رزمجو از آرمان‌ها و فرامین رهبری روشن‌ترین راهی است که برای امروز و نسل‌های فردای ما ترسیم شده است. هزاره‌ها عالمانه به این تجربه عظیم رسیده‌اند و از همینرو عامدانه و عاشقانه پشت سرقاندی ایستادند که از میان همین زنجیرشدگان برخاسته و فریاد و بغض همین مردم را در گاو داشت.

پذیرش قاطعانه رهبری استاد شهید و حمایت‌های صادقانه و بیدریغ از آن قائد کبیر بیانگر این دو حقیقت انکارناپذیر است که:

الف - این ملت به یک‌اندیشه سالم تشخیص سنجیده اجتماعی دست یافته‌اند.

ب - سنت رهبر پذیری بعنوان یک باور عمیق ملی این مردم، تضمین‌گر اساسی‌ترین نمادهای هویت و منافع سیاسی - ملی آنها بوده و خواهد بود.

۲- خوداتکایی ملی:

سنت‌ها، هنارها و ارزش‌های فرهنگی یک ملت، قوی‌ترین پتانسیل‌های آن جامعه و مردم است که در صورت بهره‌وری صحیح از آنها، بزرگترین نقش را می‌توانند در پیرایش و خودزایش آن ملت ایفا کنند. آزادسازی این پتانسیل‌ها شرط اساسی و اولیه بهره‌وری است و چگونگی بهره‌وری هم بستگی دارد به خلاقیت ذهنی و توانگری فکری. تحقق همه این شرایط و عوامل موجب می‌گردد که آن ملت اهرم بزرگی در دست داشته و مسیری را طی کند که «خود» می‌خواهد.

جامعه هزاره با پشتوانه‌های مستحکم فرهنگی و با سابقه طولانی تاریخی، دارای پتانسیل‌های قدرتمندی است که متأسفانه تا هنوز این پتانسیل‌ها در جهت گشایش و گشایش ظرفیتهای توانگری ملی استفاده و آزاد نشده است. اما خوشبختانه تحولات میعونی که هزاره‌ها را وارد فاز جدیدی از زندگی سیاسی - اجتماعی کرد، باعث شد که این ملت به کشف قدرتمند، توان‌ها و برجستگیهای ملی، فرهنگی و اجتماعی خویش نایل گشته و با موقعیت و نقش تعیین‌کننده‌ای در صحنه افغانستان ظاهر شوند. اکنون هزاره‌ها ملتی را تشکیل می‌دهند که به حضور و توانمندی واقعی و موثر خود ایمان و یقین پیدا کرده و «خود» برای خویش می‌اندیشند و بر باورها و داشته‌های ملی، فرهنگی و اجتماعی خود



۳ | توسعه سیاسی :

یکی از دستاوردهای مهم تحولات چندساله اخیر، توسعه سیاسی هزاره‌هاست. معیارهای توسعه سیاسی نمادهایی است که یک جامعه را از «بودن» در مسیر «شدن» قرار دهد. بسیاری از این معیارها در وضعیت و موقعیت فعلی ملت هزاره مصادیق عینی و عملی پیدا کرده‌اند. در یک تحقیق جامعه‌شناسانه و مقایسه محققانه وضعیت و موقعیت گذشته و حال این ملت، صحت این گفته به خوبی مشخص می‌شود. ما در این گفتار سعی کرده‌ایم درستی این ادعا را با معیارها و نشانه‌های عینی ثابت کنیم، بدین منظور از شاخصهای زیر بعنوان برجسته‌ترین محورها و فرآیندهای توسعه سیاسی هزاره‌ها نام می‌بریم:

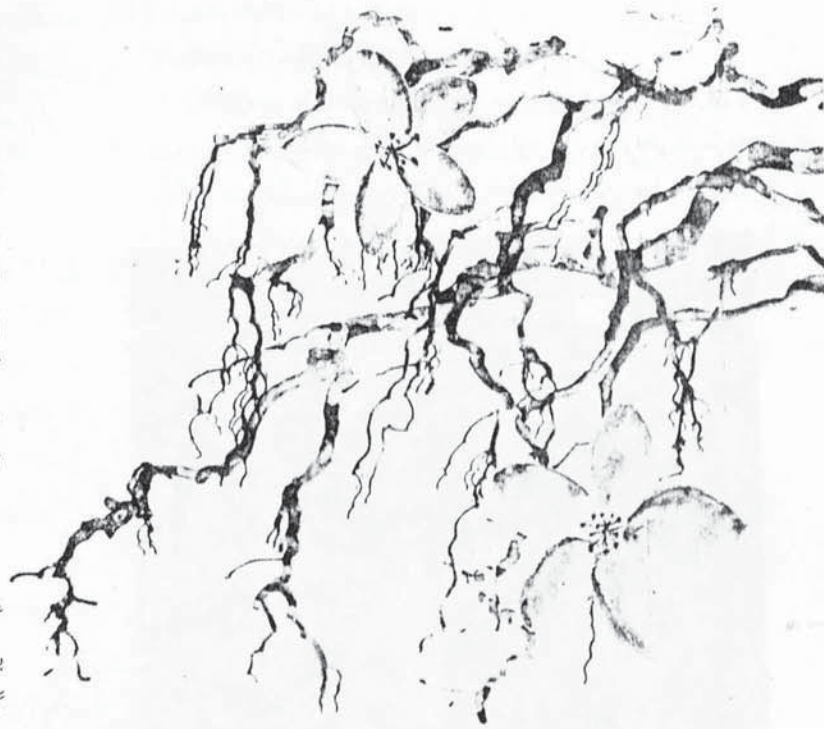
۱- آگاهی ملی :

دشمن شناسی، تشخیص سیاسی، حساسیت فرهنگی - اجتماعی از عمده‌ترین عناصر آگاهی ملی هزاره‌هاست. و درک درست و خنثی سازی به موقع ترفندها و شرارتها و شیظتهای دشمنان، انتخاب معیارهای صحیح گزینش دوستان از مصادیق بارز دشمن شناسی؛ تیزهوشی و تحلیل نسبت به معادلات و تحولات سیاسی داخلی و خارجی و خودپذیری و بیگانه ستیزی هوشمندانه از نمونه‌های برجسته تشخیص سیاسی؛ همسازی و همراهی اجتماعی و سختکوشی و سختگیری و سازگاری نسبت به دانسته‌ها و داشته‌های فرهنگ و ارزشهای ملی از نمادهای مستدل حساسیت فرهنگی - اجتماعی هزاره‌هاست.

۲- مشارکت ملی :

رویدادها و رویکردهای سیاسی چندساله اخیر، نشان میدهد که هزاره‌ها به این حد از درایت و صراحت سیاسی - فرهنگی رسیده‌اند که بدون کوچکترین تردید و تزلزل و علیرغم دخالتها و دسیسه‌های داخلی و خارجی، خود در جهت تامین منافع ملی و تحقق اهداف آرمانی و تحکیم و تثبیت موقعیت سیاسی - اجتماعی خود تصمیم می‌گیرند و قاطعانه عمل می‌کنند.

حضور در صحنه‌های سیاسی - نظامی، حمایت از رهبری استاد شهید مزاری بعنوان تنها مرجع و ملجأ سیاسی - مذهبی، پشتیبانی بیدریغ از تنها نماینده و چهارچوب تشکیلات سیاسی شیعیان، یعنی «حزب وحدت اسلامی»، موضعگیری صریح و تعیین کننده در برابر خیانتها و خائنین ملی، نقش‌گیری جهت‌دار و قدرتمند در جهت تثبیت و تحکیم خط مشیها و مسایل اساسی حزب وحدت و ... نمونه‌های صادقی از «مشارکت سیاسی» هزاره‌ها در سرنوشت خویش است.



۴- شعارهای استراتژیک :

یکی از دستاوردهای عظیم زندگی نوین، رسیدن هزاره‌ها به شعارهای اساسی، مشخص و استراتژیک است. این شعارها از یکسو نشانگر شعور فرهنگند ملی و از دگرسو، روشنگر اراده آزاد و پیراسته ملی است. طرح هوشمندانه بایسته‌ترین مفاهیم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در قالب یکسری شعارهای مردمی، در واقع مبین دواصل اساسی و بنیادین است:

(۱) هزاره‌ها به یک قدرت ملی رسیده‌اند.

(۲) هزاره‌ها به یک ایدئولوژی سازمان‌پذیر اساسی دست یافته‌اند.

محورها و مفاهیم این شعارها مضامین و ابعاد گوناگونی را شامل می‌شود که عمده‌ترین آنها را می‌توان در باورهای زیر متجلی دانست:

- حمایت از خط و الگوی رهبری سیاسی - ملی
- خویششن خواهی قومی - ملی
- خوداندیشی فرهنگی، مذهبی : تجلی بارز این باورمندی را در پذیرش عامه مردم از مرتبت آیت‌الله العظمی محقق کابلی می‌توان مشاهده کرد.
- برابری ملی و عدالت اجتماعی

۳- همسازگری ملی :

بزرگترین آفت جامعه هزاره چنگانگی سیاسی - اجتماعی بوده است این چنگانگی از یکسو به تضعیف موقعیت و قدرت سیاسی - نظامی آنها کمک می‌کرد و از دیگر سو، زمینه‌های ضربه‌پذیری و آسیب‌پذیری آنان را فراهم می‌کرد. قسمت عمده‌ای از این فرآیند، معلول دخالت‌ها و سنگ اندازی‌های خارجی و داخلی و بخش مهم دیگر آن نتیجه بدکرداری‌ها و ناسازگاری‌ها و کج‌مداری‌های عناصر مریض و شکمبارۀ سیاسی بوده که بعضاً آگاهانه و بعضاً جاهلانه بر ضد منافع ملی خود عمل کرده‌اند.

تجربه تلخ گذشته از جانبی، و حوادث و معادلات سیاسی - نظامی سه‌ساله کابل از دیگر جانب، روند فرخنده‌ای را در زندگی اجتماعی هزاره‌ها ایجاد کرد که عمده‌ترین آنها عبارتند از :

الف) هم‌پذیری سیاسی - اجتماعی در مهمترین مسایل سیاسی - گروهی.

ب) اشتراک در فعالیت‌ها و رویکردهای مشترک سیاسی - نظامی

ج) جذب و تلفیق کلیه نیروها و عناصر ملی

د) همسویی با سیاست‌ها و حرکت‌های سیاسی رهبری

هـ) تکیه بر مشترکات و مناسبات پیوندهای فرهنگی - ملی

۴- تشخیص بین‌المللی :

یکی می‌گفت شیعیان و هزاره‌ها ۳٪ جمعیت افغانستانند، دیگری می‌گفت هزاره‌ها موجودیتی در افغانستان ندارند و سومی می‌گفت هزاره‌ها و زنان حتی در حکومت و ترکیب سیاسی آینده ندارند!! این بود تصویری که از ملت ما ساخته بودند، دنیا هم که با چهره‌های ناتراشیده رهبران دلاری پیشاور نشین خو گرفته بودند، اصلاً موجودیتی بنام «شیعه» و «هزاره» در افغانستان نمی‌شناختند. کابل که فتح شد، در هر کوچه و خیابان شهر «آرمهای» سبزی بلند داشت، که دنیا را به تعجب واداشت. «حزب وحدت» نامی بود که مثل بمب اذعان‌خواهیۀ دنیا را منفجر کرد. هزاره و شیعه ملتینی شد که دنیا را ارزاند. دیری نگذشت که شیعیان و هزاره‌ها یکی از چهار قدرت اصلی سیاسی - نظامی در افغانستان مطرح شد.

اکنون دنیا با نام ملتی بنام هزاره به خوبی آشناست و از همینرو در همه معادلات بین‌المللی و محاسبات ملی قابل محاسبه است. همه قدرتها نسبت به این پدیده حساس شده‌اند و بزرگترین دسیسه‌ها و ترفندها را در جهت نابودی آن بکار بسته‌اند و این نشانه قدرت ملی و عظمت سیاسی و زنده بودن اجتماعی این ملت است.

۵- استراتژی ملی :

بزرگترین نشانه زنده بودن یک ملت اصول سیاسی ثابتی است که آن ملت بعنوان استراتژی کلان ملی خود برمی‌گزینند. ملت ما هم زنده است و دلیل آن شکل نیرومندی است که راهبردهای روشنی را در راستای بهتر زیستی خویش ایجاد کرده‌اند. این شکل، تجسم قدرت بنیادینی است که با استراتژی کلان ملی، در پی فراهم آوری سعادت سیاسی و اجتماعی مردم مالاست. محور اساسی این استراتژی عبارتند از :

۱) خودگردانی سیاسی

۲) تمرکز سیاسی

۳) ایجاد قدرت ملی

۴) آزادی و آزادگی مذهبی

۵) همگرایی ملی



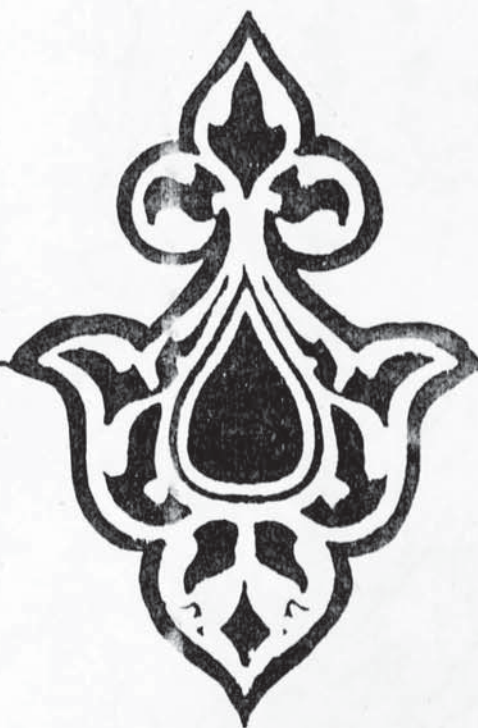
حکیم بزرگ شرق، لائوتسه، شش قرن قبل از میلاد مسیح، درباره ویژگی‌های یک حاکم خوب گفت: «حاکم خوب کسی است که در زمان حکومتش بتواند کارهای مثبتی برای صلاح و فلاح جامعه انجام دهد، از این حاکم بهتر، حاکمی است که مردم باور داشته باشند در زمان او، در جهت خیر و تحول جامعه، کارهای موثری انجام شده است، اما حاکم واقعی کسی است که مردم، پس از او، بگویند در زمان این حاکم، ما (مردم) توانستیم برای خود، و به دست او، این کارهای مثبت را انجام دهیم.»^۱

شهید مزاری، اصطلاحاً، یک حاکم نبود؛ چه خود می‌گفت که در صدد به دست آوردن چوکی برای خویش نیست^۲، تا با کسب آن حاکم بش خوانند و از سویی وی رهبر یک حزب بود که بدان نیز حاکم نگویند. هزاره‌ها نیز با لقب حاکم یادش نکردند بلکه بجای آن رهبرش خواندند^۳ و بابه، درست است که مزاری «حاکم» نبود اما مردمش از وی انتظار رفتار یک حاکم قدرتمند و خیرخواه جامعه را داشتند. با شهادت وی و واکنش مردم نسبت به این فاجعه، بر همگان عیان گردید که وی مصداق سخنان فوق بود.

شهید مزاری، همانگونه که آقای حکمتیار می‌گوید^۴، مسئولیت دینی و ملی خود را در دوران مبارزه با شوروی برای استقرار یک حکومت اسلامی و در زمان پراکندگی ملی تحت حکومت مجاهدین برای ایجاد و استقرار وحدت ملی با کمال همت و شهادت ادا کرد. او فریادگر محرومیت اقلیت‌ها بود و حلقوم فشرده دادخواهان، نقش وی، مخصوصاً، در میان هزاره‌ها ماندگار تاریخ است. او تفکر «هویت بخشی» به هزاره‌ها را، که قبلاً توسط روشنفکران مطرح می‌شد، از محافل روشنفکری در میان توده مردم منتقل کرد. حضور مردانه وی در کابل محوری بوجود آورد که نسل ریسمان بدوش و آواره قرون، از تمامی نقاط دنیا بر این مدار می‌چرخیدند. سیمای مزاری، سیمای یک ملت بود. دوست و دشمن در مواجهه با او به اندیشه مردمی می‌افتاد که «هزاره‌اش گویند».

شهید مزاری در تعیین سمتگیری سیاست داخلی و خارجی حزب وحدت نقش اساسی داشت: استراتژی ائتلاف و اتحاد با گروه‌های افغانستانی و گسترش روابط حزب با کشورهای مختلف. این مقاله بر آن است که بر استراتژی سیاست خارجی حزب در زمان دبیر کلی ایشان و نیز پس از آن با تأکید بر شخصیت و در عین حال «گفته» هایشان بپردازد، و روابط حزب وحدت با گروه‌های افغانستانی را در چارچوب سمتگیری سیاست خارجی حزب تحلیل کند. ممکن است دیگران با این شیوه کار موافق نباشند، اما با توجه به وضعیت افغانستان و نیز بازیگران این صحنه بر این روش تأکید می‌شود. سعی می‌شود سمتگیری سیاست خارجی حزب وحدت در دو سطح افغانستان و بین‌المللی بررسی گردد؛ منتهی هر کدام در

«شهید مزاری و سمتگیری سیاست خارجی حزب وحدت»
(علی احمد راسخ)



زمان دبیر کلی وی و پس از آن.

آ. در عرصه افغانستان: ائتلاف و اتحاد

حزب وحدت اسلامی افغانستان، که از گروه‌های شیعی متعددی تشکیل گردید، به عنوان نماینده مردم هزاره از سال ۱۳۶۸ پا به عرصه وجود نهاد. این حزب محرومیت بیش از دو قرن هزاره‌ها را همچون خاطره تلخ و نیز محرک با خود همراه داشت. بی‌توجهی به حقوق هزاره‌ها، که به صورت نادیده گرفتن شورای ائتلاف توسط مجاهدین پیشاور نشین خودنمایی کرد و آن هم بیشتر از سوی گروه‌های پشتون، حزب وحدت را بر آن داشت که برای نشان دادن موجودیت خویش، وارد گفتگوهای سیاسی با قوماندانان و نظامیان شود. در آن زمان از یک‌ها هنوز با دولت کابل بودند و حزب وحدت فکر می‌کرد که برای رسیدن به هدف باید با فرماندهان تاجیک و در راس آن احمدشاه مسعود مذاکره کند. حزب وحدت با توجه به متغیرهایی مثل: محرومیت تاجیک‌ها در دوره‌های حکومت پشتونها - مثل هزاره‌ها، وحدت زبانی و موضعگیری ملایم‌تر آنها در برابر هزاره‌ها، احمدشاه مسعود را برای گفتگو و در نهایت ائتلاف برگزید: «در بین همه این روحیه بود که مادر طول تاریخ دو صد و پنجاه سال از طرف پشتونها و حاکمان پشتون صدمه دیدیم لذا با این باور و با این ذهنیت اولین هیئت [۱۳۶۸] ... پیش مسعود رفت که تو هم [از] ملت محروم هستی و ما هم [از] ملت محروم، بیا که دست بدست هم بدهیم.»^۵

(۱)

سوال این است که چرا حزب وحدت سمتگیری اتحاد و ائتلاف را اتخاذ کرد؟ چرا ائتلاف با مسعود مطرح شد؟ واکنش مسعود چه بود؟ هدف تاجیک‌ها از اتحاد نظامی چه بود؟ در سمتگیری سیاست خارجی، استراتژی اتحاد و ائتلاف زمانی مطرح می‌شد که بازیگر سیاسی - دولت یا حزب چنانچه در این مقاله مورد توجه است - به این فرض دست یابد که با تجهیز توانایی‌ها و امکانات خود نمی‌تواند به هدف نایل شود، از منافع خویش دفاع کند و یا جلو تهدیدات تصوری را بگیرد.^۶ برای دستیابی به پاسخ درست باید بدانیم هدف حزب وحدت از اتخاذ استراتژی ائتلاف چه بوده است. از رفتارهای سیاسی این حزب، مخصوصاً، پس از استقرار در کابل برمی‌آید که حزب وحدت دنبال سمتگیری در فرآیند و ساختار سیاسی افغانستان بوده است.^۷

در این مسیر ظاهراً چنین تلقی می‌شده است که پشتونها خواستار سلطه گذشته خویش بر افغانستان می‌باشند و این شرایط را به تنهایی نمی‌توان درهم شکست. پس برای رسیدن به این هدف - سهمگیری در ساختار سیاسی - با توجه به ساختار قومی کشور، وضعیت جغرافیایی

هزارجات و روابط غیر خصمانه حزب وحدت با جمعیت اسلامی، مناسبترین راه در همگرایی و همسویی با تاجیک‌ها جستجو می‌شده است. حتی زمانی که ژنرال‌های شمال که خواستار پیوست به حزب و همکاری متقابل شده بودند، حزب وحدت دنبال نماینده تاجیک‌ها - مسعود - می‌رود. «ما ... روی همان سنت تاریخی باز در پنجشیر هیئت فرستادیم تا با آقای مسعود صحبت کند، به عنوان اینکه تو نمایندگی از یک ملیت محروم می‌کنی و ملت ما هم محروم است بیاییم دست به دست هم بدهیم دولت ساقط می‌شود و از حقوق، همدیگر دفاع کنیم ...»^۸.

در مقابل، نماینده تاجیک‌ها در ائتلاف نظامی با حزب وحدت از خود شتاب بخرج نداد؛ زیرا در پاسخ به اولین هیئت حزب وحدت بنا بود که هیئت دوم را مسعود به بامیان بفرستد که تا سال ۱۳۷۱ این کار جامه عمل نپوشید.^۹ در آن سالها، که نیروهای شوروی از افغانستان خارج شده بود، مسعود در حال گفتگو و معامله با نظامیان دولت نجیب بسر می‌برد. وی بر این باور رسیده بود که در صورت همسو کردن نظامیان عالی‌رتبه دولت نجیب، آینده بهتری را نصیب خود خواهد کرد. بدین ترتیب اتحاد نظامی با حزب وحدت برای او آن اهمیت را نداشت. مهم‌تر اینکه او از لحاظ هدف با حزب وحدت در تعارض قرار داشت؛ حزب وحدت دنبال سهمگیری و مشارکت در قدرت بود ولی مسعود در پی حکومت بر کشور. برای هزاره‌ها و پس از استقرار در کابل، بارها این زمینه پیش آمده که به جایگاه بالاتر از آنچه داشت دستیابند، ولی ظاهراً یک عامل درونی پیوسته آنها را از تلاش برای کسب مراکز درجه اول حکومتی باز می‌داشت: تلاش صادقانه برای کسب $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ قدرت.

مسعود با استفاده از نگرانی‌های دول غربی و اسلامی در برابر حضور شوروی در افغانستان، به امکانات عظیم مالی و تسلیحاتی دست یافته بود. منابع انسانی نسبتاً ماهر که از تاجیک‌ها و کشورهای عربی در کنار او بودند، مسعود را برای آینده امیدوار می‌کردند. سرمایه‌گذاری جمعیت اسلامی بر روی منابع بالقوه یعنی نظامیان دولتی، و نیز بیم و هراسی که به نظامیان سابق از قدرتیابی آقای حکمتیار، القاء شده بود، بازدهی و نتیجه بسیار مهم برای مسعود به ارمغان آورد. با آنکه مسعود، در واقع، اهمیتی چندانی به اتحاد با حزب وحدت در اواخر دهه ۶۰ نمی‌داد، در ظاهر اظهار تمایل می‌کرد. شاید مسعود می‌خواست حزب وحدت تازه بوجود آمده را دقیقاً ارزیابی کند. علت اصلی این موضعگیری دوگانه این بود که وی یک «اتحاد دو منظوری» را دنبال می‌کرد. به عبارت دیگر تاجیک‌ها وضع موجود را به نفع خود می‌دیدند و نیاز چندانی به تغییر احساس نمی‌کردند. از سوی دیگر برای جلوگیری از همسویی بین حزب وحدت با رقیب آنها، یعنی حزب اسلامی، تمایل به اتحاد نظامی نشان می‌دادند. هرچند در آن زمان ذهنیت ناسازگاری پشتونها و هزاره‌ها، غالب بود که از نزدیکی آن دو ملیت مانع می‌شد. پس برای مسعود واژگانی مثل: «متحد تاریخی»،

(۲)

چنانچه در بخش نخست اشاره شد، حزب وحدت دنبال سهمگیری در قدرت بود. در زمانی که هنوز تاجیک‌ها امتحان حکومتگری خود را نداده بودند، همگرایی با آنها در اولویت پنداشته می‌شد، اما پس از حکومت ربانی (شش ماه اول)، یک دگرگونی در سمتگیری حزب وحدت بوجود آمد. «... اینکه در گذشته عده‌ای از پشتون‌ها حاکم بود و ظلم کرده‌اند جای شکی نیست اما ظلم آنها باعث این نمی‌شود که حالا آقای ربانی که تاجیک است باید قدرت را بگیرد و بر مردم ظلم کند و ما هم از او حمایت کنیم نه، بلکه از حکومتی حمایت می‌کنیم که عدالت اجتماعی را مدنظر داشته باشد حالا هر کس که باشد فرق نمی‌کند»^{۱۲}.

اتحاد و ائتلاف نظامی بین حزب وحدت و حزب اسلامی، مثل ائتلاف وحدت و جمعیت، دلائل مختلف داشت. شکی نیست که در اینجا حزب اسلامی خواستار جایگاه جمعیت ربانی است و حزب وحدت خواهان قدرت. هر دو حزب در برابر دشمن مشترک قرار گرفته بود. حزب اسلامی می‌توانست با کمک حزب وحدت در کابل حضور خود را حفظ کند و در مقابل برای حزب وحدت تنها راه تدارکاتی‌اش از طریق چارآسیاب بود. ائتلاف این دو حزب، علیرغم مشکلات و موانع ذهنی و عملی، تا آخر فعالیت آن دو در کابل ادامه یافت. همگرایی حزب وحدت و حزب اسلامی برای هر دو حزب حیاتی بود، مخصوصاً برای وحدت که در صورت پرهیز از آن پس از مدتی مقاومت در برابر حکومت غیرقانونی ربانی دچار مشکلات جدی می‌شد؛ زیرا جنگ بدون تدارکات و لجستیک با موفقیت همراه نیست. حزب اسلامی نیز بدون حضور در کابل از صحنه اصلی بدور می‌ماند.

گذشته از منافعی که ائتلاف برای دو حزب فوق داشت، در سطح کشور نیز اثرات ارزشمندی بجا گذاشت. دو حزب جبهه نجات و محاز ملی نیز بدان پیوست و از بک‌ها نیز، در واقع این ائتلاف، که در آن اعتراف به شناسایی حقوق یکدیگر صورت گرفته بود، گامی بزرگ در راه وحدت ملی بود. با آنکه این اتحاد برای حزب وحدت مفیدتر از همگرایی با جمعیت اسلامی بود و برای وحدت ملی نیز، در جاهای مختلف با مخالفت روبرو شد. در درون هر دو حزب، فراکسیون‌هایی وجود داشتند که برای برهم زدن این اتحاد تلاش کردند و در خارج از افغانستان نیز تلاش‌های جدی صورت گرفت. در هر صورت، برای مردم غرب کابل بین حکمتیار و ربانی تفاوتی وجود ندارد جز اینکه برخی از جنایات و خدمات آنها از خاطره‌ها محو نمی‌شود.

«هم زبان» و «محروریت تاریخی» تنها برای «تبعیت» ارزشمند بود و نه «مشارکت».

هنگامی که حزب وحدت و ژنرال‌های شمال به ریاست آقای دوستم و احمدشاه مسعود، ملی توافقی قرار شد. کابل را بگیرند، مسعود توافق خود را نادرده گرفت و با اشغال جاهای مهم شهر با کمک نظامیان سابق، عملاً، ائتلاف نظامی به پایان رسید. مسعود در چاریکار شورای جهادی را «... اسماً» اعلام کرد و ریاست خودش را دیگر هیچ عمل نکرد و گذشته از آن وقتی که تصمیم گرفته شده که وارد کابل شود، راه را بند کرد و ما را خبر نکرد؛ نیروهای آقای دوستم بین میدان شهر و کابل فاصله داشت. مسعود با فشار راه را بر روی میدان شهر بست و نیروهای ما یک هفته در میدان شهر گرسنه ماند. تمام هم و غم آقای مسعود این بود که سلاحی که در کابل است در دست مردم هزاره نیفتد...»^{۱۳}.

تاجیک‌ها با ورود به کابل همیشه با قدرت‌گیری حزب وحدت به ستیز برخاستند. پس از اتمام دوره ریاست جمهوری آقای مجددی و آغاز کار برهان الدین ربانی به عنوان رئیس جمهور، با واگذاری وزارت امنیت به حزب وحدت مخالفت کرد، در جنگ‌های متعددی علیه وحدت شرکت کرد. در عین حال در اوایل میزان ۱۳۷۱ حزب وحدت به دولت ربانی پیوست. اتحاد نظامی دو حزب که از سوی مسعود با ورود به کابل زیر پا گذاشته شده، با وقوع فاجعه افشار تقریباً به صورت غیرممکن در آمد. بدین ترتیب حزب وحدت به سوی یک ائتلاف نظامی دیگر تغییر جهت داد.

«مسائلی که در طول شش ماه اخیر بوجود آمده و حوادث ناگواری که توسط جمعیت اسلامی بر مردم ما تحمیل گردید بسیاری از باورهای تاریخی ما را عوض کرده و دسته‌بندی‌هایی را که در طول چهارده سال جهاد روی آن حساب می‌گردید تغییر داد. امروز هرچرایی که اهداف ما را تعقیب کرده و واقعیت‌های جامعه افغانستان را در نظر گرفته و به حقوق مردم ما احترام گذارد و برای برپایی یک حکومت راستین اسلامی و منتخب تلاش کند ما حاضریم با آنها در یک جبهه مبارزه کنیم. پس از جنگ اخیر که جمعیت بر مردم ما تحمیل کرد دیگر مردم ما نمی‌توانند بپذیرند که تشکیلات سیاسی‌شان مسائل قبلی را دنبال نمایند»^{۱۴}. در واقع، جمعیت اسلامی جایگاه حکومت انحصارگر و توتالیتر قومی پشتونها را در گذشته تصاحب کرده بود. تاجیک‌ها شرایطی بوجود آوردند که یادآور گذشته رنج آور خود آنها بود. منتهی با این تفاوت که این بار تاجیک‌ها ستم می‌کردند. تاجیک‌ها، همانگونه که پشتونها نتوانستند در گذشته دولت ملی پدید آورند، با حکومت کل‌گرای خویش یکبار دیگر از ایجاد وحدت ملی جاوگیری کردند.

(۳)



اواخر سال ۷۰ و اوائل ۱۳۷۱ تحولات عظیمی در افغانستان در حال وقوع بود. سیزده تن از ژنرالهای دولتی در «زار شریف طی نامه‌ای به حزب وحدت در برابر حمایت این حزب، وعده سرنگونی دولت رادادند. این حرکت، که تحت سرپرستی ژنرال دوستم بود و بعدها جنبش ملی-اسلامی از آن پدید آمد، موجب همگرایی دو ملیت محروم در تاریخ افغانستان یعنی ازبک‌ها و هزاره‌ها شد. در اواخر حکومت نجیب که مسئله ملیت‌گرایی در درون مارکسیست‌ها به اوج خود رسیده بود، ژنرالان ازبک به هزاره‌ها رو آوردند. آنچه که در گام اول برای ازبک‌ها مطرح بود، نمایندگی از ملیت ازبک نبود بلکه مسئله اصلی تامین و حفظ حیات در برابر بنیادگراها یا اخوانی‌ها بود، این امر ممکن نبود مگر در هماهنگی با یکی از احزاب جهادی. در میان مجاهدین باز این حزب وحدت بود که برای ازبک‌ها به عنوان یک پناهگاه محسوب می‌شد. ژنرال دوستم که در فتح مزار و کابل از عناصر اصلی بود، در مراحل بعدی با مخالفت‌های سرسختانه بعضی از گروه‌ها روبرو شد. اکثراً او را به عنوان ملیشایی کمونیست می‌شناختند. این تنها حزب وحدت بود که از همان آغاز تا زمان شهادت استاد مزاری به شدت از جنبش ملی-اسلامی دفاع کرد و در وهله اول به آنها مشروعیت داد^{۱۳}. در زمانی که آقای حکمتیار خواستار خروج آنها از کابل بود و یازمانی که آقای ربانی فتوی جهاد علیه آنها را صادر کرد، حزب وحدت و در راس آن آقای مزاری از ازبک‌ها حمایت کرد. «... آنها دارای نیروهای منظم هستند و در پیروزی مجاهدین در کابل نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند و طبیعی است که جایگاه خاصی در افغانستان داشته باشند. هم اکنون در هشت ولایت شامل و یک سوم افغانستان نیرو دارند. که اگر اینها نادیده گرفته شود، واقعیت نادیده گرفته شده است»^{۱۴}. بدون شک جنبش، بدون حمایت‌های وحدت از لحاظ سیاسی پیشرفت نمی‌کرد. برغم برخی حمایت‌های دوستم در برخی از جنگ‌های کابل از ربانی و جنگیدن علیه حزب وحدت، تاکنون این همگرایی بین نمایندگان دو ملیت محروم قابل توجه بوده است. این حزب وحدت، مخصوصاً رهبری آن، بود که دوستم را با حکمتیار - این دو دشمن سرسخت - در صف واحد قرار داد و از شدت ذهنیت‌های خصمانه میان ازبک‌ها و پشتون‌ها کاست. حزب وحدت در عملیات‌های واقع در قلمرو جنبش در کنار ازبک‌ها بود. به همین دلایل است که آقای دوستم هنگام دیدار با آقای مزاری در کابل از حزب وحدت و مخصوصاً جناب دبیرکل آن قدردانی می‌کند. «ما بدون در نظر داشت مسائل سیاسی و دیپلماتیک، مردم هزاره را قلباً یگانه دوست واقعی خود می‌دانیم و این حرف را که می‌گویم صادقانه می‌گویم، حزب وحدت اسلامی را نزدیک‌ترین و

صادق‌ترین دوست خود می‌دانیم، امیدوارم که این دوستی محکم‌تر شود.... برای ملت هر روز مزاری پیدا نمی‌شود و با دوستان خود در راه گفته بودم در [برای] ملاقات با استاد مزاری حاضرم مرمی بخورم»^{۱۵}. حتی اگر ژنرال دوستم این سخنان را بر سبیل تعارفات دیپلماتیک بیان کرده باشد، کار آگاهان مسائل افغانستان و ازبک‌های آگاه، در این الفاظ، حقایقی را نهفته می‌بینند؛ حقایقی که تنها با نبود حزب وحدت بر همگان عیان خواهند شد. قابل تأکید است که همگرایی ازبک‌ها و هزاره‌ها برای این دومی‌ت محروم بیش از اندازه مهم است و باید ادامه یابد. برای حزب وحدت نیز این همگرایی اهمیت داشت. در این مورد، افزون بر مسئله کابل، شرایط جغرافیایی و نیازهای داخلی هزارجرات به شمال کشور نیازمند بود؛ هر چند تمرکز قوا و منابع حزب وحدت در کابل و نیز اهمیت سیاسی کابل، تا حدودی هزارجرات را به حال خود رها کرد و استفاده مطلوب از امکانات شمال بعمل نیامد. البته نقش بخش خصوصی در مبادلات اقتصادی تا حدی فقدان حزب را جبران کرد.

(۴)

در اواسط سال ۱۳۷۳، بازیگر دیگری در صحنه افغانستان ظاهر شد: طالبان. این گروه با ورود به صحنه سیاسی - نظامی به تطویل بحران کشور افزود. حرکت طالبان از قندهار، به سرعت به گلوگاههای کابل رسید. در ماه دلو میدان شورو چهار آسیا را از حزب اسلامی گرفت. با سقوط پایگاه حزب اسلامی، هم دولت ربانی و هم حزب وحدت مورد تهدید قرار گرفت. این وضعیت برای حزب وحدت بسیار شکننده بود.^{۱۶}

طالبان خواستار تسلیم جناحهای مستقر در کابل بودند، اما حزب وحدت، تحت رهبری آقای مزاری، ناگزیر بود استراتژی گذشته را - اتحاد و ائتلاف - این بار با طالبان تکرار کند. متحد عمده اش، حزب اسلامی، از چار آسیاب عقب نشینی کرده بود و ادامه اتحاد با آن حزب - اهمیت خود را از دست می داد؛ زیرا نقش پشتیبانی کننده حزب اسلامی از بین رفته بود. از آنجائیکه دولت ربانی حاضر به ترک قدرت نبود، و بر ادامه دولت انحصاری خود اصرار می ورزید، بهترین راه برای طالبان و حزب وحدت، تعقیب استراتژی اتحاد و ائتلاف بود. تا آنجا که اسناد و مدارک موجود یاری می دهد، حزب وحدت در این راه تلاش کرد ولی طالبان که خواستار افغانستان برای خود بودند، شرایط را درک نکردند و در یک اقدام نابخردانه به جبهه هزاره ها و هم به خود طالبان ضربه جبران ناپذیر وارد ساختند. در واقع طالبان با حذف حزب وحدت از کابل دو نتیجه به بار آورد:

- ۱) امکان ادامه حکومت ظالمانه تاجیک ها برای مدت طولانی تر
- ۲) کمک به ادامه بحران افغانستان، زیرا با رفتن رقیب نیرومند دولت ربانی از کابل، تاجیک ها نیازی به دادن امتیاز نمی بینند در عین حال که نبردها ادامه می یابد، منتهی به شکل ضعیف تر.



بحث از ستمگیری و استراتژیهای سیاست خارجی یک واحد سیاسی و یا بازیگر سیاسی مثل احزاب، همانند تعیین استراتژیها، مهم است. در تعیین ستمگیری احزاب در افغانستان باید به عواملی مثل: شخصیت رهبران، تاقی های داخلی و نیازهای اقتصادی - اجتماعی، موقع جغرافیایی قلمرو احزاب توزیع و پراکندگی قدرت بین گروهها و سرانجام نحوه ارتباط احزاب با کشورهای خارجی توجه کرد.

در تعیین ستمگیری سیاسی حزب وحدت بیش از همه باید به شخصیت شهید مزاری، موقع کابل و هزارهات و نیازهای اقتصادی - اجتماعی پرداخت. در میان رهبران حزب وحدت آقای مزاری، به قابلیت و جسارت مشهور بود. ایشان کمتر موضع منفعلانه اتخاذ می کرد.

این ویژگی ها ایشان را به سوی همگرایی با دیگر احزاب می کشاند. تلقی ها و نیازهای داخلی که به شکل نوعی کشش درونی به سوی تاجیک ها در آغاز خودنمایی کرد، بعداً جای خود را به اتحاد با ازبک ها و جناحی از پشتونها داد. معمولاً چنانچه یکی از متحدین به اهداف خود برسد، پای بندی به اتحاد و ائتلاف کمتر می شود؛ این وضعیتی است که در افغانستان بارها و بارها اتفاق افتاده است. از آنجایی که پشتونها و تاجیک ها در اتحاد نظامی با حزب وحدت اهدافی غیر از اهداف حزب وحدت را دنبال می کردند و به عبارت دیگر به دلیل ناسازگاری ماهیت شرایط اجرای تعهدات متقابل، این اتحادها آینده روشن نداشت. هریک از متعاهدین، مخصوصاً تاجیک ها و پشتونها، سعی داشتند که تنها در شرایط خاصی به نفع حزب وحدت وارد عمل شوند. این امر، ناشی از اختلاف در اهداف بود.

چنانکه آقای زاهدی می گوید: «رستاخیز چهارده ساله ملی و همکاری بیدریغ ملی در دفع تجاوز بیگانه از کشور به هیچ گونه تأثیری در اندیشه این ها بجای نگذاشت و پشتونیست های بی شعور و احمق باز هم بر حاکمیت انحصاری پشتونها در افغانستان پافشاری نموده مذبح خانه تلاش می ورزند، این در حال [ی] است که احمدشاه مسعود با حیل و گریه های ناجوانمردانه و ایجاد درگیری در بین هزاره ها و پشتونها می کوشد که دره پنجشیر میراث خوار انحصاری پشتونها در کشور باشد»^{۱۷}.

در صحت عبارات بالا جای شکی وجود ندارد!^{۱۸} چنانکه آقای حکمتیار در آغاز ورود به کابل چنین می اندیشید و مسعود نیز، طالبان که خویشتن را اولی از همه می دانستند، در دام این «احمقی» و «بی شعوری» افتادند. ولی از زمانی که آقای حکمتیار از کابل رانده شد و در چهار آسیاب استقرار یافت، در ظاهر هم که شده از این رویاها بیرون آمد و امکان دارد که با تسلط بر کابل وضع به حالت اول بازگردد.

هرچند نگارنده متن توافقات و معاهدات را در اختیار ندارد تا از آنها در اینجا بهره گیرد، ولی از رفتار معاهدین چنین بر می آید که نوع تعهدات نیز گنگ و مبهم بود. اگر شرایط عمل فراهم می شد، طرفهای اتحاد فوراً به نفع طرف دیگر وارد عمل نمی شدند. میزان هماهنگی و ادغام نیروها در سطح بسیار پائین قرار داشت و چه بسا که نیروهای متحد در زمان جنگ با دشمن مشترک و در همان عملیات با هم می جنگیدند. نمونه آن نبرد ازبک ها و نیروهای حزب اسلامی در میکرو ریان است. از سوی دیگر معاهدات تنها کابل را شامل می شد و در دیگر نواحی کشور - به استثنای شمال بین نیروهای ازبک و هزاره - یا اصلاً اجرا نشد و یا بسیار کم رنگ و محدود بود.

تاکید و پافشاری بر استراتژی واحد در عرصه افغانستان در یک فاصله زمانی طولانی مفید به نظر نمی رسد، مگر اینکه شرایط اقتضا کند.

۳) همبستگی بین هزاره‌ها، اگر نیروهای پیوسته به برهان‌الدین ربانی باز می‌گشتند و یا عرق ملی از خود نشان می‌دادند و با حمله تاجیک‌ها مخالفت می‌کردند قطعاً حزب وحدت از لحاظ روانی در موقعیت بالاتر قرار می‌گرفت و احتمال حمله مسعود به غرب کابل یا متنی می‌شد و یا تخفیف می‌یافت. بدون شک صحت این برداشت جای بحث زیاد دارد و با بدست آمدن اسناد و مدارک تأیید یا رد خواهد شد. هم‌چنین بحث از «اگر»‌ها چندان مفید فایده نیست اما یک نکته به هیچ‌وجه قابل رد نیست و آن: مسئولیت‌کسانی است که نادرست می‌اندیشند، تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. تلاش برخی از عناصر شیعی برای تشویق تاجیک‌ها در حمله علیه هزاره‌ها، نه علیه طالبان در تاریخ شیعیان همچون لکه ننگ باقی خواهد ماند.^{۱۱}

(۵)

حزب وحدت با از دست دادن رهبر خود، که در تعیین استراتژی‌های حزب نقش مهم داشت و در اواخر دهه ۶۰ و اوائل ۷۰، حزب وحدت را در موقعیت والا قرار داد، چه ستمگیری را اتخاذ خواهد کرد. البته اکنون نیز حزب وحدت در چارچوب شورای عالی هماهنگی قرار دارد و گویا همان استراتژی ائتلاف و اتحاد را دنبال می‌کند. ولی وقایعی که اتفاق افتاده‌اند، تأثیرات عظیم بر حزب خواهند گذاشت. الترناتیوهای موجود ممکن است در تعقیب استراتژی قبلی حزب از توان کافی برخوردار نباشند. به علاوه حزب قدرت عظیم خود را در کابل از دست داده‌است و این امر از اهمیت آن نزد متحدین سابق کاسته است. امروز اگر حزب وحدت همان ستمگیری قبلی خود را ادامه دهد، چیزی جز دنباله‌روی بیش نخواهد بود. پیوستن به دولت ربانی یا طالبان روان رنجور هزاره‌ها را رنجورتر خواهد ساخت. پتانسیل موجود، امکان یک نقش تهاجمی و فعال را برای حزب نخواهد داد.

به نظر می‌رسد که حزب وحدت پس از شهادت استاد شهید، به سمت استراتژی انزواگرایی حرکت خواهد کرد. استراتژی انزواگرایی به این معنی خواهد بود که حزب از طریق کاهش مراودات دیپلماتیک و نظامی خود با دولت ربانی، و دیگر طرف‌های درگیر در قضیه افغانستان و کاهش تعهدات خود در برابر دیگر احزاب و تمرکز در هزارجات از تهدیدات بالقوه و متصور، جلوگیری کند. شرایط جغرافیایی هزارجات، برخی نیازهای داخلی حزب و نیز وضعیت متحدین سابق حزب به اتخاذ این ستمگیری تأکید دارد. همسویی با طالبان و دولت تاجیک‌ها به تداوم بحران کمک خواهد کرد با آنکه «قدرت مللی جنون‌آمیز» آنها بر همگان ثابت شده است و نیاز به آزمون دیگر ندارد.

استراتژی‌ها مانند اهداف، ثابت و پایدار نمی‌مانند. استراتژی‌ها کانالی برای رسیدن به اهداف است و می‌توانند با توجه به عوامل موثر بر تعیین اهداف و استراتژی، تغییر کنند؛ هرچند حزب وحدت از بدو پیدایش تا زمانی که کابل را از دست داد بر استراتژی واحد - ائتلاف و اتحاد - تأکید کرد. در حالی که هدف این حزب دچار دگرگونی گردید، به عبارت روشنتر حزب وحدت تا زمانی که طالبان متحدش، حکمتیار، را از چهارآسیاب بیرون رانند، از هدف سهمگیری در ساختار قدرت به اندازه جمعیت خویش، پیروی می‌کرد، اما از آن زمان به بعد - تا شهادت شهید مزاری - هدف «حفظ موجودیت» خویش را دنبال کرد. همانگونه که استراتژی‌ها تغییر می‌کند، طرف‌های اتحاد (در استراتژی اتحاد و ائتلاف) نیز دچار دگرگونی می‌شوند. چنانکه حزب وحدت از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ استراتژی اتحاد را در پیش گرفت، ولی متحدین آن عوض شد. به نظر می‌رسد که در پیش گرفتن استراتژی اتحاد از سوی حزب وحدت پس از استقرار در کابل، بیشتر وضعیت شهر کابل موثر بود تا سایر فاکتور آن حزب. ذکر یک نکته در اینجا ضروری است و آن اینکه قدرت، وحی آقای مزاری و پویایی فکری او باعث شد که حزب وحدت تا زمان شهادت وی، در کابل حضور قدرتمندانه خود را حفظ کند و از لحاظ سیاسی در داخل و خارج جایگاه ویژه‌ای پیدا کند. آقای مزاری با تغییر طرف‌های ائتلاف در واقع استقلال و موجودیت حزب را در کابل برای چند سال ادامه داد در حالی که اگر از سال ۷۱ به دولت نام نهاد ربانی پیوسته بود، دیگر حزب وحدتی وجود نداشت و همان‌سال در کابل فراموش می‌شد. و نیروهایش در کابل و در دیگر جبهه‌ها بنام تاجیک‌ها و برای تاجیک‌ها می‌جنگیدند.

در پایان این بخش از مقاله، مایلیم این سوال را مطرح کنیم که آیا برای حزب وحدت امکان داشت سقوط خود در کابل را به تأخیر اندازد؟ و یا از آن جلوگیری کند؟ همانگونه که در قسمت‌های گذشته اشاره شد که جنگ و نبرد هزاره‌ها در کابل یک کار خارج‌العاده و معجزه‌گراانه بود. اگر هریک از احزاب دیگر در شرایطی که حزب وحدت قرار داشت، واقع می‌شد بدون شک بسیار زودتر از صحنه سیاسی حذف می‌شد. پس با توجه به شرایط محاصره‌ای و سقوط پایگاه آقای حکمتیار بسته شدن تنها راه تدارکاتی، به تأخیر انداختن شکست کابل ممکن بود یا نه؟ به نظر می‌رسد جواب مثبت باشد، منتهی با چند شرط:

- ۱) دگرگونی در سیاست‌های کلان حزب وحدت و مخصوصاً نظامی حزب که برای حفظ موقعیت در آینده لازم بود و برای آن شرایط خاص روزها، آخر چندان کارساز نبود.
- ۲) تغییر استراتژی ائتلاف نظامی به بی‌طرفی یا انزواگرایی موقتی. البته این تغییر با مذاکرات دفع‌الوقتی و تلاش برای ایجاد درگیری بین دولت ربانی و طالبان بسیار موثر می‌افتاد.

علیه مخالفین خویش قرار دارند و مخالفین در موضع ضعفند و در چنین شرایطی حزب چه می‌تواند بدست آورد؟^{۲۰} حزب وحدت چنانچه به تاجیک‌ها پیوندد حتی نیمی از موقعیت گذشته خود در کابل را نمی‌تواند دوباره بدست آورد.

از سوی دیگر چنانچه حزب وحدت به دولت تاجیکان نپیوندد چیزی را از دست نمی‌دهد، زیرا ضرباتی که طالبان با شهادت رهبر حزب وحدت و تاجیکان با تصرف پایگاه حزب در کابل بر هزاره‌ها وارد کرده‌اند، بزرگترین‌ها محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد بهای بالاتر از این ممکن نبود و دشمنان نیز توانایی گرفتن آن را نداشتند. مواردی که ممکن است اتفاق افتند، عبارتند از حمله تاجیک‌ها به هزارجات یا ایجاد کشمکش‌های داخلی در هزارجات توسط عناصر انشعابی. دولت ربانی سعی می‌کند از طریق ایجاد بحران در هزارجات از حملات احتمالی وحدت به ولایات میدان، پروان و جاهای دیگر جلوگیری کند.

همانگونه که اشاره شد، انزواگرایی، کاهش مراودات دیپلماتیک و تعهدات در برابر دیگران است. حزب وحدت می‌تواند در عین روابط دوستانه با مخالفان دولت ربانی، از تقبل تعهدات پرهیز کند. به بیان دیگر تنها در سطح دیپلماتیک مسئولیت بپذیرد. شرایط امروز مثل سالهای آخر دوران نجیب است. حزب وحدت با تمرکز بخش اعظم نیروهایش در مرکز، نیازمند فعالیت شدید در سه عرصه می‌باشد:

- (۱) ارزیابی مجدد نیروهای مردمی و اصلاح وضعیت هزارجات
- (۲) تغییرات عمده در ساختار نظامی حزب و تربیت نیروی نظامی قدرتمند

- (۳) اصلاح تشکیلات و نیروهای حزب از طریق بکارگیری نیروهای کیفی^{۲۱}

طالبان بخاطر به شهادت رساندن رهبر حزب وحدت، وابستگی به کشورهای خارجی، تعصب شدید قومی و مذهبی، مخالفت با آزادی و احیای خاندان سالاری سابق نباید در یک ائتلاف مورد توجه قرارگیرند. حزب اسلامی آقای حکمتیار بخاطر عدم ارتباط جغرافیایی با هزارجات اهمیت جدی ندارد و همچنین گروههایی مثل محازملی و جبهه نجات. در این میان باید به یک استثناء تن داد و آن جنبش ملی - اسلامی است. ترکیب نیروهای دو طرف در سمت شمال و وحدت در هدف و برخی متغیرهای دیگر، ارتباط بیش از گذشته حزب وحدت و جنبش را خواستارند.

بدون شک، افغانستان در آینده نزدیک به آرامش دست نخواهد یافت و ممکن است در آینده نزدیک نیروها با آرایش جدید به میدان منازعه و معارضه پا گذارند. و نیز امکان دارد جبهه وسیعتری از پشتونها علیه تاجیکها تشکیل شود. حزب وحدت می‌تواند با کنار کشیدن از این درگیرها برای آینده بهتر فکر کند.

امکان دارد که فشارهای داخلی و خارجی بر حزب وارد آید تا به دولت ربانی پیوندد؛ حتی احتمال دارد دولت ربانی در این زمینه گام اول را بردارد و از کانالهای داخلی و خارجی چنین پیشنهاد کند. همگرایی حزب وحدت با دولت، برای تاجیک‌ها بسیار مهم است؛ زیرا:

اولاً: حزب وحدت با وضعیت کنونی برای دولت تاجیک‌ها خطر جدی بحساب نمی‌آید. آن زمانی که حزب وحدت به تنهایی، کابل را به دو قلمرو دولت و حزب تقسیم کرده بود، سپری شده است. در آن شرایط حزب وحدت دشمن جدی برای دولت سادله‌اللب ربانی محسوب می‌شد و دولت مجبور بود که بر مخالفت و موافقت حزب وحدت اهمیت بدهد. قبل از شهادت آقای مزاری، دولت جمعیت اسلامی آقای ربانی، از جذب کامل حزب وحدت ناتوان بود و از حذف آن نیز؛ اما امروز بدون کدام نگرانی می‌تواند حزب وحدت، البته با شرایط فعلی، را به یک زیر مجموعه بسیار کم اهمیت خود تبدیل کند.

ثانیاً: از جنگجویان هزاره در نبرد با مخالفین پشتون خود (طالبان - حزب اسلامی و...) به عنوان پیش مرگان تاجیک‌ها استفاده کند؛ جنگجویانی که در میدانهای جنگ خوب می‌جنگند.

ثالثاً: از اتحاد حزب وحدت با جنا - های مخالف دولت تاجیک‌ها جاوگیری می‌کند. حتی اگر هزاره‌ها از همسویی جدی با دیگر احزاب پرهیز کنند، باز هم پیوستن آنها از لحاظ سیاسی تاجیک‌ها را در موقعیت برتر قرار خواهد داد.

رابعاً: پیوستن حزب وحدت به دولت ربانی پیامد مهم دیگری را در پی دارد و آن عبارت است از کشیده شدن از یک‌ها به سوی دولت. روابط نسبتاً حسنه هزاره‌ها و از یک‌ها باعث می‌شود که از یک‌ها در پیوستن به دولت بدون هزاره‌ها تا حدی خوشبینی نشان دهند. اما چنانچه هزاره‌ها در این مورد سبقت گیرند، از یک‌ها انگیزه جدی برای باقی ماندن در کنار پشتونها نخواهند داشت. بدون شک با وقوع چنین حالتی، دولت تاجیک‌ها بقای خود را تضمین کرده است.

اکنون این سوال مطرح می‌شود که حزب وحدت با پیوستن به دولت تاجیک چه منفامی را کسب خواهد کرد؟ به بیان دیگر، اگر نپیوندد چه ضرر یا ضررهایی را خواهد دید؟ به نظر می‌رسد که، حزب وحدت به منفعت قابل توجهی دست نخواهد یافت. تاجیک‌ها به هزاره‌ها سهم در خور شأن آنها را نخواهند داد و همانگونه که قبلاً اشاره شد، حزب وحدت به یک زیر مجموعه بسیار کم اهمیت تبدیل خواهد شد. زمانی که حزب در کابل، از وضعیت بمزاتب بهتر از امروز برخوردار بود، دولت ربانی در امر تقسیم و توزیع قدرت و واگذاری سهمیه مناسب حزب وحدت، تمایل جدی از خود نشان نمی‌داد؛ زمانی که دیگر مخالفین تاجیک‌ها نیز در موضع تهاجمی و قدرتمندانه تر قرار داشتند و گرایش حزب وحدت به مخالفین برای ربانی بسیار تلخ بود، اما امروز تاجیک‌ها در موضع تهاجمی

ب) در عرصه بین‌المللی

«... وقتی به اهمیت روابط با جهانیان و جای خالی احزاب شیعی در این رفت و آمدها توجه کنیم، جوابی برای انزوای خود نداریم. جز اینکه در اغلب احزاب شیعی نیروهای آگاه به مسائل جهانی وجود ... ندارند] و بدتر از آن ارتباط با دنیا، تحت تاثیر [برداشتهای نادرست] و ایده‌آلگرایی مطلقی، چهره منفی دارد»^{۲۲}. سطرهای فوق که سالهای قبل به تحریر در آمده‌است، جایگاه مجاهدین شیعی و از جهه حزب وحدت را در عرصه بین‌المللی بیان می‌کند. گروههای هزارگی از زمانی که مبارزه خود علیه روسها را آغاز کردند، نتوانستند از امکانات وسیع دنیای سرمای‌داری، چین و کشورهای اسلامی به نفع خود بهره‌جویند و تنها با جمهوری اسلامی ایران رابطه داشتند. علاوه بر فقدان افراد آشنا با مسائل بین‌المللی، پیوند مذهبی شیعیان افغانستان با ایران، گروههای شیعی را به‌سوی ایران سوق داد. در تعیین سیاست خارجی گروههای شیعی، تنها عامل مذهب نقش بازی می‌کرد. در زمانی که دنیای سرمایه‌داری و مخالف کمونیسم و کشورهای اسلامی در یک اتحاد طبیعی علیه شوروی قرار داشتند و هدف بیشتر اخراج روسها از افغانستان و جاوگیری از پیشروی آنها به سمت جنوب بود، استفاده از امکانات کشورهای مختلف مشروط به شرایط خاص نبود. اما هرچه به پایان عمر مارکسیست‌ها نزدیک می‌شویم، کشورهای حامی مجاهدین در برابر حزب وحدت حساسیت بخرج دادند. در رسانه‌های جمعی دنیا از حزب وحدت با پسوند توضیحی «مورد حمایت ایران» یاد می‌شد؛ عبارتی که در مورد حزب الله لبنان و برخی از گروههای اسلامی در خاورمیانه بکار می‌رود. در واقع این حساسیت کشورهای غربی، نسبت به شیعیان افغانستان نبود بلکه واکنشی بود در برابر افکار انقلابی در ایران. همین حساسیت از سوی احزاب سنی افغانستان نیز نشان داده شد.

از زمانی که حزب وحدت در کابل مستقر شد، یک دگرگونی در روابط خارجی حزب احساس گردید. به عبارت دیگر، حزب تلاش کرد که با کشورهای مختلف رابطه برقرار کند. شک نیست که شهید مزاری در احساس چنین نیازی، بر دیگران تقدم داشت. حزب وحدت وقتی متوجه امکانات عظیم سایر گروهها شد، به این نتیجه رسید که حزب وحدت نیز روابط خود را بر پایه واقعگرایی بنا سازد، تا بتواند از امکانات مختلف مادی و معنوی موجود در سراسر جهان بهره گیرد. البته این امر تحت‌تاثیر موقعیت جغرافیایی هزارجات و کابل نیز صورت گرفت؛ زیرا با درگیریهای حزب وحدت با دولت تاجیکان و گروه سیاف، در واقع امکان هرگونه تدارک تسلیحاتی حزب وحدت از سوی ایران از بین رفت، چون در حد فاصل ایران و هزاره‌ها نیروهای رهایی و سیاف قرار داشتند. بعلاوه جمهوری اسلامی ایران روابط دوستانه با دولت ربانی داشت و بیشتر در

جهت نزدیکی حزب وحدت با تاجیک‌ها تلاش می‌شد تا تدارک حزب وحدت.

طبق برخی از اطلاعات موجود، شهید مزاری تکیه بر منبع واحد را ناکافی تلقی کرده، در صدد ایجاد روابط دوستانه با کشورهای مختلف برآمد. برای کاستن از حملات تبلیغاتی کشورهای غربی و استفاده از زمینه‌های موجود برای رساندن پیام مظلومیت و خواسته‌های مردم به گوش دنیا و ایجاد ارتباط با سایر احزاب افغانستانی، تصحیح روابط خارجی

از سوی رهبران حزب قابل درک بود. از دید آگاهان به مسائل سیاسی نیز اعتماد، بر منبع واحد کاری خطرناک و شکننده است؛ زیرا کافی است که یک حزب حامی واحد خود را از دست بدهد و یا رابطه به سستی گراید و حزب دچار مشکل گردد. در همانحال، شهید مزاری خواهان حفظ ارتباط حزب با ایران بود و بارها در گفتگوهایش با خبرنگاران غربی از آن به عنوان یک امر طبیعی و ناگسستی یاد کرد. به نظر می‌رسد که حزب وحدت در این مورد، سیاست شهید مزاری را با شدت بیشتر دنبال کند.

نتیجه گیری

چنانکه اشاره شد، با پیدایی حزب وحدت تلاش برای سهمگیری در ساختار سیاسی افغانستان آغاز شد. حزب وحدت به رهبری شهید مزاری از استراتژی ائتلاف و اتحاد بهره جست. در سطح بین المللی به سوی ارتباط گسترده با کشورهای مختلف حرکت شد.

برجستگی شهید مزاری در این بود که از امکانات موجود برای دادخواهی و احقاق حقوق مردم خویش استفاده مناسب نمود. وی با اندیشه فعال و پویا، قاطعیت و پشتکار خویش دگرگونی عظیم در صحنه روابط ملیت ها پدید آورد؛ دگرگونی که ممکن بود دهها سال وقت گیرد. برداشت برخی از منابع داخلی و خارجی، مبنی بر اینکه شکست حزب وحدت در کابل ناشی از رفتار و سیاست های آقای مزاری بود، ناشیانه و ناآگاهانه است. به نظر می رسد که حزب وحدت با ورود به کابل دچار برخی اشتباهات جدی نظامی شد و انتقال شورای مرکزی حزب از بامیان خطای دیگری بود. این اشتباهات و برخی عوامل دیگر، با توجه به اینکه اقدامات جدی برای رفع و اصلاح آنها صورت نگرفت، در آینده موجودیت قدرتمندانه حزب وحدت را در کابل تهدید می کرد و به عبارت صریح تر حزب وحدت باید انتظار یک شکست را می کشید. اما افتخار آقای مزاری در این بود که این شکست را به تأخیر انداخت و در همان زمان اندک و در میان تمام مشکلات و کاشکنی های درونی و بیرونی، ملت خود را در جهان مطرح ساخت و از لحاظ روانی مردم خویش را در شرایطی قرار داد که امروز به کمتر از آنچه مزاری می خواست تن نمی دهند. اگر کسان دیگری رهبری حزب را برعهده می داشتند حزب بسیار زودتر از جایگاه خود سقوط میکرد و یا اگر حزب دیگری هم می بود چنین می شد. همانگونه که در آغاز ذکر شد، برداشت مردم بر این است که مزاری به آنها خدمت کرده است و این برداشت پس از رفتن او بیش از گذشته احساس می شد. پس از مزاری هزاره ها به سوی یک درونگرایی موقتی حرکت خواهند کرد؛ سهمگیری که لازم و ضروری است به استثنای شمال. هزاره ها با گام گذاشتن در راه او افق دید خود را نسبت به جهان گسترش خواهند داد.



یادداشت ها

۱. ر. ک، برایان ردهر [ویراستار] اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کاخی - اکبر افسری (انتشارات آگه، ۱۳۷۳)، ص ۹.

۲.

شهید مزاری می گفت: «تا بحال برای خودم چوکی نخواستم و بعد از این هم نخواهم خواست حتی نمی خواهم رئیس جمهور باشم ما فقط حق دیگران را می خواهیم و برای خودم مطرح نیست و در آینده ثابت خواهد شد که هیچ نوع پست را قبول نخواهم کرد البته برای حقوق مردم هزاره و شیعه در کابل و در پهلوی دیگران اگر حقی برای شان قایل نشوند مبارزه می کنم». بنگرید به مصاحبه ایشان با هفته نامه کابل، قسمت دوم، در «هفته نامه وحدت»، شماره مسلسل ۱۱۱، ۱۳۷۲/۵/۲۸.

۳.

در این مورد بنگرید به گزارش دید و بازدیدها و ملاقات ایشان با گروه های مختلف مردم و نمایندگان هزاره های مقیم کشورهای دیگر در شماره های مختلف هفته نامه وحدت. همچنین به: «سخنرانی استاد زاهدی» چاپ شده در هفته نامه وحدت، شماره ۱۳۷، ۱۳۷۳/۳/۲۶ و شعارهای آوارگان افغانی در ایران و پاکستان در محافل مختلف.

۴.

نگاه کنید به «پیام آقای حکمتیار، به مناسبت شهادت استاد مزاری» طبع شده در نشریه «امروز ما»، شماره ۳، ۵ حمل ۱۳۷۴، ص ۴.

۵.

«سخنرانی استاد مزاری در جشن میلاد علی (ع)»، چاپ شده در هفته نامه وحدت، شماره مسلسل ۲-۸۱، ۱۳۷۱/۱۱/۸، ص ۲.

۶.

در این مورد نگاه کنید به: کلوی جی هالستی، سمت گیری های سیاست خارجی و نقش های ملی، ترجمه مسعود طارم سری، در مجله سیاست خارجی، شماره ۱، سال سوم، فروردین - خرداد ۱۳۶۸، ص ۶۳؛ دکتر عبدالملی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل (تهران، سمت، ۱۳۷۰)، ص ۱۶۳ و آثار دیگر. استاد مزاری در مصاحبه ای با آژانس خبری ایتالیا (۱۳۷۱/۹/۲۵) درباره اهداف حزب وحدت می گوید: «هدف ما

۷.

تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می خواهیم ستم های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه ای بوجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیتهای افغانستان تامین [گردد] ... خواست ما تامین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است ما حقوق ملیتهای محروم را می خواهیم و از آن دفاع می کنیم» بنگرید به خبرنامه وحدت - کابل، شماره ۷۳، ۱۳۷۱/۹/۲۶.

۸.

«سخنرانی استاد مزاری در جشن میلاد علی (ع)».

۹.

همانجا.

۱۰. همانجا.
۱۱. مصاحبه استاد مزاری با خبرگزاری ایران، طبع شده در خبرنامه وحدت - کابل، شماره ۱۰۰، ۲۸، جد ۱۳۷۱. ایشان در گفتگویی با رادیو - تلویزیون ایران، دلیل مخالفت گروههای اسلامی با حکومت ربانی را چنین بیان می‌کند: «عمده‌ترین علت اختلاف سیاسی و مخالفت احزاب اسلامی با حکومت ربانی، انحصارطلبی و قدرت‌طلبی جنون‌آمیز دستگاه ربانی است و آنها هنوز درک نکرده‌اند که بازور نمی‌شود بر مردم افغانستان حکومت کرد.» چاپ شده در خبرنامه وحدت - کابل، ۲، حوت ۱۳۷۱.
۱۲. مصاحبه استاد مزاری با روزنامه «ام‌ال‌فک» فرانسه، طبع در خبرنامه وحدت - کابل، شماره ۱۶۰، اول ثور ۱۳۷۲. استاد مزاری در روزهای بعدی همان ماه در سخنرانی خود می‌گوید: «... ما مدت ۲۵۰ سال باوری را که داشتیم، قضیه افشار و چنداول روشن می‌کنند که این باورها هم اشتباه است. آن باور این است که ما در طول ۲۵۰ سال باور داشتیم که ظلمی را که فقط یک خاندان جاه‌طلب بالای مردم ما می‌کرد تعمیم می‌دادیم و فکر می‌کردیم همه پشتونها بالای ما ظالم کرده و ظالم می‌کنند و مادر آینده آن وقت به حق و حقوق خود می‌رسیم که در کنار فارسی زبانها باشیم و از فارسی زبانها دفاع کنیم با اینها هم سنگر و هم موضع باشیم در حق و حقوق خود می‌رسیم. قضیه افشار و چنداول این باور را هم باطل کرد، خط بطلان کشید... اینجاست که [باید] در باورهای گذشته خود تجدید نظر بکنیم. باید با واقعیت‌ها و حقیقت‌های جامعه برخورد کنیم و از این درس بگیریم». رک به سخنرانی استاد مزاری در روز اعدام خائنین افشار، چاپ شده در هفته‌نامه وحدت، ۲۸ دلو ۱۳۷۲.
۱۳. جنرال مجید در دیدار با استاد مزاری در تاریخ ۱۳۷۲/۳/۱۸ می‌گوید: «جنبش ملی - اسلامی افغانستان هیچگاه تلاش‌های حزب وحدت اسلامی در مشروعیت بخشیدن به جنبش ملی - اسلامی و مطرح نمودن آن در سطح کشور و جهان را فراموش نمی‌کند. نیروهای جنبش ملی - اسلامی خود را از متحدین طبیعی و غیرقابل انفکاک حزب وحدت اسلامی می‌داند.» نگاه کنید به هفته‌نامه وحدت، شماره ۱۰۲، ۲۷ - جوزای ۱۳۷۲.
۱۴. گفتگوی استاد مزاری با روزنامه رسالت، ۲۸ شهریور ۱۳۷۱.
۱۵. گزارش ملاقات جنرال عبدالرشید دوستم با استاد مزاری، چاپ در هفته‌نامه وحدت، شماره ۱۰۷، ۲۱ سرطان ۱۳۷۲، ص ۲.
۱۶. در یادداشت‌های روزانه نگارنده در تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۷۳ آمده است: «... امروز حزب اسلامی پایگاه مهم خود در چهارآسیاب را از دست داد و به سروبی عقب‌نشینی کرد. این پایگاه را طالبان و نیروهای احمدشاه مسعود متصرف شده‌اند. بدین ترتیب یکی از
- نیروهای جدی و تعیین‌کننده در طی ۱۵ سال جنگ، یعنی حزب حکمتیار، از جایگاه مهم خود کنار زده می‌شود. ... طالبان در داخل و خارج ابهت خاصی پیدا کرده‌اند، ولی واقعیت این است که آنها تاکنون با یک جنگ جدی روبرو نشده‌اند. اگر یک جنگ جدی بین آنها و دو نیروی مستقر در کابل صورت بگیرد، آن ابهت طالبان از بین خواهد رفت... به نظر می‌رسد که هرکدام - حزب وحدت و جمعیت - از ارتباط و مذاکره با طالبان دو هدف دارد: ۱ - جلوگیری از اتحاد طرف مقابل با طالبان. ۲ - ایجاد رویارویی بین طالبان و طرف دیگر. این امر باعث شده است که طالبان از موضع بالاتر با آنها صحبت کنند ... حزب وحدت ... اینک در کابل از سه طرف در محاصره نیروهای جمعیت و سیاف و از جنوب در محاصره طالبان قرار دارد.»
۱۷. ع. افسرده خاطر، نبرد هزاره‌ها در کابل (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱)، صص ۳۰ - ۲۹.
۱۸. ملیت‌های عمده افغانستان را از لحاظ هدف به دودسته می‌توان تقسیم کرد: ۱ - کل‌گرایان یا پشتونها و تاجیک‌ها. هدف اصلی آنها از مبارزه تسلط کامل بر کشور و تابع ساختن دیگر ملیت‌ها می‌باشد. حکومتی که مطابق با این هدف بوجود می‌آید، حکومت توتالیتر قومی خواهد بود. ۲ - تساوی طلبان؛ این دسته شامل ازبک‌ها و هزاره‌ها می‌شود که خواهان احترام به حقوق تمام اقلیت‌ها و ایجاد شرایط مساوی برای همه اتباع کشورند.
۱۹. زمانی که مارکسیست‌ها بر کابل حاکم بود، وضعیت مشابه امروز وجود داشت. یعنی تعدادی از هزاره‌های مارکسیست و یاکسانی که به نحوی از انحاء جزء دولت محسوب می‌شدند، با دولت همکاری داشتند؛ چنانکه امروز گروه حرکت اسلامی جزء دولت تاجیکان است و برخی از منشعبین از حزب وحدت نیز. تفاوت این دو دسته این است که هزاره‌های موجود در دولت کارمل و مخصوصاً دوره نجیب در برابر تصمیمات دولت وقت مبنی بر حملات سنگین به هزارجات حساسیت جدی از خود نشان می‌دادند و سعی می‌کردند که از انجام آن جلوگیری کنند، با آنکه از لحاظ هدف با هزاره‌های هزارجات که مخالف دولت بودند، در تضاد بودند (استاد دولتی که از افغانستان خارج شده است، این مطلب را تأیید می‌کند). اما سال گذشته گروه حرکت و منشعبین حزب وحدت، که در دولت ربانی بودند، در روزهای سخت غرب کابل تاجیک‌ها را به حمله به مناطق شیعه‌نشین ترغیب و تشویق می‌کردند.

۲۰. ممکن است برخی بگویند که اکنون نیز چند نفر از شیعیان در دولت ربانی وجود دارند. البته این درست است و حتی در زمان ظاهر شاه و داود نیز چند نفر هزاره در دولت بودند. اما خوانندگان آگاه به مسائل می‌دانند که قضیه از چه قرار است.
۲۱. برگرفته از مقاله منتشر نشده نگارنده با عنوان «حزب وحدت بایدها و نیایدها»، ۱۳۷۰/۱/۲۱، برگه‌های ۱۵-۱۲.
۲۲. همان، برگه ۱۱.
۲۳. خبرنگارانی که از کشورهای اروپایی و آمریکایی به کابل می‌آمدند و با آقای مزاری مصاحبه می‌کردند، پیوسته از رابطه حزب با ایران می‌پرسیدند. به مصاحبه‌های ایشان با خبرنگاران غربی، طبع در نشریات حزب وحدت مراجعه شود.

دیروز، امروز، فردا

(علی مظفری)

در تاریخ این سرزمین اقوام گوناگونی زندگی می‌کرده‌اند که هیچکدام قدمتی به پیشینه ملت ما نداشته‌اند و بالاجبار در ساختن تمدن و اختصاصات تاریخی و فرهنگی نیز به پای آنها نمی‌رسیده‌اند. آثار باستانی کشف شده در بامیان، سرخ کوتل و کرمان و بسیاری از آثار کشف نشده، که در دل این سرزمین خفته‌اند، نشانگر شکوه، عظمت و شکوفائی ماست. افتخار به بامیان باستانی افتخار به چند مغاره، و یا چند تا سنگ تراشیده شده نیست که افتخار به قدمت، اصالت و پیشینه تاریخی و فرهنگی دیروز ماست. این داستان همچنان ادامه می‌یابد، تا دیگر اقوام نیز به این سرزمین پا می‌گذارند و از این مرحله است که بخاطر زندگی در یک سرزمین با آنها نیز همداستان شدیم. و دستهای هم را به گرمی فشردیم، همدیگر را برادر خطاب کردیم و در برابر تجاوز بیگانه در یک سنگر جنگیدیم و به این ترتیب در ساختن تاریخ این سرزمین با هم نقش بازی کردیم.

در این زمان بود که دستهای مرموز شروع به تخریب نمود. برادری مان در هم شکست و بین اقوام فاصله افتاد. و سرنوشت‌شان جدا شد. برای سرکوب و محو دیگر اقوام باید یک قوم و از میان آنها حاکمانی انتخاب می‌شدند تا این نقش را ایفا نمایند. در این بده بستانها از جمله مردمانی که مقهور و مغضوب واقع شدند، ملت ما بود. در مرحله اول از سرزمینهایشان رانده شدند، نسل‌کشی، اسارت و محو فیزیکی آنها آغاز گشت. این امر تا جایی پیش رفت که بازارهای پیشاور، قندهار و ایران از بردگانی از ملت ما انباشته گشت. حتی یکی از راههای درآمد خزانه دولت بهای ما بود. در مرحله دوم محو تاریخی و فرهنگی آنها سرلوحه کار قرار گرفت. جوک معروف «امت مرحومه» آخوندهای این قوم شاید از همینجا ریشه گرفته باشد. امت مرحومه، امتی است که نه نقشی در سرنوشت‌شان دارند و نه فریادی برای دادخواهی. به این ترتیب ما عملاً در تاریخ میرانده شدیم.

از داستان زندگی انسانها تاریخ را ساخته‌اند. تاریخ آئینه‌ای است که داستان چگونگی تولد، رشد، بلوغ و شکوفائی و یا مرگ یک تمدن، یک قوم یا یک ملت در آن انعکاس می‌یابد. حال ما به عنوان انسانهایی که باید از داستان زندگی‌شان، تاریخ آنها ساخته شود، اگر بپذیریم که بصورت یک ملت در حال رشد و شکوفائی هستیم بالاجبار باید دیروز، امروز و فردایی داشته باشیم. بنابراین بدنیت نگاهی اگر چه بسیار گذرا به این سیر زمانی بیندیشیم.

دیروز ما:

برخی تحلیل‌گران معتقد هستند که افغانستان در کلیت خود هنوز به صورت یک ملت واحد در نیامده است. زیرا ویژگیهایی را که یک ملت داراست و وجود این ویژگیها سبب می‌شود که یک ملت شکل بگیرد، هنوز در این کشور بروز نکرده است. شاید بر این مدعا تاریخ پرفراز و نشیب این سرزمین است. در زمانهای گذشته هر قومی که بر این مملکت چیره می‌شدند با توجه به عصبیتهای ویژه خود سعی می‌کردند دیگر اقوام و ملیتها را نادیده بگیرند و در ساختن تاریخ حیات‌شان به آنها هیچ نقشی ندهند. بلکه بجای آنان بازیگران دیگری بیایند و نقش آنها را اگرچه ناپخته بازی کنند، و سپس از صحنه کنار روند. بدیهی است که چنین تاریخی شکنندگی بدور از واقعیتها و بدون ارزش جامعه‌شناختی است. شاید در این میان داستان قوم ما غم‌انگیزترین قصه‌ای باشد که تاریخ این سرزمین به یاد دارد. داستان قوم ما، داستان مردمانی است که کوشیدند تا به عنوان یک ملت ظهور کنند و بنای حیاتی را پایه‌ریزی نمایند که در آن حتی پوست چری، به‌ستم، از دهان مورچه‌ای گرفته نشود.

امروز ما:

پس از هم پاشیدن شالوده دیکتاتورهای جلااد رژیم‌های گذشته و روی کار آمدن مارکسیستها و تجاوز روسیه به افغانستان تمام ملیتهای افغانستان قیام علیه متجاوز را آغاز کردند. زیرا روسها کافر بودند و بیگانه و جنگ علیه کافران بیگانه برای ما مقدس بود و یک ارزش محسوب می‌شد. در این نبرد تاریخی نیز قوم ما اولین مردمانی بودند که جهاد را آغاز کردند. مردمی که هیچ نداشتند بادهستهای خالی قیام کردند. آنها برای تشکیل بیشتر در قالب سازمانها و احزاب قرار گرفتند. احزاب یکی پس از دیگری متولد شدند و هر کدام به سهم و توان خود در مبارزات رهایی بخش دوران جهاد شرکت جستند. بازار حزب سازی در بین تمام ملیتها تاجانی رونق گرفت که خود خطری محسوب می‌شد. زیرا این بار نیز همان دستهای مرموز فعال شدند. احزاب را شاخ به شاخ ساختند و اقوام را به جان هم انداختند. باز یاد شدن عمر دوران جهاد انگیزه های غیر خدائی نیز بیشتر در بین احزاب رسوخ کرد. انگیزه هایی که دیگر قداست گذشته را نداشتند. و ارزشهای بدست آمده دوران جهاد کم کم اوث می‌شد و رنگ می‌باخت. تضاد احزاب باعث شد که جنگهای خانمانسوز داخلی در سراسر افغانستان شدت بگیرد. و این امر رکود زمینه های سازندگی اقتصادی و فرهنگی را در پی داشت. این مرحله حساسی بود که گذر از آن به هوشیاری مضاعف پیشگامان نهضت نیاز داشت. مردانی که بتوانند قالب حزب، قومیت، منطقه، عنوان و مقام را در هم بشکنند و سخاوتمندانه در راه آرمان ملت گام بگذارند. و در صورت لزوم قربانی شوند. در این عصر پر تلاطم که زمزمه می‌شد در افغانستان هرگز ملتی بنام «هزاره وجود خارجی ندارد. و به این ترتیب علاوه بر اینکه جهاد و مبارزه ما علیه دشمن خارجی و استبداد داخلی زیر سوال می‌رفت، تلاش می‌شد در فردای پیروزی همانند گذشته هیچ نقشی در تعیین سرنوشت خود نداشته، ادعای هیچ حقی را در سر پیروانیم.

در این زمان بسیار حساس مردانی قهرمان و از میان این مردان، مردی ظهور کرد که یک منجی بود. او نه تنها منجی یک نسل بود که منجی یک تاریخ، یک فرهنگ، حتی منجی تمام سیلی خوردگان بود. مردی که دردی به بلندی تاریخ را در سینه و راهی به بلندی زمان را در پیش رو داشت. و گذر با این مسئولیت سنگین از این برهه حساس هوشیاری، جسارت و آینده نگری بسیاری را می‌طلبید. همین مرد با آینده نگری بسیار بجا، دریافت اگر بخواهد، قومی را که در تاریخ مرده است، حیات بخشد، و به آنها این خودباوری را بوجود آورد که آنها هم انسانند و مانند دیگر انسانهای این سرزمین حق حیات دارند و بالطبع حق برخورداری مساوی از امتیازات یک زندگی اجتماعی را، باید زمان را از دست ندهد. در این راستا، در حالیکه دیگر ملیتها از حد ائتلاف هفتگانه یک قدم پیشتر نرفته بودند، ملت ما یک گام جلوتر گذاشته و حزب

وحدت را بوجود آوردند. در پناه حزب وحدت تضادهای داخلی فروکش کرد و همه مصمم شدند به سازندگی دست یازند. از سوی دیگر باید جایی انتخاب می‌شد که این موفقیت بزرگ انعکاس برونی مناسبی داشته باشد. به این لحاظ کابل بهترین جا بود. در اینجا بود که شکوه، قدرت و توانائی این قوم را هم دیگر اقوام دیدند و هم جهانیان دریافتند که علیرغم برخی ادعاها نه تنها در افغانستان قوم هزاره وجود خارجی دارد، که قومی بسیار قدرتمند و تعیین کننده است. و دیدیم که در آن مدت کوتاه آوازه حزب وحدت روی تمام آنتهای دنیا رفت. مردمی که حتی نامشان برای دیگران شناخته شده نبود، بصورت مردمی قدرتمند مطرح شد. جنگهای تحمیلی و جنگهای انحصار طلبی یکی پس از دیگری علیه ملت ما بوجود آمد که از جهتی به نفع ما بود. زیرا اولاً توان و قدرت خود را دریافتیم و نوعی خودباوری در ما ایجاد شد. ثانیاً دیگران دریافتند که این قوم، کسانی نیستند که بتوان آنها را نادیده گرفت. همین عامل بود که حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و برخی از دیگر احزاب با هوشیاری تمام و قبل از دیگران، مسئله را درک کرده، دست برادری با ما دراز کردند.

پس از این خودباوری پی تاریخ و فرهنگ خود رفتیم، و دیدیم که جرقه هایی از دل خاکستر در حال جهش است و ملتی در حال تولد. ملتی که باروخ زخمی و تجربه تلخی در پشت سر، می‌خواست اینبار پیشاپیش دیگر ملیتها، آرمانشهری را بنا نهد که حق هیچ انسانی به ناحق گرفته نشود. این شعارها و اهداف بود که دیگر ملیتهای محروم نیز مارا پناه و بلندگوی دردهای خود دانستند و با ما احساس نزدیکی کردند. در این مبارزه دشوار بود که قهرمان ما «سمبل وحدت ملی» لقب یافت.

اکنون این سوال مطرح است که چرا این حرکت بزرگ و تاریخی پویایی خود را حفظ نکرد؟ در پاسخ شاید بتوان اینگونه توضیح داد که مبارزه ما هم مانند مبارزات تمام ملت های آزاده دنیا از آفات بدور نماند. این آفات در کنار دشمن خارجی مانند قارچهای سمی در میان ملت ما روئیدند. آنها برخی آگاهانه چون مزدور بودند و مغرض و برخی نا آگاهانه، شرایط حساس و تاریخی را درک نکرده، شروع به مسموم کردن فضای تنفس ما کردند. پس از ظهور این موجودات مزاحم یکبار دیگر زنگ خطر بصدا درآمد. اینبار خطر به مراتب شدیدتر از گذشته بود. و نه



و نفرت از برخی از جریانها، جناحها و اشخاص در بین مردم به این خاطر است که مصالح و منافع شخصی برای آنها مهمتر از مردم و سرنوشت آنهاست.

۳) درک درستی از شرایط زمانی داشته باشند:

در حالیکه کشورهای منطقه و نیز دیگر کشورهای ذینفع جهانی در تلاشند موقعیت خود را در افغانستان تثبیت نمایند، و در برخی موارد سیاستهای آنها با هم اصطکاک پیدا می کنند. هر کشور روی احزاب، جناحها و اشخاص ویژه ای سرمایه گذاری کرده اند. این کشورها، برخی در پی سیادت مادی و معنوی اند، برخی در پی مسخ اصالت ها، ارزشها و آرمانهای انقلاب اند و برخی نیز در پی منافع خود هستند و به افغانستان به عنوان یک شاهراه می نگرند. از سوی دیگر بخاطر سیاست های ویژه رژیم های گذشته، مردم از نعمت سواد و آگاهی محروم شدند و در پی آن انکشاف فکری نیز توسعه پیدا نکرد. به همین خاطر است که هنوز پس از ۱۶ سال مبارزه و انقلاب ملیتها و حتی رهبران آنها به این نتیجه نرسیده اند که زمان تبعیض، انحصار طلبی و استعمار گذشته است. در واقع در افغانستان هنوز قانون تنازع بقا حاکم است. با این شرایط آیا هرگز از خود پرسیده ایم که ما به کجا می رویم؟ راستی ما به کجا می رویم؟

والسلام

تنها خطر شکست حرکت عدالتخواهی که خدای انقراض کامل تهدیدمان می کرد. و اگر اینگونه می شد درفردها باید فسیل های ما را در زیر خاکها جستجو می کردند. در این زمان بود که نیاز به یک قربانی داشتیم. قربانی که بتواند تمامی انسانها را بهارزه درآورده، و پشکی باشد بر سر تمام وجدانهای بیدار. قربانی که خورش پاسدار بقای ملتی باشد که تازه تولد یافته است. و این قربانی قهرمان ترین این مملکت بود. خون او حقانیت راهش را ثابت نمود و بدینسان سیلی شد و در رگهای میلیونها انسان آزاده جاری گشت. و به این ترتیب خون او کارساز تر از فریادش گشت.

و اما فردای ما:

اگر ما ملتی باشیم که بتوانیم شرایط را بخوبی درک کنیم، باید گذشته را چراغ راه آینده خود سازیم. و بگوئیم که دراییم در پی چه چیزی هستیم. و راههای رسیدن به آن کدام است. فقط در این صورت است که می توانیم ادعا کنیم در دراز مدت پیروزییم. بنابراین یک ملت پیروز و سربلند ملتی است که ویژگیهای زیر را درک کرده، لمس نماید:

۱) دوست شناس و دشمن شناس باشد:

دشمنان خارجی و آفات داخلی هر جامعه پویا، همیشه در پی نابودی، انقراض و یا مسخ آن جامعه است. هوشیاری و دشمن شناسی مردمان آن جامعه ها سبب می شود دشمن واقعی نه دشمنان موهوم که سیاستمداران برای سرگرم کردن مردم می ترانند، به اهداف پلیدشان دست نیابند. این است که ما هم به عنوان یک جامعه زنده باید برای خود ملاک تشخیص و معیارهایی داشته باشیم تا دشمن و حتی دوستان خود را با آن محک بزنیم. چه بسا جامعه هایی که سعی نکردند دشمن را از دوست بازشناسند، دشمن با اسم و رسم و شکل و قیافه دوست در بین آنها نفوذ کرده، آن جامعه را از درون پوسانده اند.

۲) نفع و ضرر و به عبارت دیگر مصلحت خویش را

تشخیص دهد:

در این شرایط بسیار حساس که ترازوی قدرت و سیاست هر روز به نفع یکی می چربد، هوشیاری و آینده نگری باعث می شود که مردم ناخود آگاه به دامهایی که دشمن فراروی آنها گسترده است گرفتار نشوند. در حرکت سرنوشت ساز مردم ما هم تمام حرفها، شعارها، موضع گیری ها و عکس العملها باید به گونه ای باشد که نفع مردم در آن لحاظ شود. و این امر برای رهبران حزب وحدت واجب تر می نماید. استاد مزاری قهرمان شهید عدالتخواهی در دل مردم جای داشت. علت این محبوبیت این بود که تمام کارها، موضع گیریها و حرفهایش برای مردم بود. در هرجایی که منافع مردم مطرح بود او اولین نفر بود. و ایشارگرترین آنها. در تاریخ اثبات شده است همیشه خطای پیروز است که در پی آر. انهای مردم باشد. علت انزجار

«باز دیشب تبری رفت به باغ کل سرخ»

شاعران امروز برخلاف اسلافشان از نزدیک شدن به مقوله‌های مدحی و شخصی به شدت پرهیز می‌کنند و گاه راه افراط می‌پیمایند اگر چند از آنسوی بام افتادنها نیز مشاهده شده است. باید ریشه این امر را به گذشته از مسائل سیاسی اجتماعی بفرنج این روزگار - در باورهای محتاط و طبع‌های مایل به آزادی جوانان این زمانه جستجو کرد. اما با وجود این وقتی واقعه جانشکار شهادت استاد عبدالعلی مزاری پیش آمد دیدیم که شاعران نیز مانند توده‌های مردم به میدان آمدند و بدون کدام ملاحظه و معامله حرف دلشان را سرودند که حرف دل مردمشان بود. به طوری که در مدت کوتاهی وجود تعداد زیادی از مرثیه‌هایی که در سوک آن قائد شهید سروده شده بود احساس می‌شد و نهادی را می‌طلبید که آنها را یکجا به نشر بپردازد. بنیاد فرهنگی کاتب اینک تعدادی از این سوگنامه‌ها را گردآورده است که به روان آسمانی استاد شهید و مردم رنج‌دیده خود تقدیم می‌کند. اما پرداختن جامع و در خور به همه این آثار خود مجال فراختر و مال و منال بیشتری را می‌طلبد که فعلاً در اختیار ما نیست.

والسلام

«ناموس من و شما تفنگ است»

به احترام سالار شهید قبیله:

استاد مزاری و یارانش

(سیدنادر احمدی)

فانوس بدست باد ماندم

ما کشته صد «شغاد» ماندم

ما زخم ز دست خویش خوردیم

خون از دل ریش ریش خوردیم

دیو سیاهی چراغ را کشت

پرورده دست باغ را کشت



با مرگ دهان تیغ را بست

یک ایل شهید دست در دست

سرهای بلند کوه مانند

تعقیر هر آنچه کوه کردند

پرورده دست باغ بودند

خوردند همیشه نان لبخند

جان در کف غیرتش سپردند

شیران گرسنه پای دربند

با کشته کربلا و افشار

خوردند عجب ز ریشه پیوند

تا بام بلند آسمانها

آوازه نام خود رساندند

می گفت که این چنین سیاوش

بگذاشته سر به پای سوگند

مردی که به عشق خونها داد

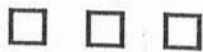
نام گل سرخ را صفا داد

تا بیشه پراز سوار ماند

تا معرکه بی قرار ماند

چون مادر دل پریش منشین

در چله مرگ خویش منشین



ای کوه عجب مدار ازین قوم

رفته است یکی سوار ازین قوم

گرچه سرما تنور درد است

ای کوه! مگو که قحط مرد است

این دل نه به مخته خوی کرده!

با خشم تو، گفتگوی کرده

خشمی که رفیق کار و زار است

پرورده دست ذوالفقار است

ای کوه! مگو که رفت یاران

تا بیشه پراست از سواران



ای گرده نام و ننگ، ای مرد!

بی تو چه کند تفنگ، ای مرد!

ای ترس رمیده از غرورت

خورشیدن خجالت از حضورت

بی تو چه کند به سینه این عشق

این سر - سر پرز کینه - این عشق

هنگامه گیر و دار برگرد!

ای مرد به کار و زار برگرد!

حمل ۱۳۷۴ - مشهد

او زایر رنج قوم خود بود

در دانه گنج قوم خود بود

تا خنگ سره، سوار می شد

هنگامه کار و زار می شد

چون کوه، همی نشست برزین

آن مالک شرزه روز صفین

سالار شهید و یار این قوم

منظومه اعتبار این قوم

سر شوخ ترین عقاب این کوه

تصویر خطر به قاب این کوه



ای قوم به سوگ در نشسته

چون تیغ به راه سر نشسته

چون موج کشیده گردن از خشم

در سینه تنور روشن از خشم

تا هست سری به روی گردن

در خود بدمید عزم آهن

خیزید هلاکه وقت تنگ است

ناموس من و شما تفنگ است

تنها نه تفنگ مرد مانده است

کز معرکه یک نبرد مانده است

برخیز هلا و سخت برخیز

زانسان که شوی درخت برخیز

تا اسب تو سرکش است، برخیز

و آن سینه پراش است، برخیز

شی که برف به گل‌های قریه می‌بارید
پراز درخت شدی تابایستی ای مرد

نمای خستگی‌ات در تمام قریه شکفت
و هیچ کوچه نپرسید کیستی ای مرد

به خون نشسته تمامی قریه مان اینک
که قریه دار تویی و تو نیستی ای مرد



هنوز هم اثر آخرین تهاجم هست
هنوز هم اثر زخمی تبسم هست

هنوز نام تو، تاب و توان مردان است
هنوز گام تو در آسمان مردان است

حدیث درد تو را پاره پاره خواهم گفت
و زخم‌های تو را باستاره خواهم گفت

نشسته‌ام به عزایت نشسته‌ام در خون
و بغض‌های گلو را شکسته‌ام در خون

بگو چگونه نگریم زی تو بودنها
و دل چگونه نبندم به این سرودنها

سلام بر تو سلامی چو گریه خون آلود
و مثل سرخ‌ترین گریه‌ها جنون آلود

سلام بر تو که آیین‌دار ما بودی
نشان سبزترین بهار ما بودی

بلند شو ز شب پر ستاره حرف بزن
بلند شو بدن پاره پاره حرف بزن

میان این همه دشنه میان این همه درد
بلند شو به جواب سلام مان ای مرد



سوک سرود ۱۱

(سیدرضا محمدی)

دوباره درد گرفته سراغ قوم مرا
شکسته‌اند خدایا چراغ قوم مرا

صدای شعله‌ور تازیانه گل کرده
و زخم‌های ستم روی شانه گل کرده



هلا دلاور قریه، هلا دلاور قوم
هلا یگانه ترین یگانه یاور قوم

تو که به غربت گلها گریستی ای مرد
و در غریب‌ترین لحظه زیستی ای مرد

گذشتی از عطش دشت با بئی موهوم
و کس نگفت به دنبال چیستی ای مرد

کجایی آی ...

سیدرضا محمدی

دلم بسان درخت شکسته در باران
به سوگ چشم تو تنها نشسته در باران

پس از عروج تو از قریه، می روند اینک
کیوتران، همگی دسته دسته در باران

کجایی آی دلاورترین قریه ما
که قریه بی تو، پر از خون نشسته در باران

بین، بین که پس از تو چقدر شرم آور
تمام دهکده از هم گسسته در باران



بلی به سوگ تو تنها نشسته است اینک
دلم بسان درخت شکسته در باران

مشهد ۱۳۷۳/۱۲/۲۶



«عزا»

(سیدمحمد رضا محمدی)

«سوگواران را بجال بازدید و دید نیست»
پس برو برگرد عیدا، قوم مارا عید نیست

قریه دار قریه مان، زخمی ترین احساس مان
آنکه پراز مهربانی بود و می خندید نیست

این بهاران نیست، می دانم من این را خوب خوب
چون بهاران بی درخت و سبزه و خورشید نیست

رنگ و روی آسمان رفته است می فهمید هان
آسمان می میرد و در این خبر تردید نیست

ما عزا داریم با رخت عزا کی می توان
عید بر پا داشت، آری قوم مارا عید نیست

اول بهار ۱۳۷۴

از سینه اقیانوس برخاست

(احمد رضایی)

از سینه اقیانوس برخاست

— از جوشش مردم —

همخانه شد با موج، حادثه را فهمید
طوفان را نفس کشید
باز به بازوی کوه راه آمد
آسمان را آبی اندیشید
و در باورش خورشید

هنگام غروب
همیشه سرخ بود.

«فریاد هزار زخم»

(سید میر حسین مهدوی)

زمستان آمد و طوفان گرفت و آب تنهاماند
و قومی از نژاد روشن مهتاب تنهاماند

زمین چرخید و آتش تاروپود عشق را سوزاند
علی در برزخی از فتنه‌های شوم تنها ماند

صنی از دشنه‌های تیز آمد و بروی ما
و جمعی نابرا در نیز آمد و بروی ما

یزید و شمر و نسل مرحب آمد در نبردها
و خیل نابرا در هم شب آمد در نبرد ما

و پیاپی که محکم با علی بستیم در آن شب
که در طوفان وحشت با علی هستیم در آن شب

برای پاسداری از عدالت یا علی گفتیم
و درد خویش را در تیره شبها با علی گفتیم

شب که از زمین و آسمان هم سنگ می‌آمد
به چشم قوم ما تسلیم و سازش ننگ می‌آمد

و در حجم زمین تشنه‌مان تادید می‌آمد
فقط یک مرد یک اسطوره بی‌تردید می‌آمد

شکوه شرقی‌اش را آبهای تشنه می‌فهمید
نگاه روشنش، مهتابهای تشنه می‌فهمید

میان خفتگان یک سوره از اسلام می‌آورد
برای تشنگان از روشنی پیغام می‌آورد

تمام صخره‌ها با ردّ پایش آشنا بودند
درختان، برگها، گل با صدایش آشنا بودند

تمام قامتش را در مصیبت زیست با مردم
کسی که سیل خونس از خدا جاریست تا مردم



شکوه و عزّت ما کم کمک بیدار می‌آمد
اگر چه سیلی از ترفندها در کار می‌آمد

شب آمد نعره‌های شوم پیچیدن گرفت از دشت
شعاری سخت نامفهوم پیچیدن گرفت از دشت

ابوسفیانی از آن سوی صحرا درد می‌آورد
برای عده‌ای هم سکه‌های زرد می‌آورد

زمستان آمد و طوفان گرفت و آسمان لرزید
و ایمان گروهی زیر برف آب و نان لرزید

ابوسفیان نشست و آنها را گِل نمود و رفت
و عهد نشکن یک قوم را باطل نمود و رفت

یکی هم با تمام هستیش ایمان به نان آورد
برای مرگ ما از طاق کسری ریسمان آورد

و جمعی نابرا در با گروه باد پیوستند
بهشتی دیده آمد در صف شداد پیوستند

سرودند از صفا و سادگی، بیهوده می‌گفتند
مردان زر از افتادگی بیهوده می‌گفتند

برادرهای نااهل آمدند بسیار پیوستند
شب آهسته گگ با قاتل افشار پیوستند

سپاه مرحب آن شب طعنه و دشنام می‌دادند
برای نابرا درهای ما پیغام می‌دادند

برادرهای نااهل آمدند بسیار خندیدند
بسوی قاتلان عصمت افشار خندیدند

دل مردم اگر در آتش غرود تَف می‌زد
کسی هم در عزای مردم افشار کف می‌زد



زمستان آمد و طوفان گرفت و آسمان لرزید
و ایمان گروهی زیر برف آب و نان لرزید

ابوسفیانی از آن سوی صحرا درد می آورد
برای عده‌ای هم سکه‌های زرد می آورد

ابوسفیان نشست و آب‌ها را گیل نمود و رفت
و عهد نشکن یک قوم را باطل نمود و رفت



کسی هم در صف ما ایستاد و خویش را گم کرد
و یک ورد عجیبی خواند و با شیطان تفاهم کرد

شبی که بوی زردسکه‌ها از کوچه می آمد
بروی سکه‌های زرد و نورانی تیمم کرد

و در یک فرصت سنجیده از مردم شکایت کرد
به سوی صاحبان قدرت و چوکی تبسم کرد

تمام عشق خود را در بهای نان دنیا داد
به روی پای شب خم گشت، پشتش را به مردم کرد

زمستان می وزید و چشمه‌ها بسیار، یخ می بست
گلوی عاشقان بر رشته‌های دار یخ می بست

ابوسفیانی از آن سوی صحرا درد می آورد
برای عده‌ای هم سکه‌های زرد می آورد

زمستان آمد و طوفان گرفت و آسمان لرزید
و ایمان گروهی زیر برف و آب و نان لرزید

سرانجام آسمان چرخید و آتش در زمین پیچید
و بوی نان نیامد سفره‌شان در شوق نان پوسید

خدا شداد را از عرصه خواهد برد ای مردم
کسی که عشق را افسرد خواهد مرد ای مردم

تمام ناکسان که عشو می فرمود خواهد رفت
و از اجسادشان بر آسمانها دود خواهد رفت

خدا با ماست دریا تا ابد تنها نخواهد ماند
و این دریای زهرآلود هم دریا نخواهد ماند

زمستان می رود براستخوانها درد می ماند
به روی عزت ما ننگ یک نامرد می ماند

قم - زمستان ۱۳۷۳



ما طنین ذوالفقار حیدریم

اسداله وفائی - ۱۳۷۴/۲/۱

«تقدیم به شهید مزاری عزیز»

«رجعت خورشید»

(عبدالشکور نظری)

غرور آسمانی دارم امشب
به دل زخم نهانی دارم امشب

به سوگ رجعت خونین خورشید
دو چشم خونفشانی دارم امشب



«بیا صاحب زمان»

ای امید جهان آرزوها
شی از آسمان آرزوها

تبسم بر کویر قلبها کن
بیا صاحب زمان آرزوها

رفت آن خورشید تابان شرف
غرق در ایمان گرفته سر بکف
پرکشید از دشت خاک آلود رفت
از میان آتش نمرود رفت
دست‌ها یکباره طوفانی شدند
غرق در حسرت به پیشانی زدند
وا مصیبت دشنه دیو پلید
از تعصب قلب امت را درید
وامصیبت خواب ما تعبیر شد
آن معا این چنی تفسیر شد
بار دیگر زخم شاریدن گرفت
تیغ کینه باز باریدن گرفت
وای بردستی که پیمان راشکست
حرمت و آئین قرآن را شکست



بعد ازین ما خون تکلم می‌کنیم
شعله آتش تبسم می‌کنیم
رگ رگ ما در فشار غیرت است
نسل ما در انفجار غیرت است
مرگ صد سال است هم آغوش ماست
ریسمان دار ما بر دوش ماست
خون پیر ما تلاطم می‌کند
خشم قوم ما تهاجم می‌کند
پیر ما رقصید غرق در حضور
مرگ را نوشید در اوج غرور
عرصه جولان شیران تنگ نیست
شیر در زنجیر بودن تنگ نیست
ما مزاری زادگان صفدریم
ما طنین ذوالفقار حیدریم
با خبر این دشت طوفان می‌شود
غرق تیغ و خنجرستان می‌شود



درسوک مردان آهن

(سید ابراهیم مرتضوی)

چه سخت است باور غم که فردا
نمی آید از کوه، خورشید بالا

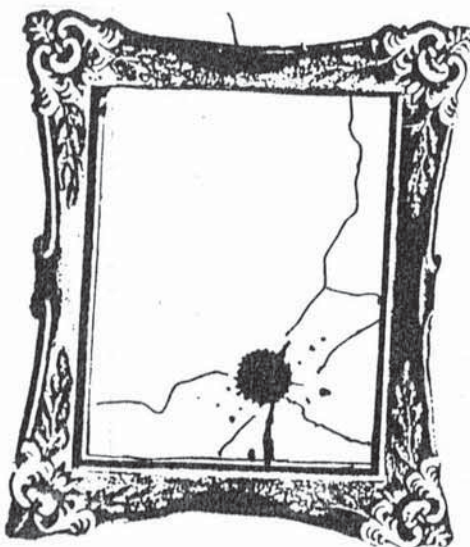
بیا باید یاران که با هم بگیریم
چو ابر بهاری بر این خشک صحرا

بسوزیم در سوگ مردی از آهن
که یک عمر سرکرد، بادرده تنها

بسوزیم در سوگ مردی که می خواست
بر این دشت جویی کشاند ز دریا

در این قحط سالی، ز مردان برنو
خدایا نماندست، جز اسب تنها

مشهد - زمستان ۱۳۷۳



بعد سیاوش

(محمد حسن حسین زاده)

هم سفر برخیز و بشکن چله افسوس را
از زمین برگیر تیغ و پرچم و فانوس را

ای نمای سرخ و سبز هفت ایوان غریب
در غرور خود بسوزان جرئت ناقوس را

صبح در پیش است و هنگام طلوع از پشت تو
از فروغ خود بسوزان سایه کابوس را

گرچه در هر سوی چشمان تو ای شرقی ترین
ماه را می بینم و دستان اقیانوس را

باز هم عین شراری باید از آتش شکفت
باید از آتش که تا معنی کند ققنوس را

پهلوان! بعد سیاوش باید از هم بگسلیم
بگسلیم اندیشه مغشوش کیکاووس را

دست تو پیوند یاران و انارستان ماست
پس رها کن باغهای سرزمین طوس را

ج-ت-و...

(محمد حسین محمدی)

بی تو مهتاب تاریک آینه تاریک
بی تو اینجا دل صبح بی کینه تاریک

بی تو هر گوشه از شب چراغان درد است
ای پدر بی تو این راه دیرینه تاریک

بی تو ای آسمان، زنبق کوه پژمرد
بی تو خورشید یک ظهر آدینه تاریک

تا تو بودی زمین سبز بود آسمان سرخ روتر
تا تو رفتی زمان تیره شد گوشه سینه تاریک



یا علی دست امداد مولایت تو
باز محراب تاریک، آینه تاریک

مشهد - زمستان ۱۳۷۳

چون بر سرکور خود خنالم؟ (سیدابوطالب مظفری)

خندید کسی سر مزارش
باید که نشست سوگوارش
خندید به شب که راه پیدا است
آنک سحر و پگاه پیدا است
ماه شب عید دیده ام من
یعنی که به حق رسیده ام من
پایانه راه دورم اینجا است
موسایم و کوه طورم اینجا است

□ □ □

ای پیر به کام دل رسیده
پیغمبر آسمان ندیده
ای تیغ اسیر زنگ مانده
در قید غلاف و رنگ مانده
دلشاد مشو برین براده
ای غیرت ذوالفقار زاده
با کام عدو تفنگ مشکن
پشت و دل مرد جنگ مشکن
از اوج مترس پرمینداز
در روز هجا سپر مینداز
چون زاغ بدین لجن میامیز
شاهین شو و روبه آسمان خیز
این دگر از صدف برآمد
این چشمه دگر ز کف برآمد
این رود دگر به بند ناید
این باد به صد کمد ناید
این کوه دگر زجا نیفتد
این قوم دگر زپا نیفتد

□ □ □

ای پیر، تمام در داین نیست
پایان چنان نبرد این نیست
هر خانه نه کعبه امان است
هر لقمه نه در خور دهان است
هر قیله نه از سر سجود است
هر جا نه مقام بذل و جود است
هر شعله نه جلوه گاه یار است
شاید که ز چشم دیو دود است

□ □ □

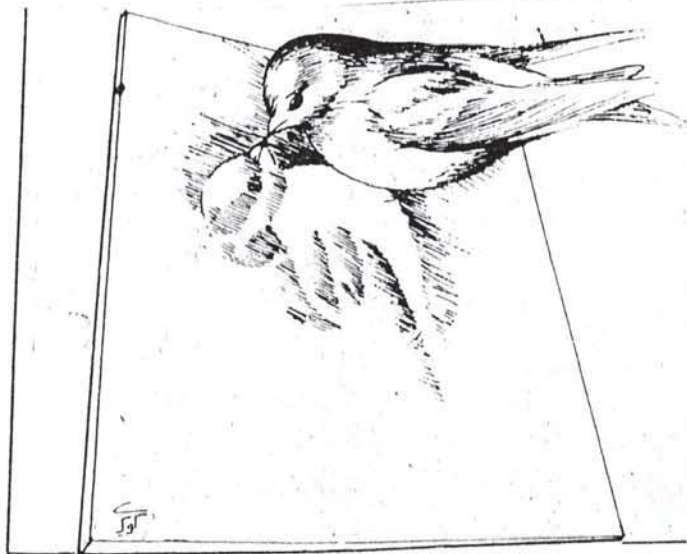
اینک نه سری نه سایه بانی
سنگی و به راه کاروانی
از پویش عشق پس فتاده
چون رهروی از نفس فتاده
دندان پی کینه نیش کرده
بالیل و تبار خویش کرده
سنگی شده بر جبین امت
چون مار در آستین امت
ماره نه به خویش می سپاریم
بر توسن حکم او سواریم
گر تیر نهنندمان کهانیم
گر تیر زنندمان نشانیم
ماره سپر و رسیدن از اوست
ما چشم و مجال دیدن از اوست
مارا سرکسب آب و گل نیست
گل باعث انبساط دل نیست

□ □ □

من مرکز آسیای دردم
جز دور مدار غم نگردم
گر غم نبود ز غصه ریشم
من کشته گیر و دار خویشم
طاووس اسیر پرو بلم
چون بر سرگور خود ننالم
با خود ستم سترگ کردم
خون خوردم و غم بزرگ کردم
بردید و گرسنگی کشیدم
خوردید و به پای گرگ کردم
اینک نه بران سرم که بودم
آن طرفه دلاورم که بودم
با باد شما ز جانجنبم
آن شاخ تناورم که بودم
دل بسته مشرب ولیم
من شیعه مرتضی علیم

مشهد مقدس

۱۱ بی ۱۳۷۳/۱۲/۲۰



که می توانست غیر حیدر

(محمد بشیر رحیمی)

در آن عطش زار، غیر ناچو که می توانست قد طراز د
حسین بود آن که سرکشی کرد و خیمه در دشت کربلا زد

گذشتن از سخت سیری از هر که راحت اندیش، بر نیاید
کسی به جز سیل می تواند که سینه بر سنگ و صخره، یازد؟

کرخت فطرت ندارد انگیزه گرایش به درد مردم
که سنگ حتی از آتشی در درون خود هم، نمی گذازد

جوانه تیغ بر نشانیدن نیاید از دست بید هرگز
غرور عباس باید آن را که پرچم شعله بر فرازد

به موج آتش زدن برونست از کف عافیت مشیت
که می توانست غیر حیدر که باره بر عبدود بتازد؟

کسی در آن مرگ ریز، یک جرأت آفتابی نکرد خود را
حسین بود آنکه سرکشی کرد و خیمه در دشت کربلا زد



ملم درد کهنه غریبی!

(احمد رضایی) - محلی

می نخشیدم تو قد آسمو می گشتی

شانه دشانه تو قد کو می گشتی

چشم از تو قد خو مدعی بود

دایم قد خیل بیدار و می گشتی

دَدل تو درد زخم کهنه رش بود

سینه لاله از اربو می گشتی

خون او چهره دیدی از زخم دلو

که پای لوچ پس در مو می گشتی

ملم درد کهنه غریبی!

پس دل دل او گارو می گشتی

دگوره هوشه از دیوی که بور بود

تو پتشی قد تفنگ، شولو می گشتی

منه مردم خو، خود کاه موگوفتی

رقم کو منه دو شمو می گشتی

بیامورزه خدا بندای توره حیف!

بودی کشکی سر مردو می گشتی

مرد کوه

سید محمد علوی

هر طرف نخ کنی یک مشکل و یک درد بزرگ

مرد کوه گم شده جای شی دوسه نامرد بزرگ

دیونه خوش و خندو که «برنو» خوده آو و نان کده

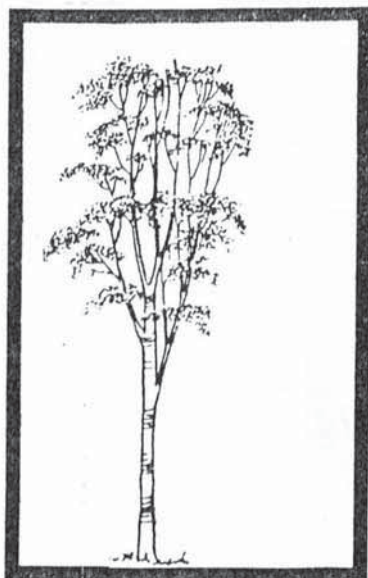
بیل که تی پای شود روز ناورد بزرگ

کم کمک بهارمیه خانه پُر از گل موشه باز

تیرشوه دخیر اگه. ای چله سرد بزرگ

شو دراز استه ولی همیشگی نبوده هیچ

روز روشنی میه و قدخیر شی یک مرد بزرگ



دریای از حماسه عبدالرحیم جعفری

دریایی از حماسه به جای نشسته ماند
زنجیرهای داغ غمت ناگسسته ماند

دراز دحام سنگ چو آینه‌ات شکست
نامت به یمن آینه بندان خجسته ماند

دیدم میان کوچه دلتنگی ام ترا
کز یاد روی ناب تو دها شکسته ماند

پابر نسیم، صبحگاهان رفته‌ای ولی
فریادهای نارس صدنای خسته ماند

از آن هجوم سلسله دیدم که پر زدی
و آهوی ما ز قید اسارت نرسته ماند

ای لفظ پر طراوت باغ حماسه ! آه
دریایی از حماسه به جای نشسته ماند

خونی که از میان ما مثل رود رفت محمد شریف سعیدی

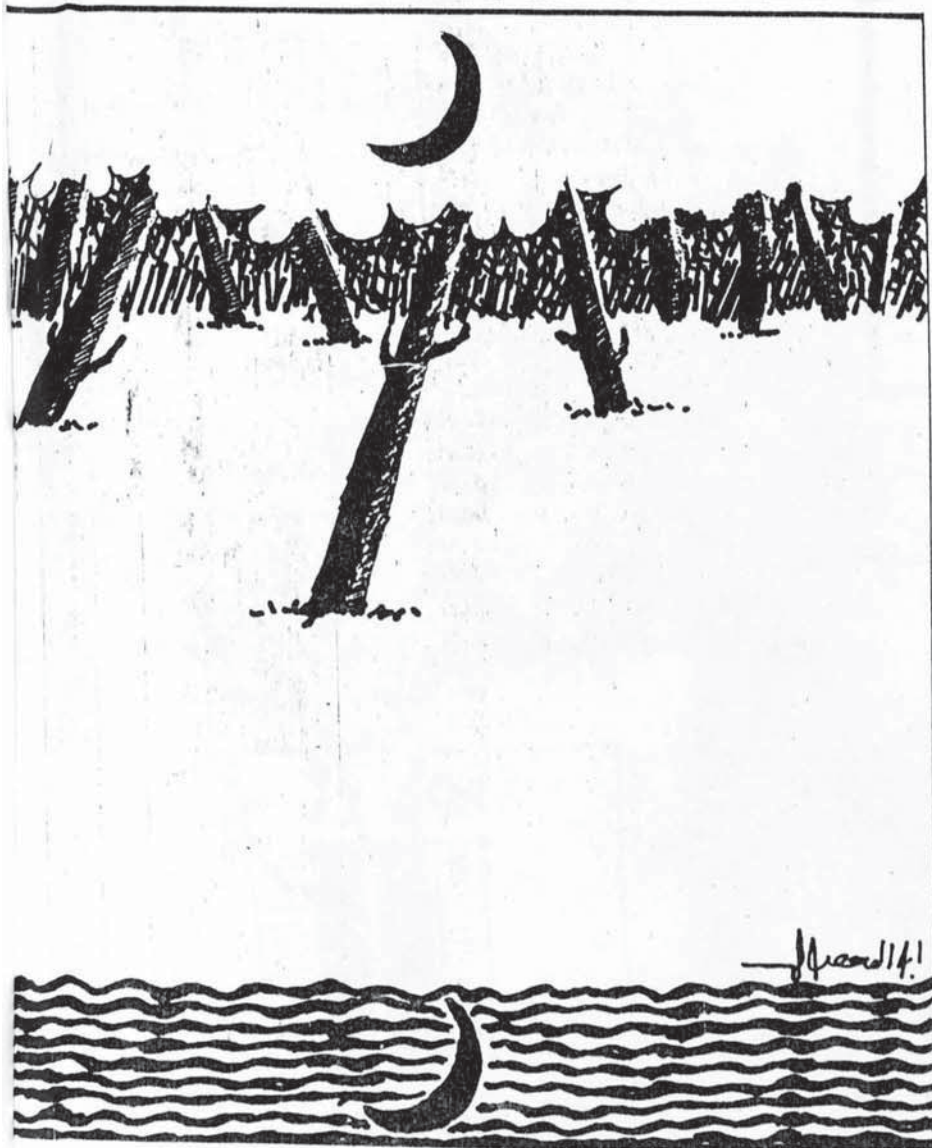
آن باشه^(۱) رفت گرچه ازین بیشه زود رفت
بالی به وسعت همه عالم کشور رفت
پشمینه پوش مرد کهنسال رنجبر
اندوه باستانی ما را سرود رفت
هنگامه گشودن دستان بسته است
روزی که دستهای شما بسته بود رفت
از حلق غنچه‌های به آتش کشیده است
خونی که از میانه ما مثل رود رفت
برخاست گردباد سیاه از زمین سرخ
صد بخیه چشم زخم مرا وانمود رفت
مرداب ماند و تیرگی تلخ و ساکتش
باران سرود بودن خود را سرود رفت
زان آتشی که سوخت تن نخل پیر را
خواهد به چشم دشمن آن نخل دود رفت



«تقدیم به امام قبیله ریسمان به دوش»

«کل سرخ»

(محمود جعفری)



انفجار سیاه و سنگ تلخ
خون و غروب آینه
برف
برف
برف
برف
چهار گره سخت
ریسمان «افشار»

کشیده می شود
زنگوله ها
گریه های سخت خروسان
بامداد پرپر می زند
آینه را بین !
آی قصر بلند خواب !
موریانه ها آمده اند
درختان عصا نمی شوند
دستان ما چقدر خاموش است !
در شب ستاره و آب
تندر و باد
و رکوع زرد جنگل آرام
این شتران آهن و بار
«جوالی»

ریسمان افشار

کشیده می شود

تازیانه های سیر
چشمان گدا
جاده های سرد
و نوازشی که نیست
تنها

در بیابان

خیابان بی سرنوشت

دریای پائیزی سرگردان

زخم سرخ آینه
آه، آسمان چه فشرده می شود
در غم «گل سرخ»
و صحرا، چه پرتیش می لرزد
وقتی تنها با اشک

شسته می شود

قم - حمل ۱۳۷۴

و یا مردانه بالا رفت

(مقداد صالحی)

نخستین بار در آتش که دیدم سخت رنگین بود
پرو بالش پر از خون بود، تنها بود و غمگین بود

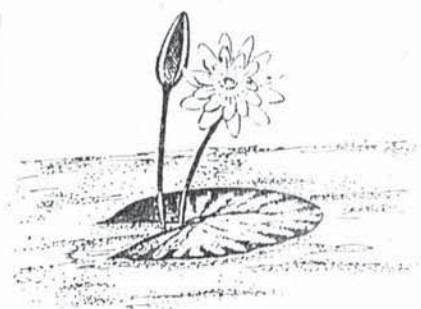
تمام وسعت اندیشه هام نوش حاش باد
که با صد خرمن گندم به آدم بسکه بدبین بود

به خاطر دارم آن روزی که مرغی در هوا گم شد
همیشه سر به زیر اما، هماره اسب او زین بود

چنان در آتش احساس، چشم مهربانی داشت
که از شبهنم به خود بالید، از خورشید آذین بود

دگر در باور خاکستریان آفتابی نیست
شما مردم که دلهاتان پراز دشنام و نفرین بود

بدون او نمی دانم که باغمها چه باید کرد؟
... و یا مردانه بالا رفت، یا نامرد پایین بود



تفنگ و سنگر

(محمد نعیم کمالی)

کنار صخره های سرد و سنگین
تفنگ و سنگرت ماندست غمگین
پدر دامان کوهساران میهن
دگر از خون پاکت گشته رنگین

« هزاره جات »

(محمد تقی اکبری)

های های کیست در هجوم هایهوی بی شمار
اینکه گم شده ست در هیاهوی گلوی بی شمار

اشک می فشانی و شمار اختران کهکشانی
باز خوشه خوشه میل می کند به سوی بی شمار

لخته لخته خون مخته های تلخ تو چکیده است
در دهان باده نوش این همه سبوی بی شمار

گردباد می شوند و وحشیانه چرخ می زنند
گرد بی پناهی تو، این ستیزه جوی بی شمار

نعلش پاره پاره ترا کشیده، می برند، آه
روی خار، خیل خشمگین و گرم پوی بی شمار

دسته سیاه جامگان سوگوار، سوختند
زیر آبشار شعله بار تار موی بی شمار

در هزار و یک شب سکوت، شرح شرحه شرحه ات
می کشد زبانه بر زبان قصه گوی بی شمار

در میان نای بینوای من شهید می شود
نینوایی از سرود و شعر و آرزوی بی شمار

می تپی چه زار، ای هزاره پاره! «ای هزاره جات»!
از هزاره تا هزاره در هزار توی بی شمار



برای قائد شهید، عبدالعلی مزاری
بهانه ققنوس

(سید محمد ضیاء قاسمی)

تا این نگاه، شعله فانوس می شود
با آفتاب چشم تو مانوس می شود

باز از گلویت آینه پرواز می دهی
صد جلوه، پر فشانی طاووس می شود

تا صبح، روی عاشقات رقص می کند
خورشید پشت پلک تو محبوس می شود

ابری به معبد آمده، سجاده در دلش
احرام بسته جلوه قدوس می شود

□ □ □

تنها در این حضور خروسان بی محل
شب با اذان صبح تو مایوس می شود

بگذار یک غزل زخم آتش به نام تو
خاکستری بهانه ققنوس می شود

آخرین خشم

(عبدالحکیم رضائی)

در این آشفته‌گی بر جانهادم من سر خود را
به چندین آسمان آتش سپردم شهپر خود را
دریغ از شیبه اسبی که از مرگم بر آشوبد
ویا نه‌ری که بفشانم در آن خاکستر خود را
در این بیمی که از آئینه افتادست بر چشمم
خدایا و ارهان این آخرین پیغمبر خود را
بیا ای آخرین خشم مقدس فرصت تنگ است
و تیغم تیزکن تا پس بگیرم سنگر خود را

تقدیم به سیدالشهداء وطن
وقتی تلاطم نمودی

(عبدالخالق شکیب)

دیروز مارا تو سرشار از کشت گندم نمودی
لبریز امیدواری، غرق تبسم نمودی

با دست‌هایی که می ریخت خورشید و ماه و ستاره
دنیا بی از سرفرازی تقدیم مردم نمودی

از هر دم ذوالفقارت در دشت خون لاله روئید
بی باک این جاده را فتح تا خوان هفتم نمودی

دریای آتش فشان و اقیانوس بیکرانه!
چشم حسودان ندیدند وقتی تلاطم نمودی

کنج شایکان

(غلام علی جوادی)

دل تو وسعت یک آسمان داشت
گل دستت بهار بی خزان داشت

تو رفتی آفتابا، لیک خفاش
در آن شب جشن خردی در نهان داشت

هر آنچه کاشتی در دشت میهن
به خط سبزه اهدافت، عیان داشت

دل تو یک چمن، یک باغ سرسبز
که بر هر شاخه، گنج شایگان داشت

تو بودی کز نگاهت، باغ گل داد
دو دستت جویباری، ارمغان داشت

مشهد ۱۳۷۳

گزارشی از شب
شعری که به مناسبت
شهادت اسطوره جهاد
و مقاومت، استاد شهید
مزاری و یاران
باوفایش در شهر
مقدس قم برگزار
گردید.

«هزار حنجره فریاد»

شعر صدای رسای جامعه است و زبان سرخ دردهای اجتماع. شعر عکس العمل روح است در برابر حوادث و رخدادهای مهم سیاسی - اجتماعی. شعر بازتاب اندیشه‌های یک ملت است و شاعر شریک آلام و رنجهای مردم و فریادگر مصایب آنها و شاعر متعهد، شاعری است که دردهای مردم خود را با زبان فنیخ و چهره زیبا برای آیندگان بیان نمایند و آن را جاودانه سازد. و نیز در قبال حوادث سیاسی، اجتماعی کشور خویش موضع گیری داشته باشد و از خود واکنش نشان دهد. از این رو، انجمن شاعران متعهد انقلاب اسلامی افغانستان - قم به مناسبت شهادت پرچمدار بزرگ عدالت، استاد شهید مزاری و یاران صدیقش، شب شعری با عنوان «هزار حنجره فریاد» در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۶ در قم برگزار کردند تا احساسات خویش را در برابر این فاجعه عظیم انسانی به نمایش بگذارند که شرح آنرا از نظر می‌گذرانید:

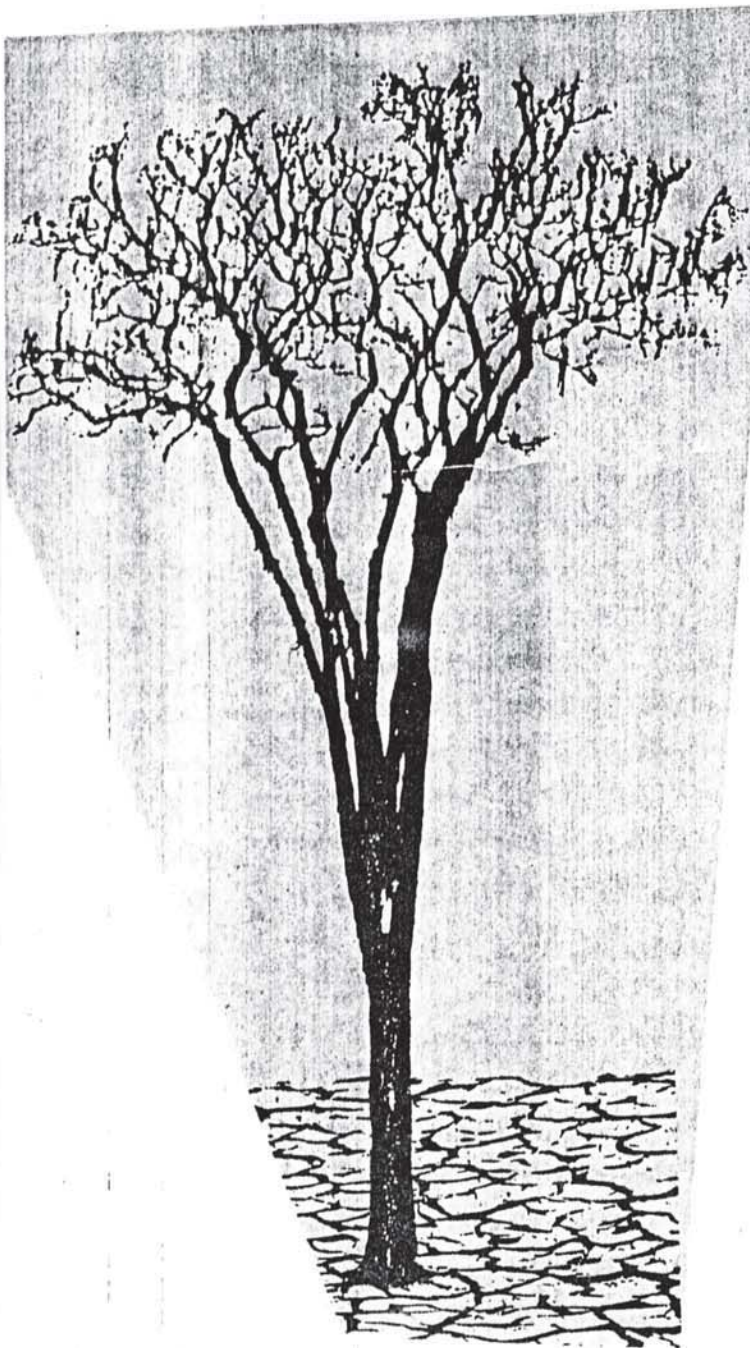
احضاتی از اذان مغرب گذشته است، سالن، معاو از جمعیت است. چهار سمت سالن با پارچه‌های سیاه و عکس‌هایی از آن قهرمان ساده پوش ملی، پوشانده شده. روبروی ما عنوان «شب شعر هزار حنجره فریاد» با سرخ‌ترین و گویاترین زبان، رنجهای بی‌ایان ملت مظلوم و شاعران مهاجر را فریاد می‌کند. سالن چهره ناله و ماتم به خود گرفته است. همه سر به زانو، غم نهاده و در انتظار شکستن بغض‌های خویش، در آینه طلوع اولین سخن نشسته‌اند.

عطر آسمانی قرآن در فضا می‌پیچد و آهنگ خوش وحی توسط برادر شفق به جانها آرامش می‌بخشد. محمداهدی اکبری مقاله زیبایی خویش را در سوگ آن رهبر مظلوم و امام قبیله ریسمان به دوش قرائت می‌کند. سپس سید فاضل محجوب - اولین شاعر برنامه - پشت تریبون می‌رود و دردهای خویش را به شکوه می‌نشیند. محمد نجف عالمی یکی از شاعرانی است که برای شعرخوانی دعوت می‌شود و او چنین می‌خواند:

کبوتر رفت و بر بامی نیامد
ز کابل هیچ پیغامی نیامد

دلی باخون غم آغشته دارم
خبر از صلح و آرامی نیامد

شاعر بعدی حمید مبشر است که در عزای بابۀ بزرگ، غمهایش را



می‌گرید و بانوای غم آلودش چشمان ما را نم می‌زند. محمدظاهر احمدی از اصفهان آمده تا همصدا با شاعران دیگر سرود فراق را زمزمه نماید. محمود جعفری، سوز نفس را در دو بیت چشم خود آه می‌کشد:

دو چشمم مثل ابری سوگواره
سرشک از دیدگانم بی‌قراره

برای غربت و مظلومی او
همیشه خاطر م‌سوی «مزاره»

ذاکر حسین ارشاد، جان زبان را به خون سرخ آفتاب پالایش می‌بخشد. شوکت علی محمدی برای شعرخوانی دعوت می‌شود. سپس محمد مهدی مهدوی پشت تربیون قرار می‌گیرد و خون نامه فراق را به ماتم می‌نشیند:

همان مرد خاکی، همان مرد ساده
بلی ساده‌تر از همه در اهالی

همان کس که دیشب اذان سحر داد
و بیدار شد چشمه‌های زلالی

عبدالشکور نظری از شاعران مهمانی است که از اصفهان آمده تا در رجعت سرخ آفتاب، آسمان چشمانش را بارانی بسازد:
غرور آسمانی دارم امشب
به دل زخم نهانی دارم امشب

به سوگ رجعت خونین خورشید
دو چشم خون‌فشانی دارم امشب

محمد صادق فضیلت و محمد علی حسینی، از شاعران دیگر این برنامه‌اند که در فقدان آن فقید سعید، شعرهای خویش را به‌مرثیه می‌نشینند. نوبت به مقداد صالحی می‌رسد. او نیز متأثر از این حوادث، زخم خادارش را چنین شکوفا می‌سازد:

نخستین بار در آتش که دیدم سخت رنگین بود
پروبالش پر از خون بود، تنها بود و غمگین بود

بدون او نمی‌دانم که باغمها چه باید کرد؟
... و یا مردانه بالا رفت، یا نامرد پایین بود

عبدالخالق شکیب - مهمان دیگری از اصفهان - احساس پاک خویش را تبار خون آفتاب می‌کند.

دیروز ما را تو سرشار از کشت گندم نمودی
لبریز امیدواری، غرق تبسم نمودی

با دست‌هایی که می‌ریخت خورشید و ماه و ستاره
دنیایی از سرفرازی تقدیم نمودی

محمد حکیم نظری پشت تربیون دعوت می‌شود و داغ دلش را به

سراش می‌گیرد.

آخرین شاعر، سید میرحسین مهدوی - مجری برنامه - است که خون دل مجروح خویش را در جام شعر می‌ریزد و بر کویر سوخته قلبها می‌باشد تا شاید سنگ‌ها نیز برخیزند:

و در حجم زمین تشنه‌مان تا دید می‌آمد
فقط یک مرد، یک اسطوره بی‌تردید می‌آمد

میان خفتگان یک سوره از اسلام می‌آورد
برای تشنگان از روشنی پیغام می‌آورد

تمام قامتش را در مصیبت زیست با مردم
کسی که سیل خونس از خدا جاری است تا مردم

هنوز شاعران زیادی در انتظارند تا شعرهای خودشان را بخوانند و دردهای‌شان را فریاد کنند؛ اما کمی وقت مجال نمی‌دهد و حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای فیاض به ایراد سخن می‌پردازد.
مجلس آخر می‌شود و انبوهی از مردم داغدار و عاشقان «گل سرخ» با خاطر محزون و دل آشفته از «سائلن قدس» خارج می‌شوند و می‌روند تا در غربت و تنهایی، یتیمی خویش را به غم و ماتم نشینند.

والسلام - قم
محمود جعفری

✓ مقاله ها :

بخش دوم

آخرین حربۀ دشمن (صادق افضلی)



زمانی ادعا شد که این اقلیت فقط ۳٪ جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهد و به منظور تفرقه افکنی در صفوف مردم شیعه، افرادی معلوم الحال را به عنوان نماینده این مردم، سهم دولت انحصارگرایانه، نمودند.

بعد نظامی:

همزمان با تلاشهای سیاسی، به منظور حذف مردم شیعه، حملات نظامی نیز آغاز شد، در کابل گروههای مختلف، به بهانه‌های مختلف قومی، نژادی و گروهی اما با انگیزه واحد، جنگهای سنگین و پرتلفاتی را بر مردم ما تحمیل کردند و هریک از قرار نوبت زورخودشان را آزمودند. تاجانی که به تعبیر استاد مزاری شهید: «هیچ نیرویی در کابل باقی نماند که حداقل یکبار با حزب وحدت و مردم شیعه، وارد کار و زار سنگین نظامی نشده باشد».

در نهایت تمامی این توطئه‌ها و جنگها بر اثر اتخاذ سیاستهای درست

حزب وحدت اسلامی که بر بنیان درک درست توده مردم شیعه از واقعیتها و تلاش پیشگامان دلسوز نهضت تشیع در افغانستان، شکل یافت؛ نه تنها به کشمکشهای درونی جامعه شیعه خاتمه داد؛ که با انجام بخشیدن به نیروی مشتت و تجزیه شده شیعه آن را به قدرتی فعال و تعیین کننده در کشور تبدیل کرد. نهضت تشیع که سهم چشمگیر و افتخارات جهادی شان از طرف دیگران مورد انکار قرار گرفته بود، با شکل جدید خویش و سامان دادن به نیروهای جهادی - رزمی خود، زمینه سقوط دولت را در صفحات شمال از طریق جذب ژنرالها و قوماندانهای دولتی، فراهم ساخت. و علی رغم خواست دیگران حضور قدرتمند خودش را در صحنه‌های نظامی و سیاسی افغانستان تثبیت نمود. سپس با ارائه طرحهای واقع بینانه و عملی چون: تشکیل دولت عبوری از نیروهای غیر درگیر در جنگ، مذاکرات چهارجانبه، طرح شورای عالی هماهنگی جهاد و...، توجه محافل صاحب‌خواه بین‌المللی و منطقه‌ای و نیروهای واقع بین داخلی را جلب نمود. بدین ترتیب مردم شیعه در سایه شکل - زبوی و رهبری خردمندانۀ خود، به عنوان یکی از طرفهای عمده در صحنه سیاسی - نظامی کشور مطرح شدند.

ظهور نیرومند حزب وحدت به عنوان تجلی اراده مردم شیعه و سمبل وجودی ملت هزاره، به میزانی که مردم مارا در مورد امکان دست یافتن به آرمان ملی شان - که رهایی ملیتهای محروم، شکستن طلسم انحصارگرایی و حاکمیت عدالت اجتماعی بود - امیدوارتر ساخت، به همان میزان مایه تشویش و نگرانی دشمنان خارجی و رقبای تنگ نظر داخلی مردم شیعه و هزاره شد و با افزایش توانمندیها و کارآئیهای تشکیلات مردم شیعه تلاشهای دشمنان نیز شدت یافت. به منظور جاوگیری از رشد و بالندگی مردم ما، گروههای متجانس و نامتجانس گوناگونی گرد هم آمدند و در ابعادی که ذیلاً ذکر می‌شود، وارد صحنه جنگ تمام عیار علیه مردم ما شدند.

بعد سیاسی:

اولین گامی که در این زمینه برداشته شد، نادیده گرفتن شیعیان در ترکیب دولت موقت بود. در گردهم آیی احزاب، در پیشاور که زیر نفوذ وهابیت و استخبارات پاکستان دایر گشت و به توافق روی تشکیل دولت موقت منجر شد، کوچکترین سهمی برای شیعیان در ترکیب دولت موقت در نظر گرفته نشد. و این در حالی بود که قبلاً نماینده رسمی احزاب پیشاور نشین در ارتباط با شیعیان و میزان سهم آنان در ساختار سیاسی کشور، با نمایندگانی شیعی به توافق رسیده و موافقت نامه رسمی امضاء کرده بود.

بهر حال سیاست حذف و نادیده انگاشتن حضور فیزیکی شیعیان به شکلهای متفاوتی ادامه یافت. گاه موجودیت شیعیان اساساً انکار شد و

و معقول مسئولین حزب وحدت و پایداری بر صلابت نیروهای مردمی و قوای مسلح غرب کابل، نقش بر آب و بی نتیجه گشت. تا آنجا که سیاستهای سنجیده شده رهبری تشیع در جهت شناساندن موقف صلح جویانه و استراتژی ثابت دفاعی خویش، سبب شد که بسیاری از نیروها و جناحهای واقع بین تر دست از جنگ و شرارت بردارند. بدین ترتیب چهره دشمنان مردم شیعه و حزب وحدت در ترکیب شوم، سیاف ربانی - مسعود آشکار گردید. مثلی که در مدت دو سال و اندی بطور مستقیم و غیر مستقیم بیش از ۲۰ جنگ و درگیری را بر مردم ما تحمیل کرد.

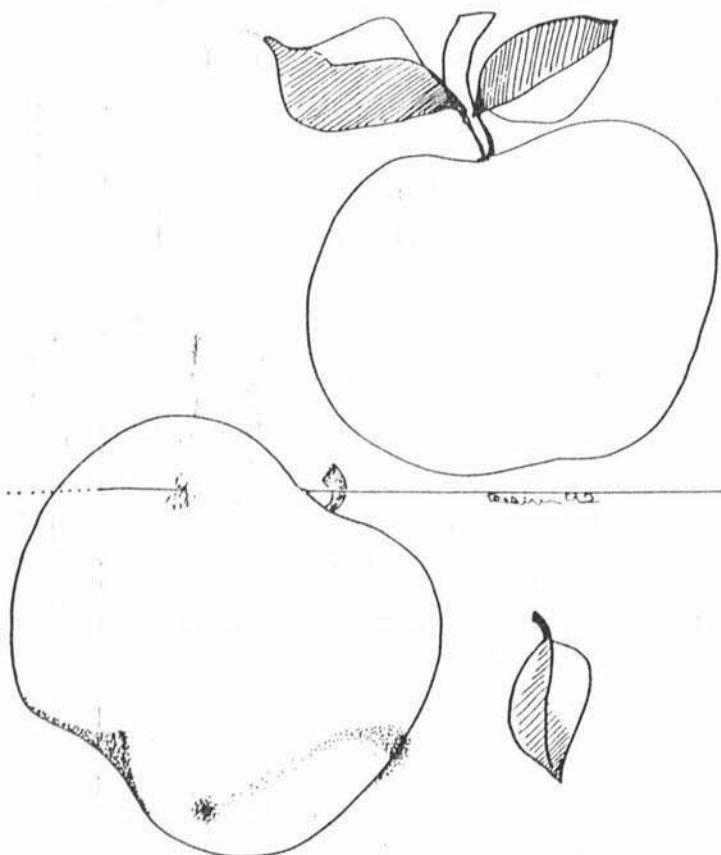
بعد تبلیغاتی:

همزمان با فشارهای سیاسی و تهاجمهای نظامی، دستگاه تبلیغاتی دشمنان کوشش بسیار کرد که حزب وحدت و مردم هزاره و شیعه را، افرادی خشن و بی رحم و جنگ طلب معرفی کند. و برای این منظور تا آنجا پیش رفت که عده ای از کودکان و زنان هزاره را مجبور کردند که در مصاحبه تلویزیونی، خودشان را مامور مسموم کردن مواد ارتزاقی شهر کابل معرفی کنند.

عملکرد صلح جویانه و استراتژی دفاعی رهبری مردم ما همانطوری که در بعد نظامی دشمن را به شکست مواجه کرد، در بعد تبلیغاتی نیز موفق از کار در آمد. برای بسیاری از مردم که - واداد افغانستان را بایدید باز می نگریستند، ثابت شد که حزب وحدت، گرچه در اکثر جنگهای کابل یک طرف درگیری بوده است اما جنگ طلب نیست. آغازگر جنگ نیست بلکه خواهان صلح و امنیت است. انتهی امنیتی که در سایه استقرار عدالت اجتماعی باشد.

خائنین ملی در خدمت دشمن:

وقتی که فشار از بیرون و نبرد رویاروی در تمام ابعادش به شکست انجامید استراتژی «رخنه» دراواویت قرار گرفت. وجود عناصر غیر مسئول و خائن در حزب وحدت زمینه مساعدی برای نفوذ دشمن در حزب وحدت بود. دشمن با تکیه بر امکانات غلبه مالی همپالکیها و با داران خارجیش و با استفاده از نقطه ضعفهای روحی و روانی اشخاص جاه طلب و عقده ای، توانست تا بالاترین کادرهای تشکیلاتی حزب وحدت (بعضی از اعضاء شورای مرکزی و شورای عالی نظارت) نفوذ کند و فاجعه افشار را بوجود آورد. شواهد عینی و مدارکی که بعدها در دسترس مردم قرار گرفت نشان می دهد که فاجعه افشار نخستین بخش از یک طرح گسترده بود که با همکاری خائنین ملی به منظور نابودی حزب وحدت به اجرا گذاشته شد و برخلاف آنچه که شایع است، معلوم شد که نقش خائنین ملی در این فاجعه محدود به فروختن چند سنگر و معامله ساده توسط چند قوماندان نبوده است. به دنبال فاجعه افشار مبالغ زیادی پول در اختیار خائنین ملی



قرار گرفت تا در جهت تخریب وحدت شیعه ها، هم در سطح تشکیلات حزب وحدت و هم در سطح مردم و مناطق شیعه نشین مخصوصاً هزاره جات، بکار گرفته شود.

اینست که می بینیم مدتی بعد تنشهای جناحی مایوس کننده در درون

جبهه نهضت شیعی و ملی ما چیز غریبی نیست. منتهی در نهضت ما نقش خیانت به چهره‌های موجه و عوام‌فریبی سپرده شده‌است که برای ذهنهای ساده و بی‌اطلاع از جریانهای سیاسی ممکن است قابل درک و تحلیل نباشد. اما برای کسانی که اجمالا در جریان تحولات سه سال اخیر کشور قرار دارند و به سرگذشت درونی جامعه تشیع و تشکیلات حزب وحدت، غیر مغرضانه می‌نگرند، جای تردید نیست که نقش این چهره‌های موجه، نقش ستون پنجم دشمن است. خائنین ملی چنان ضربه‌ای بر پیکره نهضت تشیع و آرمان ملی مردم ما وارد کرده‌اند که تا سالهای سال قابل جبران



حزب و تشنه‌های منطقه‌ای در مناطق مرکزی بروز می‌کند. سرانجام حادثه ۲۳ سنبله ازین راز پرده برداشت و خائنین ملی را از صف مردم جدا کرده، در زیر لوای دشمن و عاملین جنایات افشار و چند اول قرارداد.

خائنین ملی تنها در عرصه نظامی و سیاسی در خدمت دشمن ایفاء وظیفه نکرده‌اند و نمی‌کنند بلکه در تمام عرصه‌ها مجری اهداف شوم آنها هستند. می‌بینیم عاملین جنایت افشار و مسببین تخریب و کشتار سه ساله در کابل، هیچگاه نتوانستند خودشان را از ارتکاب آن تبرئه کنند اما خائنین ملی با وقاحت تمام بارها گناه را به گردن قربانیان آن جنایت یعنی خود مردم شیعه و مقام رهبری خردمند این مردم انداختند و صفحه تلویزیون ربانی و امواج رادیوی کابل هم مدت‌ها این یاهو سرانیهای بی‌بنیان را به خورد مردم داد. در شرایطی که جنگ ربانی - حکمتیار کابل را به یویرانی کشانده بود، همه می‌دانستند که طرفه‌های درگیر جنگ چه کسانی و چه گروه‌هایی هستند و می‌دیدند که حزب وحدت بی‌طرف است یکی از همین خائنین در مصاحبه‌اش به خبرنگار می‌گوید که: «مزاری، جنایتکار، مفسد و محارب است و تمام این فتنه‌ها زیر سر آقای مزاری و باندش هست» و از این قبیل سخنان که موجب حیرت و سردرگمی خبرنگار می‌شود.

این سخنان و تهمتها توسط چهره‌های دوست‌نما، علیه رهبری گفته می‌شد که تمام همتش بازگرداندن حقوق غصب شده ملیتهای محروم و ایجاد عدالت اجتماعی و درهم شکستن ظلم و استبداد و انحصارگرایی بود و در این راه تافدا کردن جان خود و نزدیکترین یارانش صادقانه به پیش رفت. و برضد مردمی گفته می‌شد که در طول جنگهای سه ساله اخیر کابل، دشمنانشان هم نمی‌توانند یک سند معتبر بر متجاوز بودنشان ارائه دهند. مردمی که به فرموده استاد شهید مزاری: «افتخار آن را دارند که تحت هیچ شرایطی به تجاوز نظامی دست نیازیده و همواره در حال دفاع از موجودیت خویش بوده‌اند».

عنصر خیانت و چهره معامله‌گری، درست به دلیل این که از خط مردم و منافع ملت جدا شده‌است و به عنوان ابزاری در خدمت دشمن مردم خود قرار گرفته است، می‌کوشد تا خود را چهره مردمی و مدافع آرمان ملت جلوه دهد. چه، تامین خواسته اساسی دشمن درگرو ایفاء مناسب همین نقش است. بنابراین طبیعی است که خائنین ملی، رسواترین اعمال خائنانه را با تظاهر به خیرخواهی و دلسوزی نسبت به مردم شیعه و هسته تشکیلاتی آنان مرتکب شوند. و وانمود کنند که دشمنی‌شان با استاد مزاری و ادارایان او، صرفاً از سر دلسوزی نسبت به ملت تشیع و مردم هزاره بوده و هست. سخن از نجات مردم هزاره و احقاق حقوق تشیع بگویند گرچه نقش واقعی‌شان بپاک سپردن آرمان شیعه و هزاره باشد. باتوجه به نقش تاریخی عنصر خیانت در نهضتها، بروز این پدیده در

نیست، نتیجه سالها تلاش و کوشش پی‌گیر صدیقترین فرزندان تشیع را بر باد داده و امید ملت هزاره را به یأس تبدیل کرده‌است. و این ضربه کمرشکنی است که جبران‌ش ممکن نیست مگر با خودیابی و خودآگاهی و عبرت‌آموزی از آنچه بر ما رفت.

نگاه نافذ هرگز از یاد من نرفت و در گوشه ذهنم جای بازکرد. سالها گذشت و دامنه فعالیت‌های استاد و همراهانشان گسترش یافت. در آن سالها گروه‌های بسیاری با تبلیغات، هیاهو و شعارهای داغ و گمراه کننده پا به میدان انقلاب گذاشتند. درگیریهای تلخ داخلی پیش آمد. گروه‌های مختلف در داخل با هم می‌جنگیدند و در خارج بر ضد هم دشمنی و دشنام بکار می‌بردند. برآستی که حقیقت در آن سالها در غباری از تهمت‌ها، دروغ‌ها، کینه‌ها و جنگ‌های روانی گم شده بود و مردم به دنبال گم‌شده‌شان در چنگ تندباد تظاهرها و عوام‌فریبی‌ها افتاده بودند.

در همان شرایط توفیق دست داد و با دوست دیگری به حضور استاد مزاری رسیدیم. با این نیت که در چنان‌جو تهمت آلود و مسموم، از نزدیک و بدون واسطه با حقیقت آشنا شویم. ایشان با روی باز ما را پذیرفتند و با بزرگواری جر و بحث‌های ما را تحمل کردند.

گفتم: آقای مزاری شما مخالف خان، مخالف سرمایه‌دار و نیز آتش افروز جنگ‌های داخلی هستید؟

استاد در یک صحبت صمیمی و مفصل نظریات خود را تشریح کردند. خلاصه آنچه به یادمان مانده این است:

«ما خان و سرمایه‌دار واقعی نداریم. در فرهنگ پشتون برای احترام و نوازش کسی او را خان می‌گویند و ما هم به آدم‌های بی‌چیز و بیچاره خان می‌گوئیم. خان واقعی بسیار کم داریم، سرمایه‌دار کم داریم. همان‌ها هم اگر دست از زورگوئی و استثمار مردم بردارند و به صف مردم و جهادی‌بایند، ما نه تنها مخالف آنها نیستیم که از آنها استقبال هم می‌کنیم. کاش ما چند سرمایه‌دار خوب می‌داشتیم و می‌توانستیم از سرمایه و امکانات آنها در جهاد بر ضد روسها استفاده کنیم. اما ما هیچ‌وقت و هیچ‌جا، خان و سرمایه‌دار و آدم‌های بدسابقه را مسئول حوزه و پایگاه و قوماندان و ... قرار نمی‌دهیم.»

درباره درگیریهای خانمان‌سوز داخلی توضیحات استاد ما را به این نتیجه رساند که در آن نزاعها دست‌هایی پیدا و پنهان بسیاری در کار بوده که با تبلیغات سوء خود حقیقت‌ها را وارونه جلوه می‌داده است.

استاد مزاری گفت: «ما در هیچ جایی جنگ را شروع نکردیم، دیگران بر ضد ما شروع کردند و ما مجبور بدفاع شدیم. در موارد دیگر، کسانی و گروه‌های دیگری درگیری داخلی داشتند که هیچگونه ارتباطی با ما نداشتند ولی چون نام ما بر سر زبان‌ها افتاده بود، به اسم ما تمام شد و علیه ما تبلیغ شد.»

در آن زمان انقلاب اسلامی ایران و شخصیت بزرگ و گرامی امام خمینی احساسات ما را در اختیار داشته و آثار شهید مطهری، جلال الدین فارسی، شهید صدر و دکتر شریعتی و ... ذهنمان را پرکرده بود، بحث را به مسائل فرهنگی کشانیدیم و استاد را زیر سوال بردیم که چرا فعالیت‌های

سز عظمت استاد شهید (سید اسحاق شجاعی)

اوایل سال ۱۳۶۰ بود. ما جوان بودیم و سرمان پر بود از احساس جوانی و شور انقلابی آن سالها - چه انقلاب اسلامی افغانستان و چه انقلاب اسلامی در ایران - با یکی از دوستان - که هر جا هست به سلامت باشد می‌خواستیم گذری و نظری داشته باشیم به گروه‌های تازه به میدان آمده جهادی و شخصیت‌های مبارز. از جمله به دیدن استاد شهید عبدالعلی مزاری رفتیم. در دفتر سازمان نصر در قم ایشان را پیدا کردیم. ما را به اتاقی راهنمایی کردند. وارد شدیم. پشت میز تحریر کوچکی، مردی نشسته بود، جوان و به کمال سنی رسیده با قد متوسط، چشمان پرفروغ، پیشانی بلند و ریش انبوه کوتاه شده. از جایش برخاست و با آن نگاه نافذ و تیزش ما را از نظر گذراند. چشمان سبز روشن داشت. با دوست آشنائی قبلی داشت. مرا نیز به ایشان معرفی کرد، احوال پرسید و نشستیم.

گوشی تلفن کنارش بود، یا زنگ می‌آمد و یا ایشان زنگ می‌زد. گوئی در تدارک محفلی برای بزرگداشت علامه شهید سید اسماعیل بلخی بودند. در تهران یا مشهد؟ درست یادمان نیست. ایشان مرتب به تهران و مشهد زنگ می‌زد و برنامه‌ها را هماهنگ می‌کرد و اصرار می‌ورزید که مجلس باشکوه برگزار شود. و من همانجا به ارادت ایشان به علامه شهید بلخی پی‌بردم. چند سال بعد که سمینار احزاب اسلامی در مشهد برای گرامی‌داشت علامه بلخی برگزار شد و در آن سمینار ایشان سخنرانی مفصلی کردند. بیشتر به عمق آن علاقه‌مندی اطلاع یافتیم. بویژه که خود استاد شهید در آن سخنرانی و در جاهای دیگر به میزان تاثیرپذیری خود در زندگی سیاسی - اجتماعی - فکری خویش، از علامه بلخی تاکید و تصریح می‌کنند. به‌خصوص در آن چند شب که مزاری، جوانی شیفته و عاشق در منزل خودشان میزبان بلخی بزرگ بوده و بلخی در پیشانی این جوان چیزهایی می‌دید که دیگران از دیدن آن عاجز بوده‌اند.

دربار ما با ایشان کوتاه بود و در حد آشنائی. اما آن چهره جذاب و

فرهنگی شما کند است؟ چرا شما به انقلاب معنوی و درونی کمتر بها می‌دهید؟ مگر انقلاب فرهنگی و دگرگونی در ارزشها، پیشتر و مهمتر از انقلاب نظامی و سیاسی نیست؟ و....

استاد مزاری به اندیشه‌های مجرد و احساسات پاک اما بدور از واقعیت‌های عینی جامعه ما خندیدند و گفت: «ما هم اول که مبارزه را شروع کردیم مثل شما فکر می‌کردیم. برای همین شرایط عضویت در تشکیلات خود را داشتن دیپلم یا لعمه در نظر گرفته بودیم اما وقتی به کابل و ولایات دیگر سفر کردیم فهمیدیم که از واقعیت بدور مانده‌ایم. مردم مدارس و تحصیلات‌شان کجا بود که دیپلم داشته باشند. لذا شرایط عضویت را تغییر دادیم.»

در ادامه صحبت، ایشان خاطره‌ای را نقل کردند:

«در همان سالهای اول انقلاب که ما هم انقلاب فرهنگی را اصل می‌دانستیم، فکر می‌کردیم با تغییر دادن باورهای مردم نیازی به دست‌گرفتن تفنگ نیست. اولین قدم ما این بود که در چند نقطه از ولایت باخ کتابخانه و حوزه علمیه تاسیس کردیم، درسها و بحث‌های اعتقادی و اخلاقی گذاشتیم و به کار خویش بسیار هم خوشحال بودیم اما گروهی که انقلاب را با کار نظامی آغاز کرده بود، یک شب ریخت و تمام کتاب‌خانه‌ها و مدارس ما را آتش زد و غارت کرد. خودمان فراری شدیم. کار آنها برای ما درسی شد که خط و مشی خود را تغییر دادیم و مجبور شدیم به کارهای نظامی اهمیت درجه یک قائل شویم.....»



در سالهای بعد با استاد شهید مزاری بیشتر آشنا شدم. هرگاه در ایران و به خصوص در مشهد حضور داشت بارها و بارها می‌دیدم و در محفل‌شان حضور می‌یافتم و چنانچه داخل افغانستان می‌بود باز هم حرکت‌ها و فعالیت‌هایش را با علاقه‌مندی دنبال می‌کردم. در این آشنائی‌ها و پیگیری‌ها، خصلت‌ها و ویژگی‌هایی را در ایشان دیدم که در هیچ‌کدام از شخصیت‌های سیاسی - جهادی نتوانستم پیدا کنم و یا این ویژگی‌ها در وجود آن مرد بزرگ به رشد و ظهور فوق‌العاده‌ای رسیده بود.

اکنون به برخی از آن ویژگی‌ها آن‌گونه که خودم دریافته‌ام اشاره می‌کنم:

(۱) قاطعیت انقلابی و قدرت روحی آن شهید بدون شک یک استثناء بود، درست همان ضعف و کمبودی که اکثر شخصیت‌های ما از آن رنج می‌برند. همین ضعف هم باعث می‌شود که اینان خود را در برابر هر کس و ناکسی بیازند و با کمترین مشکلی بلغزند و در برابر کمترین وسوسه یا زور تن به تسلیم بپسارند. اما شهید مزاری دارای شخصیت و روحیه بود و در برابر آدم‌های اسم و رسم‌دار هرگز خود را نمی‌باخت بلکه حتی به نوعی مقاومت کشیده می‌شد. مزاری به استقبال مشکلات می‌رفت و با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. آخرین سفر ایشان را از ایران همه به یاد داریم. برای رسیدن به پامیان راه فراه و هلمند را انتخاب کردند، با آن همه خطرات که

هم از ناحیه گروه‌های مجاهد نما و متعصب و هم از طرف دولت مرکزی در کمین بود و بسیاری از دوستان ایرانی و افغانی ایشان را منع کردند اما استاد مزاری تصمیم خودش را گرفته بود. با کاروان سنگینی که همراه داشت، چهل روز در مسیر ناپدید بود و کسی نمی‌دانست که ایشان زنده است یا نه. واقعیت این است که مزاری را خداوند مناسب با حال و هوا و شرایط دشوار افغانستان آفریده بود.

استاد شهید وقتی تصمیم می‌گرفت تا آن را به نهایت نمی‌رساند رها نمی‌کرد ممکن بود خیلی‌ها رنجیده خاطر شوند یا گرفتاری‌هایی بوجود بیاید ولی اینها آن روح محکم را از مسیر انتخابش باز نمی‌داشت. همین محکمی و استواری او که در شرایط کشور ما به خصوص در این سه سال بسیار لازم و ضروری بود، باعث شده بود که بعضی از دوستانش و یا آدم‌های بزدل و ترسو و یا کسانی که برداشت درستی از شرایط اجتماعی و سیاسی و نظامی کشور نداشتند و قاطعیت لازم او را درک نمی‌کردند، آن بزرگ را متهم به خودخواهی، قدرت‌طلبی یا استبداد به‌رای و امثال اینها که سزاوار خود و اقربان‌شان بود، می‌کردند. در حالیکه خطر کردن‌ها، استقبال از مشکلات و سختی‌ها، نوع لباس پوشیدن و غذا خوردن سه سال زیر باران موشک و توپ ماندن و سرانجام تقدیم کردن جان خود همگی دلیل بر آن است که او هرگز به فکر خود نبود. درد و غم و هدف او بالاتر از آن بود که اینان بتوانند با مغزهای کوچک، همت‌های پست و اهداف خودپرستانه خویش آن را درک نمایند.

(۲) با همه خشم و خشونت که استاد شهید در جایش از خود نشان می‌داد، از عاطفه سرشاری نیز برخوردار بود. احساس روشن و صفای دل و قلب نازک او را بارها در اشک‌هایی دیده بودیم که در مجالس روضه‌خوانی از دیدگان تیزبینش جاری می‌شد. استاد مدتی در جبهه کاکری بود. یک روز با جنازه یکی از یارانش - سیدبزرگواری از قندهار - به مشهد آمد. وقتی با پدر پیر و صبور و نورانی شهید عطایی روبرو شد، سیل اشک گونه‌های آفتاب سوخته‌اش را شستشوداد. در منزل پدر آن شهید نیز گریه‌های استاد همه را به گریه انداخته بود. صورت خود را با دستهای محکم گرفته بود اما شانه‌هایش یک لحظه آرام نمی‌گرفت.

(۳) استاد شهید در زندگی خود هدفدار بود. او از روزی که مبارزه را شروع کرد، هدف روشنی پیش رو داشت و تا آخرین لحظات عمر مردانه آن هدف را دنبال کرد و برای رسیدن به آن حتی از جانش نیز دریغ نکرد. شرایط فلاکت بار اجتماعی و تبعیضات ناروای ملی - مذهبی قلب استاد را بدرد می‌آورد و علت آن را حاکمیت‌های ظالمانه و استعماری می‌دانست. استاد برآستی یک انقلابی هدفمند بود و بدنبال دگرگونی ریشه‌ای می‌خواست با تشکیل حکومت عادلانه اسلامی و سهم‌گیری ملیتها در قدرت، ریشه ظلمها و اختلافات و درگیریهای داخلی را بکنند. تمام مردم با هر مذهب و نژاد و زبان با سربلندی و آزادی در خانه مشترک

تمجب و سوال همراهان روبه رو شده بود با لبخند گفته بود: «عادت می‌کنم و بعد در افغانستان زندگی سخت می‌شود».

(٥) از خصوصیات دیگر ایشان دید و سبب و سعة صدرشان بود. در طول سالهای انقلاب، سعی می‌کرد نیروهای مختلف را جذب کرده و به هر نحوی در مسیر انقلاب اسلامی بیاندازد.

خویش زندگی کنند. چنانکه در جواب سید منصور نادری، هدف از مبارزه و مقاومت سه‌ساله اخیر خود را چنین بیان می‌کند:

«ما می‌خواهیم یک حکومت اسلامی عادلانه تشکیل بدهیم و کاری نکنیم که هزاره هزاره‌بودن خود را انکار نکند، ستم‌هایی که بر این مردم شریف ملی قرن‌ها رفته‌بود، آنان را به‌مردم تحقیر شده و پایمال شده تبدیل کرده‌بود. در حدی که هویت ملی و اجتماعی و فرهنگی خود را از یاد برده و برستم‌پذیری خو گرفته‌بودند».

استاد مزاری با تلاشهای جانکاه خویش هویت از دست داده را به آنان بازگرداند، هزاره غرور ملی و شخصیت فرهنگی و تاریخی خود را باز یافت و در صحنه‌های سیاسی و نظامی به‌خصوص در این سه‌ساله حماس خود را نشان داد.

(٤) استاد آدم بی‌تکلف و خاک‌نشین بود. در کنار یک مجاهد ساده، به همان سادگی بود. در کنار او می‌نشست، مثل او غذا می‌خورد و مثل او لباس می‌پوشید و مثل او سرو وضع ژولایه و خاک آلود و بهم ریخته داشت. با همان لباسهای خاکی و موهای آشفته و بدنی که مدت‌ها در جبهه بوده و حمام ندیده، در کنار شخصیت‌های سیاسی اتوکشیده و تمیز و معطر می‌نشست و به کار سیاست می‌پرداخت. خود شاهد این وضع و حال استاد در زمانی که در جبهه کاکری بود و گاهی به مشهد می‌آمد بود.

زندگی استاد به غایت ساده و بی‌آلایش بود و هیچگاه به فکر لباس، غذا و سرو وضع خود نبود. او برای بار کردن اثاث سفر به‌ماشین، شخصا اثاث را بدوش می‌کشید. در مرز دست و آستین بالا می‌زد و برای مجاهدان خمیر می‌کرد و نان می‌پخت و در کاکری بیل و کلنگ برمی‌داشت، سنگر می‌کند و یا برای خواب مجاهدین اتاقک سنگی و گلی می‌ساخت.

استاد با اینکه در ایران زندگی کرده‌بود و بخاطر انقلاب اسلامی زندان رفته شکنجه شده‌بود و رهبران این کشور او را بخوبی می‌شناختند و برایش احترام قائل بودند اما هرگز به‌فکر استفاده از این‌گونه موقعیت‌ها نبود. هرگز به‌زندگی سیاست مدارانه توأم با رفاه و آرامش در ایران خو نگرفت و مثل بعضی از سیاستمداران که از خارج به نیروهایشان قومنده می‌دهند عمل نکرد. مزاری بزرگتر از آن بود که به‌این گونه ذلت‌ها تن بدهد.

استاد مزاری بسوی مرگ هم خود پیش قدم بود. رهبرانی هستند که اگر ده‌روز در کابل می‌مانند، آن را با سه‌ماه و شش ماه در ایران و پاکستان و اروپا جبران می‌کردند. اما او وقتی وارد کابل شد، از آنجا خارج نشد مگر جنازه پاره‌پارهاش.

در ایران هم که بود سعی می‌کرد خود را به‌غذای خوب و لباس خوب، بستر نرم و حمام گرم و..... عادت ندهد. به نقل یکی از شاهدان در دعوتی اوکس و چرب و نرم و گرم در مشهد - در آخرین سفر استاد - او فقط نان و سوپ خورده بود و به‌مرغ بریان و پلو و چلو دست نزنده بود. وقتی با

اگر اهل معامله و مجامله نبود و اگر آن همه محبوب مردم بابرهنه قرار گرفته بود و ریشه اصلی آنها را باید در همین ویژگی او جستجو کرد. احتیاط او در خرج کردن بیت المال و سخت گیریهایش در مصارف خود، خانواده و همکارانش زبان زد خاص و عام است و دوستان نزدیکش نیز از این بابت دل خوشی از او نداشتند.

سر محبوبیت او به خصوص در این سه سال یکی هم در همین نکته نهفته است. مردم شاهد بودند که ثروت های کلانی رد و بدل و دست به دست می شد، مردمان بسیاری اگر زندگی و هست و بود خود را از دست دادند، کسان دیگری به نان و نوا رسیدند و خانه های خود را در داخل و خارج زر اندود کردند. اما استاد شهید همچنان جیب هایش خالی بود و در داخل و خارج آواره باقی ماند.

چرا استاد شهید مانند برخی از شخصیت های ما، در دامان وسوسه های چوکی، دلار، احترام، وعده های سرخرمن نلغزید؟ چرا او مانند دیگران در هیاهوی زنده بادها و مرده بادها خود را گم نکرد؟ چگونه او در برابر گروه هایی که امکانات خود را از قدرت های خارجی دریافت می کنند و به آنان تکیه دارند استقلال و آزادی خود و نیروهای همراهش را حفظ کرد؟ غیر از این نبود که او قید چوکی و دلار و را زده بود.

استاد شهید مزاری براساسی مصادق این جمله حضرت علی (ع) درباره یکی از یارانش است: «وَ كَانَ يَعْظُمَةُ فِي غَيْنِي صِفَةُ الدُّنْيَا فِي غَيْنِهِ» - کوچکی دنیا در نظر او، او را در چشم من بزرگ کرده بود.

(۶) صداقت و صراحت استاد در همان جمله های اول صحبتش برای آدم آشکار می شد. اهل احتیاط و رعایت خوش آمد و بد آمد این و آن نبود. صداقت و صراحت استاد را کسانی که یکبار با آن مرد بزرگ روبرو شده و هم صحبت شده باشند اعتراف خواهند کرد. بویژه در موضع گیریها، مصاحبه ها، جنگ و صلح هایش در این سه سال برای همگان ثابت کرد. استاد از کسی تعریف و تمجید نمی خواست و روحش بزرگتر از آن بود که تعریف و تائید گدایی کند. بی جهت از کسی تعریف و تمجید هم نمی کرد. او مثل دیگران که در این زمینه به نان قرض دادن و قرض گرفتن عادت کرده اند هرگز به این دادوستد تن نداد. براساس اهداف و مصالح مردم خود با صراحت و صداقت دوستان و دشمنان را معرفی می کرد. استاد با خون گرم خویش که در غرب کابل ریخت، صداقت خود، اخلاص و بی دریایی و خداخواهی و مردم خواهی خود را ثابت کرد و ثابت کرد که بقول خودش منافعی جز منافع مردم ندارد.

(۷) از خصلت های بارز او، که در کمتر شخصیت سیاسی - اجتماعی پیدا می شود، بی توجهی به ذخارف دنیا بود. اگر او قاطع و استوار بود، اگر در راهش نمی لغزید، اگر رک راست و صادقانه توطئه ها را افشا می کرد،



استاد هزاره مبارز راستین (محمد علی رحیمی)



مدخل

واضح است که سخن گفتن از انسانهای بزرگ کار ساده‌ای نیست. شخصیت‌های بزرگ همواره با چهرهٔ سمبلیک و مرموز که دارای ابعاد وجودی خاصی هستند، ظهور می‌کنند. شناخت صحیح آنان و نهضت‌هایی که به دست آنها پدید می‌آید، بستگی دارد به درک و فهم تمامی عواملی که در ساختن شخصیت و نهضت آنان اثر گذارده است. این عوامل بسیار است و برخی از مهمترین این عوامل عبارت است از:

- (۱) زمینه و وضعیت اجتماعی که سبب ظهور قهرمانان می‌گردد.
- (۲) زمینه پذیرش و نحوهٔ استقبالی که از آنان می‌شود.
- (۳) چگونگی اهداف و آرمانهای آنها که مستقیماً با سرنوشت مردم مرتبط است.



این مقاله در پی آن نیست که بررسی کامل و جامعی از این عوامل و عوامل دخیل دیگر ارائه دهد. هدف تبیین شخصیت قائد شهید، استاد مزاری و اهداف و ارزش‌هایی است که او برای تحقق آن جان باخت. به ناچار ذکر نکاتی چند در رابطه با زمینه‌ای که موجب ظهور قائد شهید گشت، لازم است. و لذا مقاله در دو بخش مجزای ذیل تدوین یافته است.



بخش اول

(۱) نظام اجتماعی در گذشته

نظام اجتماعی که در آن زندگی می‌نمودیم و به عنوان یک چتر همهٔ اقشار اجتماع را زیر پوشش داشت، یک نظام نامتعادل و تبعیضاتی بود در همهٔ ابعاد:

الف) در بُعد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی: بهره‌مندی از

امکانات فرهنگی و اقتصادی و موقعیت‌های سیاسی در انحصار بخش خاصی از اعضاء جامعه بود که تحت عناوین مختلف - از قبیل خصوصیت قبیله‌ای، خونی، طبقاتی و مذهبی - از دیگران امتیاز داشت. مثلاً یک پشتون می‌توانست در مکاتب عالی تحصیل کند، مالک صدها و هزارها جریب زمین باشد، صدها و هزارها نفر را مادام‌العمر با مزد بسیار ناچیز روی زمینش بکار بگیرد. می‌توانست در موقعیت‌های سیاسی دولت کار اشتغال نماید اما غیر پشتون به‌خصوص هزاره‌ها نمی‌توانستند از چنین

موقعیتها و امکانات برخوردار باشند.

ب) در بُعد مذهبی: شیعیان به جرم شیعه بودن از اکثر حقوق مدنی و اجتماعی محروم بودند. یک عده که مذهبشان در این مملکت حدود ۱۰ میلیون پیرو داشت، در اجراء شعائر دینی خود تقيه می کردند. شیعه بودن جرم تلقی می شد؛ به همین خاطر مردم ما چندبار در تاریخ، قتل عام شدند و ۶۰-۷۰ درصدشان نابود گردیدند و یا به عنوان برده به فروش رسیدند.

۲) ظهور غده سرطانی کمونیسم:

ملت محروم و مستضعف ما از جور نظام اجتماعی طبقاتی و بی عدالتی رنج می برد. ظلم کمر آنان را خم کرده بود و توان سر برداشتن را از آنها سلب نموده بود. هرکسی در پی چاره کار خود بود و هیچ امیدی هم به نجاتشان دیده نمی شد. تا اینکه مار کمونیسم از آستین طبقات حاکم بیرون آمد. کمونیسم در افغانستان فرزند نامشروع قیایل برخوردار است که توسط فرزندان آنها به اوضاع آشفته مردم ما تحمیل شد. آنها که از خون همین مردم و با دسترنج همین دهقانان، تحصیلات عالی را دیده بودند به جای اینکه ریشه درد را در درون جامعه خودشان جستجو نمایند و دواي درد و نابسامانی جامعه را در قوانین اسلامی بجویند، فریفته باغ سبز کمونیسم شدند. کمونیسم آمد اما با مسخ نمودن انسانیت، با نفی خدا و شریعت، با ترویج فحشاء و لالابالی گری و ...

۳) انقلاب و اثرات آن بر روحیه مردم:

طبیعی است که هر انقلابی آثار و تبعاتی دارد. مردم بیدار می شوند. محورهای جهل مداری به هم می خورند. دیوارهای قبیله ای فرو می ریزند و ... یکی از مهمترین آثار انقلابها عبارت است از تغییر در روحیه، طرز تفکر، احساسات، باورها، گرایشها و بینشهای مردم که در هر جامعه ای به تناسب وضعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شان رخ می دهد. انقلاب اسلامی و جهاد مقدس ملت ما در مقابل متجاوزین روسی، اثر عمیق و قابل توجه بر روحیه و تفکر ملت ما گذاشت که مهمترین این تغییرات فکری و روحی و تحولات را در هجده جوره ای زیر می توان جستجو کرد:

الف - جایگاه رهبری در پندار مردم:

مردم ما در دوران جهاد به دو خیر کثیر و دو دست آورد گرانها دست یافتند - که اگر انقلاب نبود، معلوم نبود که کی به چنین منزلتی می رسیدند. یکی، تجربه رهبری و نقش آن در پیشبرد اهداف عالی و دیگری آگاهی مردم به ضرورت رهبر و سیستم رهبری. تمام اقشار مردم دریافته اند که اگر بخواهند فساد و ستم طبقاتی و بی عدالتی را در جامعه ریشه کن کنند و اگر بخواهند در داخل کشور به نام هزاره بودن، شیعه بودن، ازبک بودن و

... و در خارج کشور به نام افغانی بودن تحقیر و سرزنش نشوند و اگر بخواهند ارزشهای دینی و اجتماعی را برپا دارند و بکار بندند و شیعه و سنی در کنار هم برادرگونه زندگی نمایند و از امنیت عمومی و ثبات ملی بهره مند باشند، باید جامعه دارای رهبر باشد. علی رغم تلاش عده ای در نفی نقش رهبری و تثبیت سیستم شورایی فرمایشی - که هر نوع کلک و حقه سیاسی در آن ممکن است - نظریه سیستم رهبری تثبیت شده است مردم دلشان می خواهد که کسی را که با درد آنها آشنایی دارد به عنوان رهبر برگزینند و از او اطلاعات کنند. یکی از ثمرات مهم این اندیشه این است که کار فرامیختی و فراجربی را ایجاد می کند و حرکت جامعه آهنگ واحدی به خود می گیرد. نمونه عینی این دستاورد، هماهنگی مردم زیر پرچم حزب وحدت به رهبری قائد شهید استاد مزاری است.

ب - روحیه ظلم ستیزی:

ظلم ستیزی را می توان از خصایص ملی در افغانستان شمرد. اما این روحیه در بعد از دوره جهاد، شدیدتر و قویتر شده است. امروز مردم ما نمی توانند چون گذشته ظلم کسی را تحمل کنند. به خوبی دریافته اند که زمانه یک بار دیگر برای آنها شانسان رهایی از سیطره ظلم را داده است؛ لذا مصمم هستند که از آرمان شهر ایشان، با سلاح - که میراث شهیدان و آزادگان سرافراز است - محافظت کنند و در مقابل ظلم و بیدادگری بایستند و هرگز تسلیم ظالمان و زورگویان نشوند.

ج - خود باوری:

مردم ما تجربه کرده اند که می توانند حق خود را بگیرند و به عنوان نیرویی مقتدر و موثر در صحنه ظاهر شوند. تصمیم گرفته اند که در تصمیم گیریهای اجتماعی و سیاسی و سازندگی کشور حضور فعال داشته باشند. به این نتیجه رسیده اند که عامل اصلی ظلم و فساد و بی عدالتی و ظهور فاشیسم، «خود ناباوری» است. اکنون مردم ما به یک نوع «خودباوری» نسبی رسیده اند و در مراحل مختلفی آنرا تجربه کرده اند. ولی هنوز به حد «ساخت یافتگی» خود نرسیده است امید که روزی شاهد تعالی و کمال این روحیه و احساس سازنده باشیم.

د - تعهد در قبال مسائل اجتماعی:

در این برهه از تاریخ مردم ما اراده کرده اند که به طور قاطع در برابر نابرابریهای اجتماعی بایستند و در این راستا جاودانه ترین حماسه های تاریخ خود را به ثبت رسانده اند. مقاومت کرده اند و از خود و حیثیت اجتماعی و مذهبی شان دفاع نموده اند. فریاد عدالت خواهی و حق طلبی خود را به گوش جهانیان رسانده اند و مصمم هستند که با اراده خالص ناپذیر و تعهد محکم و استوار عدالت اجتماعی و ارزشهای دینی را احیاء نمایند.

۴) متوقف شدن حرکت انقلاب :

چرا انقلاب به پیروزی کامل نرسید و چرا ناتمام ماند؟ چرا امنیت و ثبات وجود نمی‌آید؟ برای پاسخ به این دو سوال لازم است که به دو مطلب ذیل توجه شود:

الف) عاملان متوقف ساختن انقلاب کیستند؟

انقلاب را مردم آغاز کردند و سنگینی بار آن هم به دوش مردم بود. اکثر احزاب در مرور زمان وارد عرصه جهاد شدند. کم‌کم سازماندهی مبارزه در کنترل احزاب قرار گرفت؛ بدوری که وقتی کمونیسم در افغانستان شکست خورد و دولت دست‌نشانده روسها در کابل سقوط کرد، احزاب رسماً نماینده مردم و حامل انقلاب شناخته شدند. باتوجه به اینکه صاحب اصلی انقلاب مردم هستند و احزاب مشروعیت خود را در جریان انقلاب به دست آورده بودند، انتظار می‌رفت که احزاب نسبت به اهداف انقلاب و مردم وفادار و متعهد بمانند و همان‌دوری که انقلاب را در بدوول به پیروزی رسانده بودند در بعد دوم - که انقلاب اجتماعی و جایگزینی ارزشهای انقلابی به جای ارزشهای پوسیده گذشته بود - نیز متعهدانه تلاش کنند. در واقع احزاب عموماً در مقابل امتحان بزرگ تاریخی قرار گرفته بودند. متأسفانه دیدیم که از این امتحان، فقط تعداد اندکی از احزاب و اشخاص جهادی و سیاسی پیروز بیرون آمدند و نسبت به تعهداتشان به مردم و انقلاب وفادار ماندند. اما اکثر احزاب و شخصیت‌های سیاسی و جهادی نتوانستند به تعهد خودشان نسبت به مردم پایدار بمانند و نتوانستند اصلاح اجتماعی را بر مبنای عدالت و حقوق ملی تحمل کنند؛ چون پیروزی انقلاب را منافی منافع خود می‌دیدند، منافعی که در سیستم نظام‌های اجتماعی و سیاسی گذشته به دست آورده بودند. این بود که هر روز که انقلاب به سمت پیروزی حرکت می‌کرد، اینها مانع حرکت می‌شدند تا اینکه بالاخره با جوب لای چرخ گذاشتن متوقفش کردند.

ب) عوامل اساسی در توقف انقلاب :

ممکن است در ظاهر این طور به نظر برسد که منشاء عدم ثبات و امنیت و مانع پیروزی نهائی انقلاب و وضعی نابسامان فعلی، جنگ قدرت بین احزاب و برخی از گروه‌ها باشد و یا ریشه‌اش اختلافات شخصی باشد اما تأمل و دقت بیشتر، روشن می‌سازد که ریشه این مُعضَل، نظام اجتماعی و ترکیب خاص جامعه افغانستان است. به بیان دیگر ریشه‌های اساسی توقیف انقلاب عبارت است از چند عاملی که جملگی نشأت گرفته از ترکیب خاص اجتماعی و طبقاتی است.

ذیلاً به چند عامل اصلی اشاره می‌شود:

عامل اول - نظام تعصب‌آمیز مذهبی : در جامعه‌ای که شیعه و سنی باید به عنوان دو انسان هم سرشت و هم کیش زندگی نمایند، تنشها و

برخوردهای فراوان مشاهده می‌شود و علت همه اینها، تعصب شدید مذهبی موجود در جامعه افغانستان است که توسط حاکمان مستبد گذشته به منظور بهره‌برداری سیاسی و نادیده انگاشتن و حذف بخش بزرگی از جامعه ایجاد و ترویج شده است و اکنون هم متأسفانه از طرف دسته‌های افراطی به شکل مدرنتر بر آن تأکید می‌شود.

عامل دوم - جانبداری ظالمانه ملی : انسانیت و اسلام از نژادگرایی بیزار و متنفر است. در اسلام همه انسانها با هم برادرند و کسی بر کس دیگر برتری ندارد مگر به تقوا و تدین. با این حال یکی از پدیده‌هایی که تاریخ افغانستان از آن شرمگین است قوم‌گرایی است که توسط برخی از قبایل به شدت عملی گردیده است. می‌بینیم که در همه جا، جای پای یک قوم نمایان است و تنها همواست که از همه مزیتها برخوردار می‌باشد. چرا باید اقوام دیگر محرومیت بکشند، نابود شوند و همه عملکردها در پی نفی و سرکوبی آنها صورت بگیرد؟ به‌طور مشخص و عینی این روش و طرز تفکر علیه هزاره‌ها همواره در تاریخ افغانستان جریان داشته است.

عامل سوم - فاشیسم باز هم فاشیسم : مطالعه تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد که دستگاه حاکمه این کشور در انحصار یک تیره و تبار بوده است. بعد از دوره جهاد همگان امیدوار بودند که بساط این سیستم حکومتی با ایجاد یک انقلاب اجتماعی برچیده شود و حکومتی مشروع با پایه‌های وسیع مردمی تشکیل گردد. متأسفانه با روی کار آمدن برخی از احزاب دیدیم که بازهم فاشیسم رخ نمود اما با چهره دیگر. بازهم دو ملیت هزاره و ازبک خواسته یا ناخواسته که در میان زور آزمایی دو قوم پشتون و تاجیک قرار گرفته بودند، قربانی شدند. با اینکه هر کدام از طرفین درگیر قدرت، به انحاء گوناگون از هزاره‌ها و ازبک‌ها به عنوان سپر دفاعی استفاده کردند و به جای سهم کردنشان در قدرت و حاکمیت، حذفشان را سرلوحه کار خود قرار دادند و به‌طور دقیق و حساب شده، به کمک خائنین ملی پیکره دو جامعه هزاره‌ها و ازبک‌ها را مثله کردند. این است که فاشیسم هیچ‌وقت خودبخود پایان نمی‌گیرد و این است که فاشیسم عامل بقاء طبقه مستبد و انحصار طلب است مگر اینکه نیروی قاهرانه مردمی آن را در هم کوبد.

۵) طبقه‌بندی شخصیت‌ها و احزاب جهادی:

در یک نگاه کلی می‌توان احزاب و شخصیت‌های سیاسی - جهادی را با توجه به معیارهای فکری ثمرات عملی و دستاوردهایی که دارند، به سه دسته طبقه‌بندی کرد:

- ۱) گروهی که در گذار تند زمان و در کوران پرمشقت جهاد به عللی از حرکت با قافله خروشان مردم مبارز و حق‌جو خود را کنار کشیده و به کنج عزلت و عافیت خزیده‌اند.
- ۲) افرادی که در مسیر پریچ و خم مبارزه دچار انحراف و

از روی جسد کمونیسم بگذرند و نظام اجتماعی ظالمانه را دگرگون سازند و به جای آن نظام اجتماعی مبتنی بر ارزشهای اسلامی بنیاد کنند.

استاد شهید مزاری از هنگام آغاز جهاد، با تمام توان و هستی، خود را وقف مبارزه کرد. در هیچ شرایطی سنگر مبارزه و جهاد را ترک نکرد. در هر کجا بود از مبارزه با باطل غافل نبود. نقش نمایان و مشهود این پرچمدار بزرگ اسلام در جهاد علیه کمونیسم بر هیچ کسی که دغدغه جهاد را داشت، پوشیده نیست.

عزم راسخ مردم مومن افغانستان در جهاد علیه کمونیسم، ریشه کمونیسم را برای همیشه قطع نمود، نظام حاکم ملحد سقوط کرد. وقت آن رسیده بود که انقلاب اجتماعی تحقق یابد و ارزشهای حاکم تغییر یابد. زیرا تا وقتی که ارزشهای اجتماعی دگرگون نشود و جامعه به اعتدال نرسد،

کج اندیشی شده اند؛ چه آنها که راه استبداد و دیکتاتوری و انحصارگرایی را پیشه کرده اند و چه آنها که با تظاهر به تقوی و تقدس عوام الناس را اغفال می کنند تا به چهره خودشان - که دیگر برای همه شناخته شده است - آذین مردمی بودن ببندند.

۳) کسانی که نسبت به اهداف و آرمانهای انقلاب و جهاد متعهد ماندند و در مبارزه با بی عدالتی و تبعیض و نفاق و ارتجاع کورستی، به منظور برپائی عدالت و ارزشهای اسلامی فصل نویینی از مبارزه را در پیش گرفته و مخلصانه از آن دفاع کرده اند.

دوره جهاد و مبارزه با منحرفین از خط انقلاب، محکی بود برای شناخت چهره های خادم، صادق، مخلص و متعهد به آرمانهای انقلاب و مردم. بقول مولی علی: « فَمَنْ تَقَبَّلَ الْآخْوَالَ ، تَعَرَّفَ جَوَاهِرَ الرِّجَالِ » این است که امروز آنان که در میان مردم رنج دیده و مؤمن و عدالت خواه، محبوبیت داشته باشند بسیار کم است. از آن همه حزب، خط مشی های سیاسی و فکری و ایدئولوژیکی، تعداد معدودی را می توان یافت که به ابتدال و انحراف کشیده نشده باشند.

به قلم می توان گفت که حزب وحدت اسلامی با رهبری و هدایت های معقول و اصولی قائد شهید و همفکرانش، جزو آن دسته ای است که به آرمانهای شهداء و انقلاب و مردم پایند و وفادار باقی مانده است.



ابحش دؤ۱۸

۱) نقش قائد شهید استاد مزاری در جهاد و مبارزه با

نابسمانیهای اجتماعی:

انقلاب اسلامی افغانستان - چون هر انقلاب دیگری - دو مرحله دارد. مرحله مبارزه بر ضد نظام حاکم که توأم بود با جنگ، ویرانی و تخریب بنیادهای فکری و ارزشی نظام جا بر حاکم و مرحله بازسازی اجتماعی و جایگزینی ارزشهای اسلامی و انقلابی. قائد شهید در هر دو بُعد و مرحله جهاد، فعالانه حضور داشت؛ گرچه شخصیت استاد شهید در مرحله دوم از درخشندگی و تجلی بیشتری برخوردار است.

روی کار آمدن کمونیسم در افغانستان زمینه ای شد که مردم رنج دیده از هر گوشه و کنار مملکت قیام کنند. با شروع جهاد و انقلاب، دیوارهای زندان اجتماعی در هم شکست و زنجیرهای اسارت و بردگی پاره گردید. اقشار مختلف مردم محروم و خداجوی با دستهای خالی بپا خواستند. هدف این بود که ابتدا حکومت کمونیستی و متجاوزین روسی را نابود کنند و سپس

دستگاه حاکم از هر نوع و به هر نامی که باشد، دست از ظلم و تبهکاری و حق‌کشی نخواهد کشید. روابط سالم در جامعه حاکم نخواهد شد. بلکه اصلاً جامعه‌ای به معنای علمی کلمه مصداق نخواهد داشت، چه جامعه آن است که بر روابط تمامی و سالم استوار باشد نه اینکه رابطه در آن رابطه حاکم و محکوم و وضع و شریف باشد.

اما افسوس که بعد از سقوط دولت کمونیستی، طبقات برخوردار و اجزایی که در نظام طبقاتی صاحب منافع بودند و اکنون حاکم شده بودند، نتوانستند بی میلی و غیظ خود را نسبت به این رفم اجتماعی پنهان نمایند. سرانجام در مقابل حقخواهان و عدالتخواهان به خشونت متوسل شدند، جنگهای داخلی شروع شد و انقلاب تحت الشعاع قرار داد و ارزش جهانی جایگاه مردم را در مرحله اول انقلاب تحت الشعاع قرار داد و ارزش جهانی جایگاه مردم مجاهد ما مورد سوال واقع شد. اینجا بود که مردم آرمانها و ارزشهای را که چهارده سال برای تحقق آنها جهاد کرده بودند بر باد رفته دیدند. از طرفی حاضر نبوده و نیستند که در جامعه‌ای، زندگی کنند که به سبب طبقاتی و ظالمانه گذشته اداره شود. مردم دنبال کسی می‌گشتند که آنها را از این مهالکه نجات دهد. و آن‌کس جز استاد شهید کسی دیگر نبود. در واقع استاد پاسخی بود به نیاز نسلی که سالها رنج و جهاد و مشقت و آوارگی را بخاطر عدالت تحمل کرده بودند. در این مرحله است که استاد در مرکز و قطب رهبری انقلاب قرار می‌گیرد. صدای مردم، فریاد محرومین و عدالتخواهان با حنجره و زبان او فریاد می‌شود. و چشمهای امید بسیاری به او دوخته میشود.

مزاری با درد و درایتی که نسبت به اوضاع اجتماع و نیاز این نسل داشت، عینی ترین و امیدوارکننده ترین فرد، در یاری رساندن به مردم و تحقق اهداف و آرمانهای آنها بود. به عنوان یک انسان مسئول و متعهد در برابر تعدیها و زورگوئیها ایستاد. دایرانه مقاومت کرد. دست از حق طلبی و عدالتخواهی نکشید و تا پای جان از حقوق و عزت مردم دفاع نمود.

۲) اهداف عالی استاد شهید:

استاد شهید ریشه درگیرها و مشکلات جامعه افغانستان را تبعیضهای ناروا و فساد نظام اجتماعی می‌دانست. بدین جهت سیاست خود را به زدودن این مفاسد و اصلاح اجتماع متمرکز نمود. به عنوان یک مصلح مخلص و یک خادم متعهد، به دور از آلاشیهای قدرتخواهی و شهرت طلبی وارد عمل شد و کار خود را بر پایه‌هایی فراتر از حزب و مردم خود شروع نمود و تا آخرین لحظات عمر بر این اهداف وفادار ماند؛ اهدافی که به عنوان یک استراتژی بلند مدت اکنون از آن یاد می‌شود:

الف) دفاع از حقوق همه ملیتهای محروم در افغانستان.

ب) مبارزه علیه بی‌عدالتی اجتماعی و ریشه‌های فساد.

ج) رسمیت یافتن فقه جعفری در قانون اساسی کشور.

د) ایجاد تفاهم ملی به منظور همزیستی مسالمت آمیز.

ه) اقتدار سیاسی هزاره‌ها و سهیم شدن آنان در اداره کشور به تناسب $\frac{1}{4}$ جمعیت.

و) تشکیل نظام مقتدر اسلامی با پایه‌های وسیع مردمی مبتنی بر رعایت عدالت اجتماعی در ابعاد مختلف شئون اجتماعی. او معتقد بود که ثبات و امنیت در کشور جزء با اجرای عدالت اجتماعی و نقش داشتن همه مردم در حکومت عملی نیست. معتقد بود تا زمانی که جامعه بر اساس تبعیض و تعصب کور جاهلی قومی و مذهبی اداره شود، امنیت و آسایش و سازندگی و بازسازی کشور امکان پذیر نیست. او خواهان وحدت همه ملت بود، وحدت را از مردم شیعه شروع کرد و دست اخوت را به سوی ملیتهای دیگر موجود در کشور نیز دراز نمود.

او معتقد بود تا جامعه به وحدت و هماهنگی نرسد، انقلاب اجتماعی راه دشوار در پیش رو دارد و راه وحدت و هماهنگی، اجرای عدالت و رفع تبعیض است. او حق و عدالت را می‌خواست اما نه با جنگ. جنگ را کسانی براو و مردمش تحمیل کردند که از اجراء عدالت به ظاهر متضرر می‌شدند. او معتقد بود که تامین حقوق شیعه و ملت هزاره در گرو تحقق عدالت اجتماعی و رسمیت یافتن فقه جعفری است. نه با صاحب منصب شدن فرمایشی چند نفر.

داشتن چنین اهداف و آرمانها، جنگهای ناخواسته و کینه توزانه بسیاری را از سوی برخی از جناحهای خود فروخته بر او و مردمش تحمیل کرد. ولی خط فکری و سیاسی قائد شهید در داخل و خارج کشور طرفدار بسیار پیدا کرد. شیعه به عنوان یک نیروی مقتدر و عدالتخواه در سطح جهانی مطرح شد و امروز مردم ما و قائد شهید در میان تمام مردم محروم افغانستان محبوبیت دارند، همه به عظمت، شهامت و لیاقت استاد شهید اعتراف دارند. بماند عده‌ای بدخواه و کج فهم و مغرض که نمیتوانند این حقیقت را باور کنند.

۳) خصوصیات شخصیتی قائد شهید:

الف - قائد شهید برخاسته از متن مردم:

رهبری مردم باید به عهده کسی باشد که با دردها و نیازها و محرومیت مردم آشنایی داشته باشد، زبان مردم باشد، از متن مردم و در کنار مردم باشد و تمام این خصوصیات در استاد شهید موجود بود. او می‌دانست که دفاع از مردم با کنترل از راه دور ممکن نیست، با دایعه محض حقوق هزاره و شیعه گرفته نمی‌شود و سرنوشت تلخ مردم بایک مصاحبه از تهران و اسلام آباد عوض نمی‌گردد. این بود که او به جای اینکه در ویلاهای اسلام آباد و هتل های لوکس تهران جاکوش کند، سنگر را برگزید و چون مجاهدی ساده و عادی در دفاع از حقوق و نوامیس مردم، همه لذات مادی

ب - بینش سیاسی :

استاد شهید نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی حساس بود و از درایت و آگاهی خاصی بهره‌مند بود. هرگز دچار سیاست‌زدگی نشده موضع‌گیریها و تصمیم خود را بر مبنای حمایت از مردم و حقوق آنها اتخاذ می‌کرد. روی همین مبنای فکری، حرکتها، توطئه‌ها و اشخاص و چهره‌های مزور را می‌سنجید و به‌خوبی می‌شناخت و در موقع با بصیرت و قاطعیت در مقابل آنان موضع می‌گرفت.

ج - تعهد به مردم:

نسبت به سرنوشت مردم و خون‌شهداء و آرمانهای انقلاب خود را مسئول می‌دانست. معتقد بود که سرنوشت مردم و خون‌شهداء امانت و ودیعتی است که باید آن را حفظ کرد و به سامان رساند. آنها که نگران زنده ماندن خود بودند به این دو امانت پشت کردند و معرکه را ترک کردند اما استاد مزاری زندگی بدون مردم و بدون مردم را برای خود روا نمی‌دانست لذا تا آخر استوار بر عهد خود که دفاع از حقوق مردم بود ایستاد. و مردم هم این خصیصه استاد را بخوبی دریافته بودند به همین خاطر، مردم در تعیین سرنوشت سیاسی و حقوقی خود چشم به او دوخته بودند و حتم داشتند که با سرنوشت آنان معامله و خیانت نخواهد کرد.

د - شجاعت و استقامت :

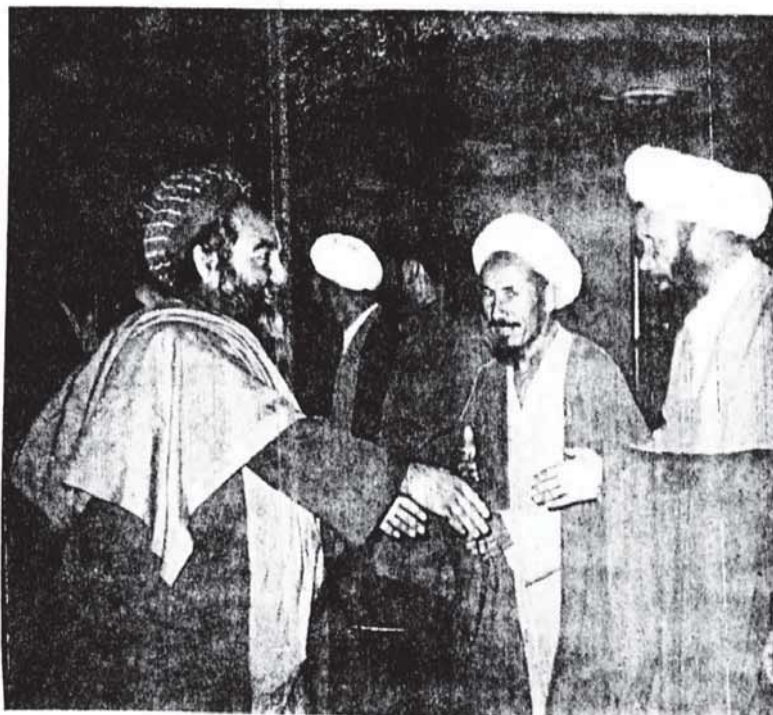
ترس را نمی‌شناخت. در میدانهای نبرد با کفر و نفاق شخصاً حاضر می‌شد و در مذاکرات حق را بی‌پروا و بی‌ملاحظه‌کسی بیان می‌کرد. در مشکلات دوران تحصیل و جهاد، از روح و جسمش فولادی محکم و آبدیده ساخته بود، در بحرانی‌ترین زمانها، روحیه‌اش را نمی‌باخت و قدرت بالای تصمیم‌گیری‌اش را از دست نمی‌داد و در رسیدن به هدف و مقصود پرتلاش، امیدوار و با استقامت بود. و از نظر جسمی هم توانا بر تحمل گرسنگیها، سردیها و گرمیها و پیاده‌رویهای طولانی بود.

هـ - اخلاص و صمیمیت :

از عالیت‌ترین جلوه‌های اخلاقی استاد شهید، اخلاق و صمیمیت و صداقت بود که در صدا و سیمایش مشهود و نمایان بود. و شهادتش نیز نشان داد که او مخلص، صمیمی و صادق بوده است.

به راستی که «عاش سعیداً و مات حمیداً».

یادش گرامی باد که در وانفسای قدرت و شهرت طلبی دیگران نگذاشت عدالت‌خواهی از یاد رود و راهش که راه عزت و سربلندی است پر رهرو باد.



را بر خود حرام کرد؛ تا مدبری صادق و خدمت‌گزاری بی‌ادعا باشد. او یک مجاهد بود به معنای واقعی کلمه و یک رهبر جهاد. آسایش را بر خود حرام کرد چون به‌خوبی می‌دانست که جهاد با نفس و جهاد با دشمن با التذاذ و رفاه و آسایش سازگار نیست.

استاد شهید، سنگرهای پلیدی را در شمال و هزارجات و کابل نشانه رفت و در غرب کابل به اوج عظمت جهاد رسید. بازبویان و شب‌پرستان هم کاسه و هم‌راز نشد و همیشه در مضاف بود هیچ وقت حمایت و دفاع از مردم را تمطیل نگذاشت. از مردم به طور صریح و قاطع حمایت می‌کرد. سازش، محافظه‌کاری، تسامح و منفعت‌طلبی را خیانت به حقوق مردم می‌دانست. او صدای مظلومیت مردم قهرمان غرب کابل، سمبل مقاومت تشیع و مدافع مخلص مردم محروم هزاره بود.

خبر پتک سنگین بر آئینه بود

گزارش از مراسم عزاداری قائد شهید

در مشهد مقدس



برسان باده که غم روی نمود ای ساقی
این شبیخون بلا باز چه بود ای ساقی؟

دوشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۲

دیر وقت بود خسته و دل شکسته از بازیهای روزگار و نامردی‌های مردم روزگار به‌خانه بازگشته بودم. اخبار این چند روز اخیر گیج‌م کرده بود. خصوصاً شایعه‌ای که در فضای مسموم تنفسم پیچیده بود، داشت آرام آرام از درون خردم می‌کرد. نکند راست باشد؟ «نکند باز نشنیم به داغ گل سرخ» در خانه را زدند. ساعت یازده شب بود. دوستی پشت در بود به هیأتی که گویی خبر سهمناکی را به هزار زبان فریاد می‌کند. گفت لباس بپوش برویم گلشهر، مجمع بی‌پناهان که به از خبر شهادت تنها امیدشان، واله و شیدا سر به خیابانها نهاده‌اند. و غوغا نیست.

گلشهر، میلان کتابخانه رسالت شلوغ بود. مردم دسته دسته می‌آمدند. کتابخانه پر شده بود از جمعیت سوگوار و زخم خورده. هر کدام با دل دردمند و قیافه‌های ناباورانه از یکدیگر اخبار شنیده را باز می‌جستند و چون از صحت خبر یقین حاصل می‌کردند، چون مارهای زخمی به خود می‌پیچیدند. هر کس با دیدن دوستی بی‌اختیار در آغوش هم فرو می‌رفتند، و سر بر شانه غریبی یکدیگر گذاشته، زار زار می‌گریستند. گریه‌ای تلخ و خونین، واقعا که گریه حجم حقیری است از نمایش اندوه آدمیان و البته تنها سلاحی که نمی‌توان آنرا از هیچ مظلومی گرفت! اما گریه را خند و مرزی نیست که به چه و کدام مصیبت چگونه باید گریست. کاش به اندازه حجم اندوه آدمیان گریه را وسعت قلمرو بود، تا می‌توانشی بر هر مصیبتی شایسته گریه کنی.

سه شنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

به امید شرکت در راهپیمایی بسوی گلشهر راه افتادم. اما از راهپیمایی خبری نبود. خیلی‌ها مثل من سرگشته و لالوان سراغ برگزاری مراسم را می‌گرفتند. رفتم به کتابخانه رسالت. دیدم چند تا از جوانان مشغول نوشتن شعار و پلاکارت بودند. گفتند فاتحه در مسجد موسی بن جعفر کوی صاحب‌الزمان برگزار است. تعجب کردم آخر چطور امکان دار روحهای عاصی و برآشفته این مردم در چهار دیواری خانه‌ای محبوس بماند؟! انسان‌ها در چنین حالاتی نیاز دارند به میدان برآیند شعار بدهند و اعلام خشم و نفرت بکنند والا از درون تلاشی می‌شوند.

از طرفی کوی صاحب‌الزمان، منطقه‌ای دورافتاده و پرتی است و نه چندان مناسب برای برگزاری چنین مجالسی.

در این فکرها بودم که سرمیلان صاحب‌الزمان ۹ رسیدم و از مشاهده آنهمه مامور مسلح درجاخشم زد. اما حرکت بی‌خیال و آرام مردم به من هم جرات رفتن داد. جوانان بسیاری دوطرف خیابان صف کشیده بودند. هنوز اول صبح بود، اما در مسجد جایی برای ایستادن پیدا نمی‌شد. من چه دیر آمده‌بودم! از بلندگوی مسجد، صدای گرم و حماسی مجری جوان، احمدشاه رضایی بلند بود:

برادرا پدرا پیر اَمْتا یارا

خدا صبور کند در مصیبت مارا

در این چندساله هجرت، هیچگاه مهاجرین را اینگونه سوگوار ندیده‌بودم. خلق با شنیدن نام مزارای به والوله می‌افتادند و از سوز دل می‌نالدند. پلاکارت‌هایی که در و بام مسجد را در اولین ساعات روز آذین کرده بود، نشان‌دهنده کار شبانه پروپچه‌های ستاد بود. همه مردم چشم‌وگوش دوخته تریون بودند تا از آن گمشده صحرای غزنی خبری بشنوند. اما پیک‌ها در راه سنگ شده بودند و پای حوصله ننگ.

سخنران روز اول قبل از ظهر و بعد از ظهر آیه‌الله محقق خراسانی بود که درباره زوایای شخصیت‌استاد شهید صحبت می‌کردند. در قسمتی از این سخنان آمده است: «طالبان که یک روز با وعده صلح و امنیت برای مردم به میدان آمده بودند با این عمل‌شان، نشان دادند که ماهیت پلیدشان چیست. نشان دادند که اگر مانعی در راه اهداف پشت پرده خود ببینند، از هیچ عمل ناشایستی دریغ نمی‌کنند. در حقیقت مجریان اصلی، دستان پشت پرده هستند. طالبان عروسک‌هایی بیش نیستند».

بعد از ظهر قبل از ایشان، دونفر از مسئولین حزب اسلامی افغانستان، برادر انجنیر جمیلی و برادر مفیدی سخنرانی کردند. حضور مداوم برادران سنی از دفتر حزب اسلامی و دفتر جنبش ملی اسلامی شمال یکی از ویژگیهای بارز این محافل بود که می‌توان آن را نتیجه زحمات چندین ساله استاد شهید دانست. این خیلی جالب است که یک برادر و سنی

شب از نیمه می‌گذشت و تازه عزاداری مهاجرین شکل می‌گرفت و شب تاریک بود و شهر آرام و شب چشمی برای گریستن نداشت. از کتابخانه که برآمدم بی‌اختیار این قطعه از خالرم گذشت:

دریغا! شیر آهنگوه مردا

که توبودی

و کو هوار پیش ازان که بخاک افی

نستوه و استوار

مرده بودی

اما نه خداونه شیطان

سرنوشت ترا بُتی رقم زد

که دیگران می‌پرستیدند

بُتی که دیگرانش

می‌پرستیدند.



مذهب در سوک استاد، مانند یک شیعه مرثیه بخواند و سینه بزند.
 غریبان را دل از بهر تو خون است
 دل خویشان نمی دایم که چون است
 عنان گریه چون شاید گرفتن
 که صبر از طاقت مسکین فزون است
 نه امروز است بر ما جور ایام
 که از دوران آدم تاکنون است



چهارشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۴

امروز نیز مانند روز قبل مسجد موسی بن جعفر حلقه زخمیدگان
 تشیع علوی غرق ماتم است. و مردم سوگوار گروه گروه به صورت
 دسته‌های عزاداری و سینه‌زنی از نقاط مختلف شهر هجوم می آورند و
 نمایش باشکوهی است از گرده‌خوردگی باورهای اعتقادی با سرنوشت
 اجتماعی، نمایشی از گسترش شعار «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» و
 چه خوش نشسته است در اشعار مرثیه‌خوانان نام مزاری! آن قطره جدا
 مانده از دریای کربلا و مسافر بازمانده از کاروان شهیدان.

مجری، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های مراکز مختلف فرهنگی راکه به
 مناسبت شهادت استاد صادر شده‌اند می‌خواند که همه در آنها برادانه راه
 عدالت خواهانه آن مجاهد شهید تاکید شده است.

سخنران قبل از ظهر مجلس در این روز حجة الاسلام هاشمی ترکمنی
 است که ایشان ضمن یک تحلیل جالب می‌فرماید: «اگر شهادت شکست
 باشد پس سیدالشهدا اولین شکست خورده تاریخ تشیع است. شهادت یک
 پیروزی است».

در برنامه بعد از ظهر نیز علاوه بر نوحه‌خوانی و مقاله‌خوانی، شعری
 توسط سید ابوطالب مظفری قرائت شد، که در رثای استاد سروده بود:

تهمتنی که برآمد ز هفت خوان بیرون
 ولی ز چاه برادر نبرد جان بیرون
 شغادها همگی سر به چاه حیلہ شدند
 نشد که تن بکشند از حسیض شان بیرون

در پایان محفل، مورخ نامدار تاریخ هزاره، استاد حاج کاظم یزدانی به
 ایراد سخن پرداخت که در قسمتی از آن آمده بود: «ای نویسندگان ای
 شعرای عالیقدر ای هنرمندان، بسیج شوید نگذارید اهریمنان و شیادان
 تاریخ، مزاری و تاریخ عدالت‌خواهی مردم مارا به سخنها و دروغین و
 اتهامات دروغین آلوده سازد».

زمان دیروقت است. و جمعیت از مسجد خارج می‌شوند. ولی رویای
 مزاری و یاد او بر همه اذهان سایه افکن است.

ای سوار شب، وادی یله در خون بی تو
 خفته در آغل گرگان گله در خون بی تو





پنجشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۵ مسجد ابوالفضل

نمی دانم کی و کجا بود که می گفتند عیب مردم ما اینست که قدر شخصیت های خودشان را نمی دانند. و ما هم باور کرده بودیم که برآستی چنین است. اما در این روزهای بطلان این فرضیه نادرست را مشاهده کردیم و دیدیم که این مردم چگونه از کسی که برایشان خدمت کرده بود قدردانی نمودند. پس باید اعتراف نمود که عیب، نه از این مردم، که از خود شخصیت هاست که نتوانسته اند تاکنون اعتماد این ملت را نسبت به خودشان جلب نمایند.

بلی، این ملت هیاو بلد نیستند، شعار بلد نیستند، تا کسی را ازدل دوست نداشته باشند برایش صلوات نمی فرستند و کف نمی زنند. اینگونه نیست که صبح دنبال یکی و ظهر دنبال یکی دیگر هورا بکشند. اما وقتی دریافتند که کسی به آنها خدمت می کند و دردشان را حس می کند و به سرنوشتشان علاقه مند است دنبالش را می گیرند و خوب هم می گیرند؛ آنهم نه باشعار، که با دادن خون و ثار جان، چنانکه مردم غرب کابل کردند و چنانکه مهاجرین نشان دادند. امروز سه روز است که این خلق مستضعف کارهایشان را تعطیل کرده اند و از طلوع تا غروب می آیند، در هوای بارانی سر پا می ایستند و اشک می ریزند.

مجلس امروز از طرف هیئت عزاداران حسینی و انجمن نشر معارف معارف اسلامی برگزار شده بود که در آن بعد از تلاوت قرآن کریم بیانیۀ هیئت قرائت گردید. در قسمتی از آن چنین آمده بود: «از مسئولین دلیر و

صدیق حزب وحدت اسلامی تقاضا نمودیم که با درایت و هوشیاری لازم در جهت سپردن امانت رهبری این ملت بدست کسی که اراده آهنین مزاری گونه داشته باشند - و قلبش برای مظلومیت این ستمدیدگان تاریخ بتید - بکوشند».

در ادامه برنامه، خواهر رشیدی و برادر علامه مقاله خواندند و آنگاه مقاله زیبایی دیگر توسط حجة الاسلام سید محمد مظفری از دانشجویان دانشگاه علوم اسلامی رضوی قرائت شد که مورد توجه قرار گرفت. در خاتمه برادر مبارز، آقاسید محمد سجادی، عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی، برادرساز، آنگاه مجلس با دعا و شعارهای «مرگ بر منافق» و «مرگ بر طالبان» خاتمه یافت.

مجلس بعد از ظهر از طرف دفتر آیة الله العظمی محقق کابلی در بیت معظم له، برگزار شد. ساعت ۳ صحن حیاط و میلانهای اطراف بیت غرق در انبوه جمعیت شده بود. بعدی که بعثت کمبود جا، خواهران عزادار پشت بام بیت نشستند. در آغاز برنامه، مقاله ای توسط خواهر توسلی خوانده شد و آنگاه برادر حسین حسین زاده، شاعر دانش آموز شعری را که در رشای استاد سروده بود خواند.

قرار بود آیة الله محقق خراسانی سخنرانی نمایند، که ناگهان با بسته شدن درب بیت و انتقال همه عزاداران از شیخ و شاب به اردوگاه سفید سنگ مجلس نیمه تمام ماند.

در این باره حرف و سخن بسیار است و دردهای ناگفتنی فراوان اما ما نمی خواهیم بالایاف عشق، گله از یار کنیم و الا در طول این یک هفته از این بی مهری ها با این مردم زیاد رفته است که نه زبان گفتن آنها را داریم و نه تاب نهفتن شان را. بهر حال جمعیت هزار نفری در کامیون، وانت بار و اتوبوس در میان انبوه تماشاچیان و زجه و ناله زنان به وضع فجیعی روانه اردوگاه شدند. و شبی را با برادران اسیرشان به سر بردند.





شنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۷

جنبش ملی اسلامی شمال بیش از هر جریان سیاسی دیگری در افغانستان مدیون دفاعها و تائیدهای استاد مزاری است. در طول این سه سال هرگاه و بیگاه که فرصتی پیش آمده بود استاد بدون کدام ملاحظه سیاسی و تغییر موضع، ازین حرکت دفاع کرده و از آن بعنوان نماینده تعدادی از ملت، نامبرده و بر تامین حقوقشان تاکید کرده بود. و مجلس امروز نیز در قدردانی ازین بزرگواری های آن شهید از طرف این گروه برگزار شده بود.

جماعتی انبوه از زن و مرد گرد آمده بودند. حتی جایی برای ایستادن نبود به طوری که از آشپزخانه مسجد برای نشستن خانمها استفاده شده بود بعد از تلاوت قرآن پیام رهبر جنبش قرائت گردید.

آنگاه برادر محمد حسین محمدی شاعر نوجوان شعری را که در رثای رهبر سروده بود خواند.

در قسمت بعدی برنامه مولوی محمد غوث از علمای جهادی افغانستان سخنرانی نمود. سپس مولوی خادم، مسئول نمایندگی جنبش شمال در مشهد، سخنرانی نمودند و در پایان برادر ضیایی دره صوفی سخنرانی غریبی ایراد نمودند و از توطئه های پنهانی بسیاری پرده برداشت.

مجلس با روضه خوانی برادر فیاض بلخابی پایان یافت.

جمعه ۱۳۷۳/۱۲/۲۶ مسجد جوادالائمه، پیچ تلگرد

امروز هوا ابری و گرفته است. درست مانند دل مردمان آواره. امروز هوا بارانی است، درست مانند چشمان اشکبار مهاجرینی که درین مسجد گرد آمده اند و شانه های شان در زیر بار مصیبت سترگ خنم شده اند. با واقعه پیش آمده دیروز، گمان نمی رفت که امروز هم جلسه ای باشد، چون همه مجریان و رهبران و مستمعان را دیروز پاک برده بودند. اما وقتی وارد مسجد شدم، دیدم جانیست و امروز چهره های تازه ای وارد میدان شده اند حیران ماندم که چه نیرویی این خلق رنجیده را اینگونه به سوی این محافل می کشاند! مردمی که چه مقدار از اردوگاه و رد مرز می ترسیدند، مردمی که چه مقدار از گرفتن کارت وحشت دارند. دیگر باورت می شود که این خلق را سر تسلیم نیست و پیمان شان بارهبر شهیدشان محکم تر از بندوزندان است.

ما را سربست با تو که گر خلق روزگار

دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

مجلس امروز از طرف شورای ولایتی هرات برگزار شده است. مقاله خوانتهای امروز برادر عیسی صابری و خواهر فضا حسینی هستند. در قسمتی از برنامه، حجة الاسلام سید محمد مظفری ذکر مصیبتی می نمایند و آنگاه حضرت آیه الله محقق خراسانی به ایراد سخن می پردازند. و مجلس با دعای آقای ذبیحی به پایان میرسد.

مراسم بعد از ظهر نیز در مسجد فقیه سبزه اری برگزار بود. در اواسط مجلس بود که مسافران اردوگاه سفید سنگ نیز به جمع عزاداران پیوستند. سخنران این محفل حجة الاسلام واعظی، عضو شورای مرکزی حزب وحدت بود، که درباره خصوصیات اخلاقی و شهادت های روحی استاد مزاری سخن گفت.



یکشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۸

مراسم قبل از ظهر امروز در مسجد امام زمان گلشهر برگزار بود که در آن خواهر واعظی زاده مقاله خوبی قرائت کرد. و بعد از آن در پایان جلسه حجت الاسلام غاوی از مسئولین شورای تصمیم گیری ولایت هرات در رابطه با نقش ارزنده استاد شهید در انقلاب اسلامی افغانستان سخنرانی نمود. بعد از ظهر این روز از طرف دفتر اتباع و مهاجرین خارجی خراسان، مجلسی در مسجد چهارده معصوم، واقع در بواوار طبرسی برپا بود. ساعت ۳ عصر بود که عزاداران گلشهری با شکوه خاصی وارد مسجد شدند. و با دادن شعارهای «مرگ بر ربانی» و «مرگ بر منافق» صحن و بیرون مسجد را پر کردند.

در آغاز این محفل جناب آقای حسین پور، رهنمودهایی را ارائه دادند. ایشان در قسمتی از بیاناتشان فرمودند: «استکبار جهانی به مسلمانی که سر در لاک خودش کرده، داخل خانه نشسته صرفاً نماز می خواند و عبادت می کند هیچ کاری ندارد حتی دلار هم بهش می دهد. استکبار جهانی به کسی که امر به معروف و نهی از منکر بکند و در برابر نوامیس مردم احساس وظیفه بکند خیلی کار دارد».

سخنران بعدی جناب حجت الاسلام سالکی از روحانیان برجسته مشهدی بودند که درباره مقام شهید به ایراد سخن پرداختند و مجلس با دعا خاتمه یافت.

حضور هماهنگ و دسته جمعی عزاداران که در قالب کاروان گسترده ای از اتوبوسها از نقاط مختلف آمده بودند چشمگیر بود.





دوشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۹ مسجد موسی بن جعفر

شورای عالی هماهنگی نیز ثمره تلاشهای صادقانه رهبر فقید در راه نزدیکی میان ملیت‌های مختلف است که تا زنده بود علی‌رغم فراز و فرودهای بسیار که پیش آمده بود از حمایت آن دست برنداشت.

مجلس امروز که از جانب این نهاد برگزار شده بود با استقبال کم‌نظیر مردم مواجه شد. در این مجلس برادر حکیمی مقاله‌ای خواند و برادر مواوی گل احمد سخنرانی نمود. در قسمتی از سخنان ایشان آمده بود: «من در قندهار رفتم باور کنید که در میان طالبان از خودشان بیشتر، خارجی و پاکستانی وجود داشت. و اینها خودشان نمی‌دانستند که از کجا سرمنشاء گرفته‌اند». سخنرانی برادر فاضل حسینی مسئول فرهنگی جنبش پایان بخش محفل قبل از ظهر بود.

مراسم بعد از ظهر با قرائت قرآن کریم آغاز شد. و آنگاه برادر طاهر محمدنژاد به نمایندگی از انجمن کسبه و کارگران هزاره جات مقاله‌ای خواند. و دکلمه زیبایی توسط خواهر زهرا توکلی به لهجه هزارگی خوانده شد. سپس برادر مهندس جمیلی از حزب اسلامی مرثیه‌ای تحت عنوان «در کنار پیکر استاد شهید مزاری» خواند. و همین‌طور سخنانی در ابعاد شخصیت ایشان ایراد نمود. پایان بخش محفل بیانات آقای سید محمد سجادی عضو شورای عالی نظارت بود.



جمعه ۱۳۷۴/۱/۴

آخرین روز عزاداری سردار مقاومت استاد عبدالعلی مزاری از طرف علمای حوزه علمیه مشهد و موسسه فرهنگی شهید سجادی در مسجد زید شهید برگزار شد. با اینکه یک هفته از برگزاری مراسمهای پی‌در پی می‌گذشت، اما نه آتش دل داغ‌دیدگان به سردی گرائیده بود و سیلاب اشکشان خشکیده بود؛ و نه هم آثار خستگی در رخسارشان پیدا بود. همانند روزهای اول، مسجد و اطراف آن مملو از جمعیت شده بود. در این محفل خواهر معصومه محمدی و خواهر ناطقی مقاله خواندند و برادر جعفر رضایی از موسسه شهید سجادی نیز مقاله قرائت نمود بعد از آن سید محمد رضا محمدی شاعر نوجوان چند شعری را که در رثای استاد سروده بود قرائت کرد:

سوگواران را بحال بازدید و دید نیست

پس برو بر گرد عیدا قوم ما را عید نیست
این بهاران نیست می‌دانم من این را خوب خوب

چون بهاران بی درخت و سبزه و خورشید نیست
در پایان آقای حجت الاسلام رضایی به ایراد سخنرانی پرداخت و مجلس با تشکر از نهادها و شخصیت‌های فرهنگی - سیاسی خاتمه یافت.

جمعه ۱۳۷۴/۱/۳۱

شد چهل روز که افتاده ز طاق آینه



چهل روز از عروج خونین شهید عشق و عدالت می‌گذرد. چهل روز پر درد و داغ. چهل روزی که روزهایش سال بود. روزهایی که هرگز مریبان آرام نگرفتند و لحظه‌ای از یاد آن سرو خرامان فارغ نشدند. هر کدام چون مرغان در قفس، خود را به در و دیوار زدند ولی راهی برای نجات نیافتند.

کسانی که گمان می‌کردند احساسات مردم به زودی فروکش خواهد نمود، بعد از چهل روز باز اشک و ناله روزهای نخستین را دیدند. دیدند که چگونگی نام مزاری قابها را می‌سوزاند و اشکها را جاری می‌کند.

مراسم چهارم استاد شهید در تاریخ ۱۳۷۴/۱/۳۱ از سوی ستاد برگزاری مراسم عزاداری و اتحادیه قالیبافان هزاره با شکوه هرچه تمامی صبح و عصر برگزار شد. مراسم قبل از ظهر که از سوی اتحادیه قالیبافان هزاره ترتیب داده شده بود، با تلاوت قرآن کریم آغاز شد. آنگاه سرودی توسط خواهران مدرسه مقتدریه اجرا گردید. بعد از آن آقای اخضرانی به سخنرانی پرداختند. در خاتمه حجه الاسلام والمسلمین استاد یزدانی بیانات مبسوطی را ارائه فرمودند و مراسم با دعا و صرف نهار خاتمه یافت.

مراسم بعد از ظهر از طرف ستاد برگزاری، مراسم عزاداری قائد شهید، در کوی صاحب الزمان برگزار شد. در این مراسم بعد از تلاوت کلام الله مجید، شعری توسط آقای وفائی و مقاله‌هایی توسط خواهران فاطمه سجادی، افتخاری و زهرا توکلی قرائت شد. آنگاه حضرت آیت الله محقق خراسانی سخنرانی غریبی ایراد فرمودند و درباره شخصیت استاد شهید به طور مشروح صحبت کردند.

شب هنگام در حالی که باران به شوق می‌بارید، مراسم با دعا و صلوات خاتمه یافت.

هرگز
نقش تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

در پایان این مساله را هم ناگفته نگذاریم که یکی از برنامه‌های اصلی این چند روز، خواندن بیانه‌هایی از سوی مجامع فرهنگی و سازمانهای سیاسی بود. در طول دوران هجرت، کانونهای فرهنگی و اجتماعی زیادی در میان مهاجرین به فعالیت پرداخته‌اند که این امر نشانگر رشد و بالندگی فکری اقشار مختلف جامعه است. آنچه در این اعلامیه‌ها و بیانه‌ها چشمگیر بود، دردمندی دشمن شناسی اعضای این کانونها و مجامع بود که در لابلای گفته‌هایشان رخ می‌نمود.

همچنین، کانونها، مجامع، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و احزاب احساسات خود را در قالب پلاکارتهای و پرچمهای بی‌شماری در مناطق مختلف، مخصوصاً در محل برگزاری مراسم به نمایش گذارده بودند. توجه شما را به مضامین آن دسته از پلاکارتهای که بدانها دست یافتیم، جلب می‌کنیم:



تسلیت می‌گوئیم».

(کتابخانه امام محمد باقر)

* * * *

«شهادت مظلومانه مجاهد پاکباز و یار همیشگی استاد مزاری، شهید سیدعلی علوی را به پیشگاه حضرت ولی عصر و امت داغدار تشیع و خانواده محترمشان تسلیت عرض می‌کنیم».

(طلاب و مهاجرین بلخ)

* * * *

«رهبر! راحت حق بود، فریادت حق بود و شهادتت نیز در راه گرفتن حق».

(بنیاد فرهنگی کاتب)

* * * *

«عروج خونین قافله سالار شهیدان افغانستان، اسوه تقوی و مقاومت، استاد مزاری را تبریک و تسلیت می‌گوئیم».

(اتحادیه تعاون اسلامی مناطق مرکزی افغانستان)

* * * *

«ای روح حماسه! قسم به عزم ابراهیمیت، روح ابراهیمیت را تکثیر خواهیم کرد».

(رزمکاران کتابخانه رسالت)

* * * *

«پرواز خونین و عروج ملکوتی حضرت حجت الاسلام والمسلمین، استاد مزاری یکی از بنیان‌گذاران شورای عالی هماهنگی و پایه‌گذار وحدت ملی را به مسلمین جهان به ویژه ملت مظلوم افغانستان تبریک و تسلیت عرض می‌کنیم».

(نمایندگی شورای عالی هماهنگی در خارج از کشور)

* * * *

«ترور ناجوانمردانه مدافع حقوق ملیتهای مسلمان و محروم کشور، استاد مزاری را به دست گروهک مزدور طالبان محکوم می‌کنیم».

(دفتر نمایندگی جنبش ملی اسلامی افغانستان)

* * * *

«شهادت مظلومانه قائدعظیم‌الشان و مجاهد کبیر، استاد مزاری و هم‌زمانش حجت الاسلام ابراهیمی وقائی را به محضر امام زمان و امت شهیدپرور افغانستان تسلیت می‌گوئیم».

(طلاب و دانشجویان و مهاجرین میلان و بهسود مقیم مشهد)

* * * *

«شهادت مظلومانه رهبر محبوب شیعیان افغانستان، رهبر فداکار حزب وحدت اسلامی، استاد مزاری و همراهانش، بر ملت قهرمان افغانستان تسلیت می‌گوئیم».

(کتابخانه شهدا)

* * * *

«شهادت مظلومانه سردار رشید اسلام، دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان، استاد مزاری و همراهانش و شهدای اخیر غرب کابل را به محضر بقیة الله الاعظم و شیعیان جهان تبریک و تسلیت عرض می‌کنیم».

(دفتر آیه الله العظمی محقق کابلی)

* * * *

«شهادت مظلومانه دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان استاد عبدالعلی مزاری و نه‌تن از یارانش را به پیشگاه امام زمان، مقام معظم رهبری و شیعیان داغدار افغانستان تبریک و تسلیت می‌گوئیم».

(جمعی از طلاب کجران مقیم مشهد)

* * * *

«شهادت مظلومانه اسوه مقاومت حضرت استاد مزاری و یاران وفادارش را به امام زمان و امت داغدارش تسلیت می‌گوئیم».

(موسسه فرهنگی - تحقیقاتی شهید سجادی)

* * * *

«شهادت جانسوز اسوه مقاومت و ایثار، رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان، حجت الاسلام والمسلمین استاد مزاری را به مسلمانان جهان و شیعیان افغانستان تبریک و تسلیت می‌گوئیم».

(مهاجرین و مجاهدین ولایت پروان ترکمن)

* * * *

«شهادت پرافتخار قائد اعظم شیعیان افغانستان، استاد مزاری را به پیشگاه ولی عصر و شیعیان افغانستان تسلیت عرض می‌کنیم».

(طلاب و دانشجویان پکاولنگ)

* * * *

«شهادت جانگداز سردار رشید، مظهر تقوی و آرمان ملت قهرمان ما، استاد مزاری را به پیشگاه ملت سرافراز تسلیت می‌گوئیم».

(اتحادیه توسعه صنعت هزاره‌جات)

* * * *

«شهادت پرچمدار آزادی و مدافع حقوق ملت‌های محروم افغانستان استاد مزاری و همراهانش را تسلیت می‌گوئیم».

(مهاجرین و مجاهدین صفحات شمال)

* * * *

«مزاری عزیز! رفتت را چگونه باور کنیم؟»

(علماء، دانشجویان و کارگران سنگتخت)

* * * *

«در لول تاریخ یک نفر هزاره پیدا نمی‌تواند. که یک توافقنامه راکه خیانت ملی شمرده شود، امضاء کرده باشد. (استاد مزاری)».

(باشگاه ورزشی فوتبال شهید رضائی)

* * * *

«شهادت پرافتخار رهبر محبوب ما استاد مزاری و جنایت اسفناک غرب کابل را به پیشگاه امام زمان و امت اسلامی و شیعیان مظلوم افغانستان

اما کلام آخر اینکه:

این برگ زرد، تحفه نادر ویشان، قرار بود در چهلم عروج «بابه» بدست بچه‌های - داغدارش برسد؛ لذا به تناسب فرصت و موقعیت جای بسیاری از موضوعات در خور بررسی خالی ماند. اما از آنجا که: «ز دست تهی بر نیاید امید» علی‌رغم جوش و خروش بچه‌ها این آرزو برآورده نشد. اما نگذاشتیم که خاک شود و ماند تا به امروز. واز آن ایام تا کنون این جزوه از نظر شکل و شمایل دچار قبض و بسط‌هایی شده که سرانجام در صورت امروزی تقدیم عاشقان خط خونبار مزاری می‌گردد. امید که مورد پذیرش آن روح عاصی قرار بگیرد. مشکل اصلی چنانچه اشاره شد همان جیب خالی طلبه‌های بی شهریه و دانشجویان غیر بورسیه بود. لابد می‌پرسید عجب آدم‌های پولداری که بی شهریه طلبه هستید و بی بورسیه دانشجویان یا شاید پیش خودتان فکر کنید عجب آدم‌های ساده‌ای! در هر دو مورد حق با شماست. از طرفی رسم طبیعت هم از قدیم براین بوده و هست که نهالی اگر از دست مرحمت باغبان آب خورد باید سیب و زردآلویی هم در دامنش بریزد و آلا مثل گزهای خود رو کویر باید بسوزد و بسازد و تازه خیلی هم شانس بیاورد که بقول حضرت سعدی چون چوب درختان بی بر نسوزانندش.

بلی این جماعت تا کنون نیاموخته است که مثل بچه آدم سرشان را بکنند توی آخور و آلا برای تهیه اندک سرمایه چاپ همین جزوه اینقدر گیج و منگ نمی‌ماندند. چه مایه براعضا سخت گرفته شد تا ماهیانه‌های عقب افتاده‌شان را بپردازند. و چه بسا در ارباب کرم کوبیده شد!

و باز هم خانه همین چند نفر آدم آباد که بی آنکه در لیست ارباب کرم باشند، کریمی کردند... که بگذریم و همینجا و به سادگی و صفای خودشان از همه‌شان تشکر کنیم.

نکته دیگر اینکه نخواسته‌ایم مانند مجله داران محترم این روزگار در آغاز بنویسیم که نقطه نظرات نویسندگان مقالات لزوماً بیانگر نظر بنیاد نیست؛ تا با یک تیر دو نشان زده باشیم. در این مورد با صاحبان مقالات زیاد چک و چانه زده‌ایم اگر چند ازین رهگذر شاید گاه تندیهایی رخ نموده باشد که اگر مصالح بنیادی را در نظر می‌گرفتیم شاید خیلی از این حقایق دگرگون می‌شد.

بنیاد یک مجموعه فرهنگی است و از طرفی فرهنگ را نیز خلع سلاح و بی طرف نمی‌داند؛ لذا شاید گاهی موضع گیریهایی در ضمن گفتارها ملاحظه گردد که از آن بوی جناح خاصی به مشام برسد. مانده ادعای بی طرفی داریم و نه سنگ جناح خاصی را (بخاطر جناح خاص بودنش) به سینه می‌زنیم. بلکه فقط درک و دریافتهای خود را از زمانه و عصر و وقایع عصر خویش صادقانه در میان نهاده‌ایم و ایمان مان حق و حقوق مردمانی است که ناگهان پابرهنه سراسیمه در پی آزادی، سر به بیابان نهاده‌اند؛ تا در کجا این عنقابه شکارشان درآید! این است سخن ما «تا چه قبو افتد چه در نظر آید»

سخن آخر اینکه در این یادنامه به همان دلایل آغازین (مثل خیلی از مطالبی که جایشان خالی است) جای یاد کرده‌هایی از یاران صدیق «بابه» خالی است که خود داغ دیگری است بر جبین آن که امید است در فرصتهای دیگری جبران گردد و یا مجامع فرهنگی دیگری این نقیصه را رفع نمایند:

این آئینه شاید دیگری داشته باشد.

ما خود نرسیدیم ز هستی به مثالی

مدیریت بنیاد

۱۴/۴/۲۷

